وقف مرحوم
استاد زین الدین جعفر زاهدی
به کتابخانه آستان قدس رضوی

آستان قدس

۱۳۸۶/۱/۱-۸

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب حقّ الیقین

مؤلف متن محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی

محشی

شارح

مترجم

تاریخ تحریر شهر ربیع الآخر ۱۲۲۵ نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۳۰

جزء کتب اخبار زبان فارسی عدد اوراق ۱۳۴

طول ۳۴ عرض ۲۲ شماره عمومی ۲۵۱۴۳

وقفی / خریداری تاریخ وقف / خریداری

ملاحظات

اندازهٔ نوشته ها: ۱۸ X ۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر و
الصلوة علی اشرف العارفین و فخر النبیین محمد و عترته الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل
والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد خامه شکسته زبان و بیان ابکم تشنه لب
آب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع
موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب و صحایف ارواح طالبان مناهج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل
عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و
علت غائی آفریدن آن است برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی
نمایند و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو حبل المتین خود را بسعادت باقیه آخرت رسانند و از آیات و اخبار
بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای
تکلیف واجبست تحصیل یقین است و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمی‌دانند و قلیلی را که از ناقصی چند امثال خود را اخذ گرفته اند و بتحقیق در آنها فکر نکرده
و بمحض تقلید اکتفا نموده اند قدم از آن که سامان کمال بدرجه عالیه یقین نگذاشته اند و اگرچه این حقیر در کتب مبسوط عربی و فارسی این مطالب عالیه را به
بیانهای واضح قریب بافهام ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امر دین یا بقلت بضاعت یا وفور اشتغال یا طلب یا عدم قابلیت
ادراک آنها از آنها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا احقر اراده نمود که در این رساله مختصر کافیه عمده آن مطالب عالیه را به بیانهای واضح قریب بافهام ایراد نماید بتوفیق الله
تعالی فی الجمله برونق مراد باتمام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عمده اوان و ثمرات این دوران ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبرای اعلیحضرت
شاهنشاه ملک سپاه ظل اله سید و سرور سلاطین زمان باسط بساط امن و امان ناشر الالطاف فی بسیط زمین وارث ملک سلیمانی بسلاطین کامکار از
خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجم افروز محفل عدل و داد شعله جانسوز نهال جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین
مشید بنای والای شرع مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان ظل الله نازیه رحمة علیه رفیع درجات من نشاء مصداق آیه
یختص برحمته من یشاء امیر السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان سمی ثالث ائمه اولاد الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادرخان مد اظلال جلاله علی رؤوس العالمین

حق الیقین مجلسی ٤
موضوع: کلام و اعتقادات و اخبار (فارسی)
مؤلف: علامه مولی محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی
آغاز: بعد از بسمله الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر
انجام: الحمد لله رب العالمین که تمام شد این رساله در شهر ربیع الآخر
کاتب: سر شهر ربیع الاخر (۱۲۲۵)
اندازه: (۳۰) ۲۲×۳۴ برگ (۱۳۵)
خط نسخ عادی با شنگرف و بر فراز آیات خط کشیده اند

... وهو السمیع البصیر و
الصلوة علی اشرف العارفین و فخر النبیین محمد و عترته الذین هادوا بالقدم العلی من الفضل
والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد ... [illegible]
آب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع
موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب و صحایف ارواح طالبان مناهج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل
عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را ... [illegible] این جهان و
علت غائی آفریدن آن است برای معرفت و عبادت خلق کرده است که بآن دو قدم بمعالی عروج بر معارج بهشت جاودانی
نماید و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده ... این دو حبل المتین خود را بسعادت باقیه آخرت برساند و از آیات و اخبار
بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر عاقل بعد از
تکلیف واجبست تحصیل یقین است و اکثر خلق ... [illegible] ... و ارکان دین را نمی دانند و قلیلی را که ... [illegible] ... تحقیق ...
و بمحض تقلید اکتفا نموده اند ... [illegible] ... بدرجه عالیه یقین ... و اگرچه این حقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را به
بیانهای واضح و قریب ... [illegible] ... اکثر خلق ... اعتقادات و احکام ... دینی ... بضاعت یا ... اشتغال ... یا عدم قابلیت
ادراک ... [illegible] ... در این رساله ... آن مطالب عالیه ... بیانهای واضح و قریب ... بتوفیق الله
تعالی فی الجمله ... و این رساله را مسمی بحق الیقین گردانید و چون از برکات ... ایام سعادت ... دولت عظمی سلطنت کبری اعلیحضرت
شاهنشاه ... [illegible] ... ظل الله ... سلطان ... [illegible]
خواقین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الشاه سلطان حسین بهادر خان ... اجلاله علی رؤس العالمین

وجمیع الملائکة والمرسلین ... الی ظهور خاتم الوصیین صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین بود بنظر النهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس
گردد و مثوبات او بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیهیه او و اقرار بحقیت انبیا علیهم
السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردانیده و بخصوص پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا
آورده است ضروریات دین بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر
آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع او پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود
باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه او است و در آن چند فصل است اول در اقرار بوجود صانع عالم است و او از همه چیز هویداتر است
زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن خود و روح خود
و غرایب صنعت که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بخود بی صانع بهم نرسیده و البته کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست کامل بالذات است و بهیچ
نقصی در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه چند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول آنکه
هر مفهوم که آدمی تعقل او مینماید یا آنست که نظر بذات او بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست و او را بذات واجب الوجود
گویند یا آنکه نظر بذات او بودن محالست و او را ممتنع الوجود گویند و یا نظر بذات او نه واجبست بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود
گویند که بودن و نبودن هر دو بذات او روا است پس اگر علتی بهم رسید موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوییم که شکی نیست که در عالم موجودات
هست و اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجود در میان اینها نباشد پس همه را باهم ملاحظه کنیم بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع
آنها روا است و مجموع ایشان بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و او بدیهه عقل محالست و محالست موجود شدن این مجموع بدون
علت خارج از اینها باشد محالست و او علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که او چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجود
که خارج او از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزای علت دیگری الی غیر النهایة
و علت مجموع و مجموع علل اجزا است گوییم که هر یک بشرط وجود علت واجب است وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکنست هرگاه واجب الوجود
واجب نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید دلیل دوم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محالست عادت که این
کثیر اتفاق کنند بر کذب یا چنین همه غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و حدوث او و آنکه کامل است من جمیع الجهات
و نقص بر او روا نیست البته انکس را علم بهمرسد که این حقست و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و ایضا اتفاق بسیار ایشان دلیل بر آنست
که با این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلیل اینها واضح است بحیثیتی که راه خطا بر اینها نیست و این دلیل در نهایت متانت است دلیل سیم
معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور
را روشن گردانیدن و ماه را بدو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری کردن و امثال اینها و بر هر عاقلی ظاهر است که اینها
فوق طاقت بشر است پس باید خدایی باشد که اینها را از برای حقیت ایشان بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از
تفکر در صنع آلهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره باو فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع علم بدیهی است و همه
عقول بر آن مفطور است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها را و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده
افی الله شک فاطر السموات والارض آیا در خدا شکی هست آفریننده آسمانها و زمین و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خدا است
که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن لا اله الا الله نمودند
با اقرار بصانع ... [illegible] ... و بهمین معنی آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند
اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است و یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگرچه

واجب

در ظاهر منکر وجود خدا اند باطنا بتحقق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترف اند و بعد از اسعد
مروی نیست و توضیح کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و مقاصد برهان و نقل حضرت الله تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوار تر است که بکنه ذات
محاط عقل در گردد اما بواسطه اضافی که میان مالک و عبید محقق و بجهت علاقه افاضت رحمت بغایت که زلال نوالش از ینابیع علم و در
مجاری حکمت ارادت پیوسته جاری و روانست و حیات طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است باذعان و قبول صانع و از جهت
در هنگام شدت وقوع وقایع و وقت اضطراب بی سبق رؤیت روی استعانت دفع بدرگاه دارنده خود میاورد و توجهی طبیعی و تکلفی
در این نیست و از جهت آن حالت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه کریمه أمّن یجیب المضطر اذا دعاه با و ناطق است و اثر عاج حیوانات
عجم در هنگام عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت همین است و بهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در عهد و اوان و دور
هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود خدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه محال خلاف احوال اوست و فخر رازی نقل کرده است که در بعضی از منه
خشک سالی عظیم و قحط شدید بهم رسید مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی
بعضی از کوهسار رفتم آهوی مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید و چون بغدیر رسید آن را خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان
نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آنقدر باران بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شده برگردید و صاحب رسایل
و اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت گاو
کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت و من بچه او را گرفتم چون نظر کرد بچه را در دست من دید مضطرب شد
و روی بسوی آسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد و من در آن گودال افتادم و بچه او از دست من رها شد و مادرش آمد
و آن را برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود خدا در ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات
عجم نیز مخفی نیست دویم آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم بر آن محالست همیشه بوده است و خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد عدم و فنا
بر آن روا باشد و هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و محال است
که از آن منفک شود و جمیع ارباب عقول و ملل مختلفه اتفاق کرده اند که او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محالست سیم آنکه حق تعالی
قادر مختار است و هیچ ممکنی از تحت قدرت او بیرون نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه بمصلحت در خلق اینها بوده است و اگر خواهد اضعاف
آنچه آفریده است از آسمان و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و
مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تأثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن و هر ممکن را که اراده الله تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود شود
چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی متعلق بامور قبیحه نگردد
و یک دلیل بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست چهارم آنکه خدای تعالی
عالم است بهر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل میدانسته آنچه در ابد الآباد بهم رسید و
جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق
یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و آرزوی حکمت چیزی را آفریند البته بآنچیز و صفات و آثار او علم دارد و باید که تا این مقدمه بهات
ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیزها مساویست و دیگر بحثا که همه ممکنات اثر وجود او بند علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی
میشود و کسی که همه علما از آن باشد جاهل نمیباشد و جناب مقدس او اشاره بهمین دلایل در یک کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف
الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آن کسی که همه چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت
بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای کمال او میرساند و داناست بخفایای امور و کسی که اندک تامل کند

در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات رسیدن
هر یک بحد کمال و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات و ادوات متغایره و تمیزه و ادراکات حواس
خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آن فکر و کتابها در هر باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها پی نبرده اند و بعین الیقین میداند که چنین
خداوندی هیچ امری بر آن مخفی نیست و از هیچ امری غافل نیست و بر همه ذرات دانست و آیه کریمه اشاره باین مراتب هم دارد و باید دانست که
علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و بیهوشی که مقدمه خوابست در او محالست زیرا که اینها
همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهاتست و بالجمله دانستی و هر گاه عموم علم و قدرت و تنزه از ارتکاب قبیح ظاهر شد معجزه
پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود
و احتیاج دلایل عقلیه نیست و لهذا در این مقام کلام را بسط نداده ایم پنجم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی است
از آوازها و دیدنیست بی آنکه او را آلت شنیدنی و گوشی بوده باشد و بدون آنکه او را آلت دیدنی و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد
جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود اینها نیست
بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود میداند و این دو صفت بعلم بر میگردد و چون حق تعالی خود را باین
دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند و شاید حکمتش او باشد که در ضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا عالم جزئیات نمیداند و یا چون اکثر اعمال عباد که مورد
تکلیف الهیست از قبیل مسموعات و مبصراتست این دو صفت از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که او جل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب اهل طاعات
بوده باشد یعنی این دو صفت را ورای دو صفت علم میدانند و ذکر او ثمره ندارد ششم آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیات
صفتی است که از آن توانایی آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات ممکنات بعارض شدن صفتی
میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد و حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد
هفتم آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از آن باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل
سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور او میکنیم و بعد از آن فایده برای او تحصیل میکنیم و او محرک
میشود تا آنکه عزم و جزم بهم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد
که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در آن وقت لهذا متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد
و علم باصلح اراده و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعلیه و حادث است و در این باب سخن بسیار است
و از برای مکلفین بس است که بدانند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در افعال مجبور نیست هشتم آنکه حق تعالی
متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانکه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت
موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی میآورند و یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم
از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعلیه و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بمعانی و حروف و قدرت بر ایجاد حروف
و اصوات در هر جا خواهد و این دو صفت قدیمند و بعضی دانسته اند و این صفت جدا ذکر کرده اند برای اینکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و ارسال کتب و وحیهای
الهی بر اینست و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانیست همه حادثند و علم حق تعالی بآنها قدیمست و ادعیه کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایلند
باطلست نهم باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ بر آن مطلقا روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و از قبایح منزه است
و دروغ مصلحت که ما را روا است بار تکاب اقل قبیحین است و از عجز ماست که قادر نیستیم که مقصد کلام خود را دفع کنیم و خدا از عجز موصوف نمیشود
و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است در آنچه اقوال و کتب الهیه متحقق است و از جمله ضروریات دین است

دهم اگر صفات کمالیه آلهی عین ذات مقدس است و باین معنی که او را صفت موجودی نیست [...] لازم بر ذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم
مقام جمیع صفات است چنانکه در ما ذاتی است و صفت قدرت موجودیست عارض او و ذات شده است و حق تعالی ذات مقدس قایم مقام او صفت است
و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قدیم قایم مقام همه است بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفت زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد
بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی غیر از خدا نمی باشد پس او نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد
لازم میاید که واجب الوجود محل حوادث باشد و او محال است چنانکه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ایضا لازم می آید که حق تعالی در کمال خود محتاج
بجز خود باشد و او مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که من وصفه فقد قرنه و من قرنه
فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زایده پس مقارن گردانید او را بصفات و هر که او را
مقارن ساخت بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرد یا دوئی در ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها دانست و هر که
این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناخت خداست و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه و کمال یگانه
دانستن آنست که صفات زایده را از ان نفی کنند و در عدد صفات کمالیه آلهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات
و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن بعضی ازین دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حق تعالی
عالم است و قادر مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی ازین صفات بعضی دیگر برمیگردد و بعضی داخل
صفات تنزیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه برمیگردد بانچه مذکور شد

باب دوم در بیان صفاتی که از حق تعالی نفی باید کرد و او چند بحث است

بحث اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد نه در خداوندی و خلق اشیا چنانچه مجوس به یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند
و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار که بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا
و در ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم و انتظام احوال بدون وحدت آله میسر نمیشود و هر گاه تعدد
دو کدخدا در خانه یا دو حاکم در شهری و دو پادشاه در ملکی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه
با یکدیگر با این وسعت بدو آله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص اند چنانکه
عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند دو آله بر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده اعتبار بگشاید و گرد
سرپای عالم برآید از منتهی آنکه در عالم روحانیات است تا منتهی که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک
بنای خود مرتبط چنانکه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام
نه پذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صنع صانع متعدده متفطن تیز هوش را این معنی منکشف گردد که باوجود آنکه بحقیقت موجد همه یکیست چه نزد محققان اهل
دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا خدای واحد است اگر مصدر صوری مختلف است ولی بسبب منافرت و مناکرت میان مصنوعات
ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی وحدت و متفطن هوشمندان معلوم گردد که اینچنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است خبر از وحدت
صانع او میتواند بود چنانکه مضمون کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبنی از آنست و اهل اعتبار را در آن تنبیهی کافیست که ان فی
خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که چنانکه
وجود صانع بدیهی و فطریست وحدت او بدیهی و فطریست و همگی رو بیک آله دارند و [...] یکدیگر کار بند و اتفاق عقول مستقیمه برین معنی واقع است و اکثر
ثنویه نیز مبدا اصلی را یکی میدانند و میگویند نور یزدان قدیمست و ظلمت و اهرمن از آن بهم رسیده و حادث است و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار دو [...]
هر دو میکنند و در باطن اگر تاملی کنند اذعان بوحدت مینمایند و برهانات و ادله ایشان را هر جا بیان بشود و بطلان آنرا بالبدیهه میدانند و ذکر آنها
موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگر میبود باید پیغمبران و کتابها و رسولان او نیز نزد ما بیایند

و این [...] باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد و هر گاه یک خدا هست و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت
خود مبعوث ساخته و خلق [...] پسندند و اگر عیاذا بالله خدای دیگر میبود او نیز میبایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد
پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست بخیل است و جاهل است و هیچیک ازین صفات بر واجب الوجود روا نیست و برین مطلب دلایل
بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند اند که مقهور
و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند و از ان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی او ضروری دین اسلام است **بحث دوم**
آنکه حق تعالی مرکب نیست و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند
جنس و فصل باشد **بسیط** آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج با جزو خواهد
بود و در وجود ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنست و واجب الوجود بالذاتست و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی
زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکنست و جسم نیست زیرا که جسم مرکبست از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت نیست
زیرا که هر چه در مکان و جهتست یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی
بر آن محالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیست **بحث سیم** آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیر
ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد در آفریدن اشیا معینی و یاوری ندارد
و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خود را و ایمه هدی را صلوات الله علیهم آفریده و خلق را با ایشان گذاشته است و
خالق همه چیز بغیر افعال بندگان آنهاست **بحث چهارم** آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این
ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار برین معنی وارد شده است و آنچه توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است یا [...]
دیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ندیده اند او را دیده ها بمشاهده دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید
دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالم را کسی نمیداند بغیر او و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف کاینات و افضل عارفانست
اقرار بعجز نموده فرموده ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناخته ایم ترا چنانکه سزاوار شناختن است حق تعالی فرموده است که ما قدروا
الله حق قدره یعنی اندازه نکرده خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار یعنی ادراک نمیکند او را دیده ها و او ادراک میکند دیده ها را و در احادیث وارد شده که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده
سر و ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی دیدن و شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک نتوان مانند
وهم و خیال **بحث پنجم** آنست که جناب مقدس آلهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و تشنگی
و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و میل و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات نه که عرض
نیست زیرا که اتصاف باین عوارض دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست و مجمل این سخن و این باب آنست که آنچه
از صفات کمالیه آلهی است حادث نتواند شد و از ان منفک نتواند بود مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش از حدوث آنها
ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از ان منفک شوند بعد از ان ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر آن روا نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد
عروض او محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعلست حادث میتواند بود مانند خالق و رزاق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبود
و الا باید عالم قدیم باشد و خلق آلهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم او نقص لازم آید بلکه آنچه صفت کمالست قادر بودن
بر ایجادیست که در هر وقت مصلحت داند ایجاد نماید و او قدیمست و او هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص [...]
باشد مثل آنکه هر گاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد و اگر پیش از آن روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و [...]

زید را تو انگر کردن بر خلاف مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او خواهد بود جنانکه گفته اند صفت ...
موصوف نتواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود
است و بعجز او بهیچ وجه نسبت او نتوان داد دویم مثل خلق میتوان گفت خدا اول آسمان آفرید و زیاده از هفت آسمان بوفق مصلحت نبوده خلق
نکرده زید را خلق کرده پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن هم و یکی را غنی و دیگری فقیر گردانیده و هیچیک از اینها
موجب تغیر در ذات او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او بقدرت کامل و علم سابق و حکمت محض است و اختلاف در قابلیت ماده مصلحت
نظام کل هر یک از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود و بمحل مصالح الکل بلا تشبیه از بابت باران
رحمت که می بارد همه بیک قرار می بارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل برویاند و در یک زمین خار و بعضی از خار میگرداند
و در یک زمین اشجار و اثمار و در یک زمین آبها و انهار بعمل میآورد و یکخانه را آباد ان و دیگری را ویران میگرداند و همه از یک بارانست **بیت**
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ؛ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ؛ و درین رساله زیاده ازین بیان مناسب نیست **مبحث ششم**
آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار است **چنانچه فرموده** ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست
پس بخوانید او را باو نامها و اسمهای بسیار آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامهای که در آیات
و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوق اند و حادث اند **بعضی** از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا
عین اوست و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار وارد شده است که هر که باینقول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون
معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده باشد و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها برو اطلاق میکنند خدا را
بیگانگی پرستیده باشد **مبحث هفتم** آنکه خدای تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد دو اثنین محال است و او را زن و فرزند نمیباشد و در جمیع
حلول نمیکند **چنانکه** نصاری گویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا در آن حلول کرده یا با او متحد شده است و اینها بسبب استلزام عجز و نقص خدا
و همه کفر است **و ایضا** بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه جهات ممکنات امور اعتباریه اند و عارض حق شده اند یا آنکه خدا در عارف
حلول میکند و یا و متحد میشود و همه این اقوال عین کفر و زندقه است **و همچنین** آنچه غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ایمه هدی صلوات الله
علیهم حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ایمه علیهم السلام از ایشان تبرا کرده اند
و ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی ایشان نموده اند و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد **و دیگر** آنکه حق تعالی
در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس او حادث است و جمیع ارباب ملل برین معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در
عرف حکما بر چند معنی اطلاق کرده اند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ازلی نیست و باین معنی اجماعی مسلمانان
بلکه جمیع ادیانست **و آیات وارد** و آیات و اخبار که دلالت صریح برین معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث
از کتب معتبره خاصه و عامه درین باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبهه فلاسفه و در حدیث معتبره وارد شده است که هر که قایل شود
بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است **باب سیم** در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی و در آن چند مبحث است **مبحث اول** آنکه
مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلیست و مراد از حسن آنست که فاعل قادر را اگر فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست
که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق
مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب میگردد و این جهت را گاه هست بدیهه عقل هر کس میفهمد مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ
گفتن که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها بنظر و فکر است و
گاه هست که عقول اکثر عاجزند از فهم آنها **و گاه** بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه مبارک رمضان و قبیح روزه

روزه

روز
میگویند که حسن و قبح افعال امر و نهی شارع است و هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را
نهی از آن کرد ... اگر امر بآن میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل از بسیاری از آیات و
اخبار بسیار ظاهر است **مبحث دویم** آنکه صانع عالم قبیح نمیکند و محال است که از آن صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما اگر
قادر بر ترک او نیست یا محتاج است باو فعل قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج باو ندارد **اما** بعبث آن فعل را میکند بنا بر اول جهل او لازم می آید
بنا بر دویم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح از این صادر نتواند شد **مبحث سیم** آنکه حق تعالی
بندگان را بر افعالی که اختیار ایشان نیست تکلیف باو نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و فاعل فعل خود اند
خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند و اشاعره که اکثر سنیان اند **میگویند** فاعل همه افعال خداست و بندگان در آن اصلا
اختیاری ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن مجبورند اما بعضی ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن او فعل میباشد اما
اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه **اول** آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود می یابیم که فرقست در افعال ما میان
حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم **و همچنین** فرق می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر
کسی هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال **دویم** آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بران
کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بران نموده پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب
کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد **مثل** آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید فلان چیز را بیاور و او را بزنند که چرا نیاوردی و یا گوید که بآسمان
برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست **سیم** ظلم از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری
کند و او را ابد الاباد در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جایی از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان **چهارم** آنکه حق تعالی در مواضع
بیشمار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت و اگر ایشان فاعل فعل
خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و بر خدا محال است و بعد آنکه **احادیث** بسیار وارد شده که نه جبر است که ایشان را بر افعال
جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود گذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر و آنکه گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را
و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند جوارح و اعضا و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادواتی که در فعل در کار است از
جانب خداست و امر بین الامرین اینست **و حق آنست** که مداخلت حق تعالی در اعمال بندگان زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی
که مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیلست در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخیلست در فعل معاصی **است** و هیچیک بحدی
نمیرسد که سلب اختیار او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقایی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعل امر فرماید **مثل** آنکه به هر دو بگوید
که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار بکند صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه برو میزنم و اگر به همین اکتفا کند
در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند و آنکه کرده است مستحق صد دینار هست و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمت بیشتر
کرده او را دوست میدارد و بعد از آنکه هر دو تکلیف را کرده و حجت را تمام کرده و او را بتنهایی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میفرماید که البته فردا
او خدمت را بکن و شب از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاده بر آن غلام نسبت میکند و فردا این غلام او خدمت را میکند و او دیگری نمیکند و اگر این را
صد دینار دهد و او را ده تازیانه بزند هیچیک او را مذمت نمیکند و هر آنکه آن غلام در کردن مجبور است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند
و حجت آقا بر هر دو تمام است و باین قدر مداخلت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود **و همچنین و در** اکتفا باید کرد و خوض بسیار درین مسئله
نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر درین مسئله وارد شده است **چهارم** آنست که لطف بر حق تعالی
واجبست بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور کند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب امامان و وعده و وعید

وثواب وعقاب وامثال آنها پنجم آنکه حق تعالی حکیمست وکارهای منوط بحکمت ومصلحت است وفعل عبث ... و او را در
افعال اغراض صحیحه وحکمتهای عظیمه ملحوظ می باشد ولیکن غرض در افعال آلهی عاید به بندگان میگردد وغرض او تحصیل نفع برای خود نیست وبر این قول اتفاق
کرده اند امامیه ومعتزله وحکما واشاعره گفته اند که افعال خدا معلل باغراض نیست وآیات واحادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند واکثر امامیه را اعتقاد
آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق ونظام عالم فعلش بر حق تعالی واجبست وبعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که میباید فعل آلهی متضمن مصلحت باشد
واصلح بودن ضرور نیست وظاهر آنکه درین مسئله ضرور نیست باب چهارم در مباحث نبوت ودران دو مقصد است مقصد اول
امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه ونصوص متواتره وجمیع انبیا از
اول عمر تا آخر عمر معصوم اند از گناهان کبیره وصغیره عمدا وسهوا ودرین باب ادله عقلیه ونقلیه قائمست وسهو ونسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت
ووحی الله جایز نیست والا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد ولله در غیر آن از امور عادیه ... باز مشهور میان علمای امامیه آنست که جایز نیست
وبعضی دعوی اجماع بر این کرده اند وابن بابویه وبعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو بدارد
برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله وآله در نماز ظهر یا عصر سهو کرد ودر تشهد اول سلام گفت چون بخاطر آنحضرت آوردند برخواست ودو رکعت
دیگر کرد ولهذا حق تعالی برای شفقت امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند ودیگر آنکه بر ایشان گمان خدایی نکنند واکثر علما
این سهو را واقع نمیدانند واحادیثی که درین باب واقع شده حمل بر تقیه کرده اند وباید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست ولیکن حق تعالی
لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت میکند یا آنکه بسبب قوت عقل وفطانت وذکا وکمال اهتمام وطاعت حق تعالی وتصفیه
باطن از اخلاق ذمیمه وتحلیه او باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس آلهی در دل او مستقر گردد واز قید شهوات نفسانی وخیالات رهائی یابد
وپیوسته مشغول مطالعه جلال الله تعالی باشد وجلال وعظمت آلهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را در حضور پروردگار داند وغیر
محبوب او در اینست بر گرد خاطرش نگردد واگر نادرا خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال آلهی نگذارد که بپیرامون او گردد ایضا شرم کند که در
حضور چنین خداوندی جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد وباین اسباب از آن صادر نتواند شد واگر چنان باشد که جمعی گمان کردند که
حق تعالی او را مجبور میسازد در ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود ودر ترک او ثوابی نخواهد داشت وبدانکه آیات واحادیث که موهم صدور معصیت است از
انبیا علیهم السلام ماولست بارتکاب مکروه وترک اولی وچون نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز عظیمست از آن توبه ومعصیت کرده اند ووجوه دیگر دارد
در حیات القلوب ذکر کرده ایم وآنچه در تفاسیر وتواریخ ذکر نموده اند از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات ومفتریات سنیانست
که از کتب یهود برداشته اند از برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند ودر کتب خود ایراد نموده اند وجمعی از ناقصان شیعه آنها را در کتب خود ذکر کرده اند
واحادیث بر رد آنها از طرف اهل بیت علیهم السلام بسیار است که در کتب عربی وفارسی ایراد نموده ایم واین رساله گنجایش ذکر آنها ندارد وپس بآنها اعتماد
واعتقاد نباید کرد دوم طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد حدیث ای بسا ابلیس
آدم روی است پس بهر دستی نباید داد دست چنانکه شخصی از جانب پادشاه دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید بمحض گفته
او کسی از آن قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد ومعجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که
بشر از اتیان بامثال آن عاجز باشند وبر خلاف مجرای عادت باشد ومقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی صادر شود از بشر او معجزه نیست مانند صنایع
غریبه وحیل ارباب شعبده واگر از جانب خدا باشد وموافق عادت باشد او معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب الحال طلوع
کند واگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آنرا کرامت گویند نه معجزه مثل مایده حضرت مریم علیها السلام وهرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند وگوید خدای تعالی مرا برای
ریاست دین ودنیای خلایق فرستاده ودلیل من آنست که حق تعالی باشاره من ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند ودر همان ساعت او امر
واقع شود البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است وعلمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد اغوای

او قبیح خواهد بود واطاعت ما او را قبیح پس خدا اغرای ما بر قبیح کرده خواهد بود واین قبیحست وقبیح بر خدا محالست چنانچه معلوم شد وباید که معجزه
برطبق مدعا باشد تا دلالت کند بر صدق پیغمبر واگر موافق نباشد دلالت کند بر کذب صاحبش چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب که دعوی پیغمبری میکرد باو
گفتند که حضرت محمد صلی الله علیه وآله آب دهان مبارک در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاهی که کم آبی داشت آب دهن
انداخت خشک شد واین معجزه مکذبه است سیم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد واعلم از همه زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است وباید که
عالم باشد بجمیع علوم که امت او باو محتاج اند وباید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل وزیرکی وفطانت وقوت رای وعفت وشجاعت
وکرم وسخاوت وایثار دیگران بر خود وغیرت در دین ورأفت ورحم ومروت وتواضع ونرمی ومدارا وترک دنیا ورعایت علما وصلحا واهل دین و
منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه وبخل وحسد وحرص ومحبت دنیا وحب مال وجاه وکج خلقی وجبن واز امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند
خوره وپیسی وکوری وکری وگنگی وامثال اینها واز قدح در نسب که ولد زنا وشبهه نباشد ومادرانش دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشد
مثل جولاهی وحجامی وحمامی وبیطالی وکارهای که منافی مروت باشد از ان صادر نشود مانند خوردن در میان بازارها ودر حال رفتن وامثال اینها واین امور را
بعضی علما ذکر کرده اند ودر بعضی [illegible] وپدران پیغمبران که از اجداد حضرت رسول بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد اما
پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست ودلیل عقلی ونقلی بر آن قایم نشده وبعضی از اخبار
حضرت خضر علیه السلام وغیر او وارد شده ودلالت بر خلافش دارد وتوقف درین باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه
انبیا وائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه ودرین مضمون احادیث بسیار است وادله عقلیه بسیار نیز گفته اند وجماعتی از مخالفان خلاف بسیار
درین مسئله هست وعدد انبیا علی نبینا وآله علیهم السلام ثابت نیست ومشهور صد وبیست وچهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا واوصیای
ایشان برحقند وآنچه در قرآن مجید وارد شده نبوت ایشان ضروری دین اسلام است مانند حضرت آدم وشیث وادریس ونوح وهود وصالح وشعیب و
ابراهیم ولوط وموسی وعیسی واسحق ویعقوب ویوسف وداود وسلیمان وایوب ویونس والیاس علیهم السلام واقرار به نبوت وحقیقت ایشان
واجبست وهر کس انکار یکی از ایشان کند کافر است وتفاوت در مراتب وفضل ایشان بسیار است ودر فضل از همه پنج نفرند حضرت نوح وابراهیم
وموسی وعیسی وحضرت محمد صلی الله وآله علیهم اجمعین واینها را اولوالعزم مینامند وشریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است وافضل از همه حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله است وبعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام از سایر انبیا افضل است وفرق میان نبی ورسول بوجوه مختلفه وبعضی گفته اند رسول آنست
که ملک در بیداری بر او نازل شود ونبی شامل اوست که در خواب بر او نازل شود وبعضی گفته اند که رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و
نبی شامل اوست که بر کسی مبعوث نباشد وبعضی گفته اند که رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد ونبی شامل اوست که حافظ شریعت دیگری
باشد ودر احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند اول پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است وبر دیگری مبعوث نبوده دوم پیغمبری
بوده که در خواب میدیده وصدای ملک را میشنیده ودر بیداری ملک را نمیدیده ومبعوث بر احدی نبوده وبر او امامی بوده است سیم تابع پیغمبر دیگر
بوده است مثل حضرت لوط که تابع حضرت ابراهیم علیه السلام بوده سیم پیغمبری بوده که در خواب میدیده است وصدا میشنیده وبر گروهی مبعوث
بوده است اما تابع شریعت پیغمبری دیگر بوده است مثل حضرت یونس چهارم آنکه در خواب ببیند وصدا بشنود وملک را در بیداری ببیند خود
صاحب شریعت باشد واو امامست ودر احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند وصدای ملک را میشنود واما ملک را در
بیداری نمی بیند ورسول آنست که صدا را میشنود وملک را در خواب می بیند ودر بیداری نیز ملک را می بیند واما امام صدای ملک را میشنود واو را
نمی بیند وبدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه اکثر انکار کرده اند وبعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده
واو ثابت نیست وتوقف درین مقام اولی مقصد دوم در بیان بعثت پیغمبری حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
دلیل بر پیغمبری او آنست که دعوای نبوت کرد ومعجزات باهره بسیار بر طبق دعوی ظاهر ساخت وهر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری پس هم

ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوی پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصا است بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت
معجزه بوده و متواترترین معجزات آنحضرت قرآن مجید است که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالبا معجزه او از جنس او فنی
بود که در آن زمان شایع بوده و اهل آن زمان ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد مثلا در زمان حضرت موسی علیه السلام مدار بر سحر بود
حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که قوم او از اتیان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت عیسی معجزه بر زنده کردن و کور روشن کردن
و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مبعوث گردید و در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند و باو فخر
میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن
فرمود ده سوره از مثل قرآن بیاورید نتوانستند پس فرمود یک سوره از مثل این قرآن بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره
کوچکی بیاورند با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم کردند و کشته شدند و اسیر شدند و آنچه از ایشان خواسته بود
بیاورند و اگر قادر میشدند البته می آوردند و با وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه
در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق
عالمیست و اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم
می آید و او قبیح است در حق ایشان قبیح محالست و در وجه اعجاز قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده
معارضه میکردند حق صرف قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که ایشان نمیتوانستند اتیان نمود اگر چه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود و لیکن حق آنست
که اعجاز از چندین وجه بود اول از جهت فصاحت و بلاغت که هر اعجمی که قرآن را میشنود امتیاز آنرا از سخنان دیگر و هر فقره از آن در میان کلام
فصیحی مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان نموده اند بفصاحت و بلاغت او نمودند و روایت کرده اند
که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه معظمه می آویخت چون آیه کریمه وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ نازل شد همه از بیم رسوایی
در شب آمدند و نوشتهای خود را برگرفتند و پنهان کردند دویم از جهت غرابت اسلوب که هر چند تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نمایند
قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابند و جمیع بلغای آن زمان از غرابت او متعجب بودند سیم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر
هرگاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا
کننده اش صاحب خط و سواد نباشد و دیگر آیه آیه و سوره سوره نوشته و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت
زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر غیر فصیح است و اگر یک بیت عالیست بیت دیگر واهیست و اگر بعضی مشتمل بر تحقیق است فقره
دیگر لهو و باطل و تزریق است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از
کسی که هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه
علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علما و اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت ننموده بود و مسافرت به بلاد دیگر بسیار ننموده که طلب
علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی ذکر کرده اند در هر سوره و آیه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام
مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم و علم و ادب مشهور آفاق بودند از نور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق
مشهور ساکنان ربع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه

زیراکه

زیراکه در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در رسالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده دیگر قوانین چند برای نظام احوال عباد و رفع
نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب علمای زمان و جهان بفکر نمایند خود شاید در آن
نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل
خود رجوع کند میداند که این معجزه عظیمه می باشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیا سابق و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده
و دیگران را خصوصا اهل مکه بر آنها اطلاع نبوده بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند تکذیب آنحضرت نمایند
در هیچ جزئی از اجزای آن قصه ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت آنرا بر ایشان ظاهر گردانیده مانند کشتن و بر دار زدن حضرت عیسی
علی نبینا و آله و آنچه در کتب ایشان بود برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانیده مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها
که بتفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ایم هفتم از جهت خواص سور و آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع
تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور قرآنی است و بتجارب صادقه
معلوم گردیده و تاثیرات قرآن مجید را در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از سوءات مشتهیات نفسانی زیاده
از آنست که صاحب دلی انکار او نماید یا عاقلی را بر آن مجال و تاملی باشد هشتم از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار غیبیه که غیر حق تعالی بر آنها
اطلاعی نیست و آنها زیاده بر آن است که احصا توان نمود و او بر دو قسم است قسم اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه
کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند و با یکدیگر براز و پنهان مذکور میساختند و یا در خاطر خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن بتکذیب
آنحضرت میکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند در این باب جبرئیل بآنحضرت خواهد آمد و این
نوع بسیار است و اکثر در حیات القلوب ذکر کرده ایم قسم دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر
خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیگر و خبر دادن از مذلت
یهودان تا روز قیامت و چنان شد که تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیاری ذلیل ترین اهل روزگارند و بمذلت
مثل میزنند و خبر دادن فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه و برگشتن حضرت بسوی بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول
از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر کسرا از عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت و برافتادن بنی امیه و نسل آنها که
آنحضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر در حیات القلوب مذکور است نهم در بیان جملتی از
سایر معجزات آنحضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آنرا زیاده بر آنحضرت عطا کرده است معجزات را احصا
نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام بعضی از آنها معجزات بدن شریف آنحضرت و او بیست و چهار معجز است اول آنکه
نور جبین نورانیش طالع بود چون ماه شعاع جبین مبین او مانند بر در و دیوار می تابید و گاهی دست مبارک را بلند میکرد و انگشتان منورش مانند
ده شمع روشنی میداد دویم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میگذشت میدانست
که حضرت از آن راه رفته از عطر او و بعضی از عرق آنحضرت جمع میکردند بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی بنزد آنحضرت
آوردند کفی آبی در دهان مبارک مضمضه نمود و در دلو ریخت آب از مشک خوشبوتر شد سیم آنکه چون در آفتاب می ایستاد و یا راه میرفت
او را سایه نبود چهارم آنکه هر که با آنحضرت راه میرفت هر چند آن شخص بلندتر بود حضرت یک سر و گردن بلندتر مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب
ابر بر سرش سایه می افکند و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر آنها بر آنحضرت
نمی نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانکه از پیش روی مبارک میدید هشتم آنکه خواب و بیداری آنحضرت و خواب قوای او را از ادراک معطل
نمیکرد و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد

بشام مبارکش بهم رسید دهم آنکه آب دهان مبارکش بهر جایی می‌افکند در آن برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید شفا می‌یافت
و دست مبارک را بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانکه از یک صاع جو و بزغاله جابر انصاری هفتصد نفر
را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را می‌فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب
میدرخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نورش بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری
شد بقدری که جمعی کثیر سیراب شدند پانزدهم باشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم می‌شنیدند
هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر او متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمد نه از سر و چون بزمین آمد بسجده
افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت الله تعالی و برسالت خود پس نوری از آن ساطع گردید
که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضله که از آن حضرت جدا شدی بوی مشک از آن
می‌آمد و کسی او را نمیدید بلکه زمین مامور بود که او را فرو میبرد بیستم آنکه هر چارپایی که آنحضرت بر آن سوار شدی رهوار میشد و پیر نمیشد
بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمی‌نمود بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بهر سنگ و درخت
که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم بر او و حضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را می‌جنبانید بیست و سیم آنکه اگر بر زمین
نرم راه میرفت جای پایش نمی‌ماند و گاه بر سنگ سخت میرفت اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود
که با او تواضع و شکستگی و رحمتی که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدیدند از
بیم بر خود میلرزیدند و از دو ماه راه رعب و هیبت او در دلهای کافران اثر میکرد معجزات دیگر آنحضرت پس چند قسم است قسم اول معجزات
ولادت باسعادت آنحضرت است خاصه و عامه بطریق متکاثره روایت کرده‌اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را از صعود بآسمان
منع کردند باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد تا آنکه ترسیدند که قیامت بر پا خواهد شد و علم کاهنان برطرف گردید و سحر ساحران
ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا نهاده بود و هنوز باقیست برزید و چهارده
کنگره‌اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بعضی اش نمانده او و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب دریا
جاری گردید و دریاچه ساوه که آن را می‌پرستیدند خشک شد و الحال بجای او نمکی که نزدیک کاشان است و آتشکده فارس که هزار سال بود که میسوخت
در آن شب خاموش شد و رودخانه سماوه که سالها خشک بود آب در آن جاری گردید و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم
منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال شدند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکه‌های مقرب و ارواح
اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت و انوار السعادت او منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند با ابریقها و طشتها
حاضر کردند
از طلا و نقره و زمرد بهشت و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او شایده آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای
فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و آن از جمیع روحانیان عرض
کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر آن سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شده بجانب حجره سعدیه
بسجده افتادند و غرایب ولادت و عجایبی که در آن حالت و بعد از آن در اوان نشو و نما ظاهر شد زیاده از حصر و عده احصاست و برخی از آن در حیات
القلوب مذکور است قسم سیم آنچه تعلق بامور سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة
وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسرین گفته‌اند که این آیت وقتی نازل شد که قریشی از آنحضرت معجزه طلب کردند
حضرت انگشت مبارک اشاره بماه کرد بقدرت الهی دو نیم شد و چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آن شب چنین دیدیم
که دو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده‌اند که یک نیم بر پشت کعبه افتاد و نیمی بر کوه ابوقبیس دوم برگردانیدن آفتاب است خاصه و عامه

کرامت شهریار سلطان سوم

پسندهای

بپسندهای بسیار از آن ... کرده‌اند که روزی حضرت رسول حضرت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه برای کاری فرستاده بود
و بعد از آنکه حضرت رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن
حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت فرمود که یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله تو سر
مبارک را بر زمین نگذاشتی حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول بود آفتاب را برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب بلند شد
و بجایی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت نماز عصر برگشت و حضرت امیر نماز کرد پس آفتاب بازیکه فرو رفت و مثل این معجزه را برای حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول واقع شد سیم ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت باسعادت آنحضرت
چنانچه مذکور شد چهارم نازل شدن مایده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد
قسم چهارم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمایی که حضرت بر آن پشت میداد
چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و دیگر بر رو افتادن بتها باشاره
آنحضرت و دیگر سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یک ساعت و دیگر سلام کردن سنگ و درخت بر آنحضرت و کشتن درختهای خرما
را برای سلمان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و دیگر فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه و این قسم معجزه زیاده از حد احصاست قسم پنجم
آنکه سخن گفتن حیوانات با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه
مولای آنحضرت را بر راه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعای آنحضرت
در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد قسم هفتم استیلای آنحضرت
بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر آنها شد و آثارش بر مردم ظاهر
قسم هشتم استیلای آنحضرت بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانکه قرآن مجید باو ناطق است و در احادیث بسیار وارد شده است
و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و از امور آینده است مانند خبر دادن
از دولت بنی امیه و آنکه ایشان ... پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن
حضرت امیر المؤمنین و حسین علیه السلام و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاه عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت
امام رضا علیه السلام و مدفون آنحضرت در غربت و خبر دادن از شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ
آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر و بیرون کردن او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر صحابه واقع اهل بیت
شد آنحضرت خبر داد و خبر داد از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبدالله بن رواحه در جنگ
شهادت ایشان در جنگ موته و از شهادت حجر بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان
در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردم که بنزد آنحضرت می‌آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمود کم سخنی از آنحضرت
صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفصیل این معجزات خواهد بکتاب حیات القلوب رجوع نماید قسم دهم در بیان معراج حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکر او کافر است و خلافی که بعضی از مخالفان
در خصوصیات او کرده‌اند ناشی از عدم تتبع است با قلت تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده‌اند که در خواب بوده یا در بیداری و بروح تنها
بوده یا به بدن و روح هر دو تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی این خلافها متابعت ایشان کرده‌اند بیکی از دو جهت
که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یک شب از مکه معظمه بسوی
مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا بآسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق و سموات را بآنحضرت نمود و رازهای نهانی

و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت ... قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام
با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت و منازل اهل بهشت را مشاهده کرد و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت
ببدن بوده نه بروح بی بدن و در بیداری بوده نه در خواب و در میان قدمای علمای شیعه درین معانی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی
رحمة الله علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتملست که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز
واقع شده باشد چنانچه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار و دیگران باسانید معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول را صد و بیست مرتبه باسمان برد و هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار
چیز را انکار کند معراج و سوال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج
تکذیب کرده است حضرت رسول را دهم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت باید دانست که آنحضرت مبعوث بوده
بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ جمیع پیغمبران است و آخر پیغمبران است و بعد از او
پیغمبری نیست و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام افضل بوده و آنچه
بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از آنحضرت افضل بوده کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع کمالات بشری بود و یک معجزه
عظیم از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر غیبت و فساد و
نزاع و تفاخر و تکاثر بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند بر دور کعبه و دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند و بر همین شیوه
و عبادت ایشان چنین بود و ازین معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته
است و شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها باصلاح آورده است و کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که مراتب
شتی از انعام بدتر ... از چنین گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده و ... و عفت و
سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه و کتابها درین باب ... از اخبار آنها را احصا
نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آنها در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام **دویم** و اجماع امامیه منعقد است بر آنکه
پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه السلام بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچ
یک کافر نبوده اند و آذر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود پدر میگفت بلکه پدرش تارخ
و مسلمان بود و احادیث که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بوده اند و عبد المطلب از اوصیای
... ابراهیم بوده و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بوده اند و حضرت ابوطالب پدر حضرت امیر المؤمنین پسر
عبد المطلب ... بوده و هرگز بت نپرستیده و کافر نبوده **ولیکن** ایمان خود را برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول
بر او بکنند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اصفیا نزد او بود و بحضرت رسول ص در وقت
مردن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود و لهذا **احادیث** وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند
و کفر اظهار کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف کرد و برین مضامین احادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام وارد شده
و در اسلام ابوطالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و **احادیث** معتبره وارد شده که شیعه نیست هر که باسلام ابوطالب
قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات و مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و ...
که نطفه ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده اند **شهربانو** مادر امام زین العابدین علیه السلام

زن امام حسین علیه السلام ... همه کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه در رحم ایشان نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان
و چون پیوسته نطفه های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هر گاه ... بوده باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثری
منقطع و متعرض نشده اند والله الموفق **یازدهم** خلافست که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بوده اند یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که
میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح
حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آمد مگر آنکه بخدمت امام می آمد و بعد از آن زپی آن کار میرفتند و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل
خانه رسول نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان با ادب در خدمت آنحضرت می نشست **دوازدهم** خلافست که حضرت رسالت پیش از بعثت آیا بشریعتی
عمل میکرده یا نه بعضی برآنند که بشریعتی متعبد نبوده و بعضی گفته اند بوده و بعضی توقف کرده اند و **بعضی** نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشریعت حضرت
نوح علیه السلام عمل میکرده و **بعضی** گفته اند بشریعت حضرت ابراهیم صلوات الله علیه و **بعضی** بشرع حضرت عیسی علیه السلام و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که
بعد از بعثت آنحضرت متعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمیبود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود و **لهذا** آنچه از آنحضرت سوال میکردند تا وحی نازل
نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز بهیچ امری تمسک بکتب سابقه نمیکرد و دیده در حکم سنگسار زناکار جز از توریة داد برای اتمام حجت بر یهودی و تکذیب قول
ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعاری بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین که متفق علیه جمیع ادیانست و بر نعوت
ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل شاق امت و اما پیش از بعثت مدلول آیات و ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت ... در عبادت و
تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی آداب زیاده از همه کس میفرمود چون تواند بود که سایر خلق در حالت پس مکلف بشرایع
باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مکلف بعبادتی نموده باشد یا راه دین خود را نداند با آنکه **منقولست** که آنحضرت انواع
عبادات میکرد و بیست حج پیش از هجرت بجا آورده بود و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و ... و روزه و انواع عبادات
از آنحضرت صادر میشد و ممتنع ... بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه **وجه اول** آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر نماید رعیت او خواهد بود
و باید که او ... و این خلاف ضرورت دینست **دویم** آنکه شریعت او پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید و اگر بوحی دانست
پس پیغمبر خواهد بود و عمل ... کرده خواهد بود که موافق شرع دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای او امت اخذ کند **و از جمله**
معجزات آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان میکرد پس چگونه
از ایشان فرا گرفته باشد **ایضا** اگر علمای اهل کتاب در ان عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوان کرد **سیم** آنکه در احادیث بسیار
وارد است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد و اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست با وصی حضرت عیسی علیه السلام یا وصی
حضرت ابراهیم علیه السلام را تبیع نماید و با او ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست که اینمعنی را اکثر اهل سیر بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید
که آنحضرت مرتبه ... تر از ان وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوییم که پیغمبری آنحضرت ...
و پیوسته بوحی و الهام ... عمل مینمود و بعد از چهل سال برسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه **وجه اول**
آنکه خاصه و عامه از آنحضرت ... روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود **دویم احادیث** بسیار وارد شده که روح آنحضرت
را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث کردانیده بود و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او
آموختند **دویم** آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود در هنگامی که او را از شیر باز گرفته
بود بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین نشان میدهد پیغمبری
و معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا گرفت **سیم** آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی ابراهیم علیه السلام را بنده خاص خود گردانید
پیش از آنکه او را پیغمبر کرداند و پیغمبر کردانید پیش از آنکه رسول کرداند و رسول کردانید پیش از آنکه خلیل کرداند و خلیل کردانید پیش از آنکه او را امام کرداند

حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا از اسباب پیغمبری پیش از آنکه
جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است [...] در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد [...]
بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و هر فضیلتی و کرامتی که به پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده عطا کرده اند
پس چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت با او جلالت تا چهل سال
خلعت نبوت نپوشید [...] در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه ما صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم
و کمال ظاهر میشد و حضرت فاطمه در کودکی در دامان پدر از مسائل غامضه جواب فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در یک روز سی هزار مسئله
کلامیه را بیان شافی نمود چون تواند که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد [پنجم] خلافست که حق تعالی آنحضرت را چرا امی نامیده اکثر گفته اند برای آنکه
که آنحضرت خط و سواد نداشت [...] وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده و درین خلافی نیست که پیش از بعثت
تعلیم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه نص قرآن برین دلالت کرده است و خلاف در آن نیست که بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق
آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانکه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهای که دیگران از آن عاجز بودند او میتوانست کرد
اما برای مصلحت خود نمی نوشت و وحی را دیگران می نوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت رسول نامه را میخواند و نمی نوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امی نامیدند
حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی [بنویسد] آنحضرت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد که آنحضرت میخواند
و می نوشت بهفتاد و سه زبان بلکه حق تعالی او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است و مکه نام او ام القری است [ششم] آنحضرت را خصایص
بسیار بود که دیگران در آنها با او شریک نبودند [...] آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود [...] قربانی بر آنحضرت واجب بود [...]
آنکه بعضی گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود [...] آنکه هر بدی که میدید بایست البته انکار کند [...] آنکه مشورت [...] باصحابه بعضی گفته اند
واجب بود [...] تخییر کردن زنان که در کتاب طلاق مذکور است [...] حرام بودن زکوة واجب بر او و ذریت او [...] است و در حرمت زکوة
سنت و تصدقات خلاف است [...] واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد [...] گفته اند که آنحضرت [...] میل میفرمود بعضی
گفته اند بر آنحضرت حرام بوده [...] آنکه بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بوده ثابت نیست [...] وصال در روزه بر آنحضرت جایز
بوده و بر دیگران حرام و وصال آنست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید بقصد [...] بر آنحضرت زیاده
از چهار زن بعقد دایم جایز بوده و بر دیگران حرام [...] بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را ببخشد بآنحضرت بدون عقد [...] حرام بود
که آنحضرت را بنام ندا کنند یا محمد یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا ننموده [...] یا ایها النبی یا ایها
الرسول یا ایها المزمل یا ایها المدثر فرموده [...] آنکه حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن [...] آنحضرت کنند [...]
آنکه حرام بود [...] که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها [...] ثابت نیست و ذکر آنها مناسب
این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیات القلوب نمود [...] در امامت و مراد از امام کسیست که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور
دنیا و دین بنحوی که پیغمبر میکرد به نیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است [...] در وجوب نصب امامت بدانکه
امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است
یا بر امت [...] خلافست که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن
اتفاق کرده اند آنست که واجبست بر پروردگار عالم عقلاً و سمعاً نصب کردن امام اما عقلاً بچند وجه گفته اند [...] آنکه هر دلیلی که دلالت

بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی
و سرکرده که ایشان را در امور مختلفه براه راست هدایت نماید و دفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان کرده باشد [...] و در معاملات و معاشرات
ایشان داد ایشان را میدهد بر وجه حق و ثواب برای ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مضطرند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست [...] بعد از
حضرت رسالت که خاتم پیغمبرانست و بعد از آن امید بعثت پیغمبر دیگر نیست [دویم] آنکه نصب امام لطف است و بر حق تعالی عقلاً واجبست [...] اصلح
بر حق تعالی واجبست و شک نیست در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و از زمان [...] رئیس و حاکمیست علی الاطلاق که آنچه اصلح در دین و دنیای
ایشان است بایشان او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر در امام است [سیم] آنکه چون بعثت حضرت رسول
مخصوص بزمان حضرت نبود بلکه مبعوث شد بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن
و هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر گردید و از فرایض و مواریث و قضایا و معاملات احکام [...]
حق بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در آن مدت جمیع مردم قلیلی ظاهراً اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند
پس هیچ عاقلی تجویز نمیکند که خدا و رسول [...] را چنین ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از
از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل [...] و وجوه و محامل در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد
و آنچه در میان ایشان باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بهوی نفس خود [...] از برای تعیین نماید با آنکه هر یکی [...] ضروریه [...] سنت
بنهایت اختلاف و تشویش باشد و [...] چند را که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت گردانند و هر باطلی را [...]
تعیین نماید و او [...] جاهل هر امری که رو دهد بصحابه رجوع کند و خود مانند خر در گل مانده باشد و از این و آن بپرسد تا بمقتضای اغراض باطله یکی را ترجیح دهد
و هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امری شنیع را بر خدا و رسول روا ندارد و خداوند با او لطف و مرحمت نسبت بعباد [...] این امت
و پیغمبر با مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند و پیغمبر بزرگوار که او آزارها در بدن شریف و نفس لطیف
خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که باین قدر دست از ایشان برداشت در پس دهقانی که در دهی بهار میشود برای شفقت بر رعیت خود و زراع خود
یکی تعیین می نماید و وصیت برایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت
و رعیت امت خود کسی تعیین نمیکند و اگر درین باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد [چهارم] آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی
در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم الله بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمینمود ایشان را از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت در جمیع
غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه بیرون میرفت آن بود که تعیین رئیس و خلیفه مینمود و در جمیع قرای اسلام نیز حاکمی نصب میفرمود و امرا
بجهت امور ایشان تعیین می نمود پس چگونه درین مفارقت کبری و سفر بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان معطل میگذاشت [پنجم] آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی
نظیر منصب جلیل [...] است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز اختیار کنند و این باطلست باتفاق [...] بر مصالح عباد عقول [...]
امت کی حکم میتوانند کرد [...] سبب تدبیر بسیار است که کسی از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینماید در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده است
و تغییر میدهند پس ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه بعقول مردم وا گذارند [...] عصمت را در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی
بر آن مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه درین باب بسیار است و این رساله گنجایش آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است
بسیار است و درین رساله بچند آیه اکتفا می نمایم [...] آیه وافی هدایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل
گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شکی نیست در آنکه امام از اعظم دینهاست و هیچ نعمتی برای اصلاح دین و دنیا
امت عظیم تر از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث متواتره مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده
که این آیه در نصب حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شده [...] آیه کریمه و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من

الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ
دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ یعنی خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگویند که چرا فرستاده
نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال بسیار و بساتین بیشمار داشتند
حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری را و به هر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان
معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند گردانیدیم در مرتبه از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود
بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا پس هرگاه قسمت اموال و زخارف
دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد به ایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت و شأن باختیار ایشان گذاریم و هرگاه
دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بالاتر از این نیست پس باید که آن را نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید
و این معنی نهایت وضوح دارد و از این آیات کریمه اگر دیده تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را نپوشاند سیم آنکه حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو می آفریند هر چه را میخواهد و بر میگزیند هر که را میخواهد نبوده است
ایشان را اختیاری و منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خدا است
نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه در رد آنها نازل شد که گفتند چرا پیغمبری را بدیگران نداد چهارم آیات بسیار است که دلالت میکند بر آنکه حق تعالی
همه چیز را در قرآن مجید فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا
یعنی هر چیز را تفصیل داده ایم وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده است پس هرگاه
حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم آنکه حق تعالی فرموده است که
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او و آنها که صاحبان امرند بر شما چنانکه
اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد معلوم است که حق تعالی امر نمیکند مردم را در همه امور باطاعت هر امیری و صاحب حکمی
پس باید که اولی الامر مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از آن صادر نشود و الا لازم آید که حق تعالی مردم را امر بچیزی
کند که از آن نهی کرده است و چنین کسی امامی است که حق تعالی نصب کرده و معصوم است و از خطا باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب
این مرتبه نیستند مقصد دوم در بیان شرایط امامت است بر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن هشت شرط معتبر است اول باید امام افضل باشد از همه امت
در جمیع جهات در علم و الا تفضیل مفضول در هیچ مرجوح لازم آید و او بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى
الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت کند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی
او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید [illegible] بر عدم فهمیدن امام
امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ [illegible] می باشند آنها که صاحب باهم
دانایی اند و آنها که صاحب نیستند و متذکر نمیشود این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سؤال علم دانایی
کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً یعنی میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم
ملائکه گفتند [illegible] میدهی در زمین کسی را که فساد کنند و بریزند خونهای مردم و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که
شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و با او حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن
موجب استحقاق خلافت است و چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نکردند حق تعالی فرمود که آن را تفضیل داده ام بزیادتی علم و جسم پس
معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهرش آنست که زیادتی جسم قوت شجاعت باشد نه بزرگی بدن دوم

از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره
و احادیث متواتره براین مضمون وارد شده است و [illegible] امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود را در احکام الهی خیانت کند کی
قابل امامت خواهد بود بلکه ملامت باشد بقول حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
یعنی آیا امر میکنید مردمان را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید باز
فرموده است ای گروه مؤمنان چرا میگویید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد چیزی را که بگویید و نکنید و معلوم است که کسی مستحق این ملامتها باشد
قابل پیغمبری و امامت نیست [illegible] چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم که من گردانیده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل از این عطای
جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود
که عهد امامت باو نمیرسد [illegible] عمده فایده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر آن
روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطایی که از آن صادر گردد او ظاهر سازد پس او امام کل خواهد بود نه اول [illegible] بر امت
واجب است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام [illegible] از
منکر بر ایشان واجب است و اگر بکند مخالفت با طاعت در عایت امام داده و اگر نکند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در چیز
حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از آن اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام
دیگر خواهند بود پس تسلسل لازم آید تا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود [illegible] بعضی از شرایط
امامت نزد امامیه هاشمی بودن امامت و آن نصوصی که بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد و این
سنیان هیچ یک از این سه شرط قابل نیستند و این سه صفت را متکلمان ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در آن باشد
با آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدران او دنی و مادر ایشان غیر عفیفه نباشد و از عیوبی که موجب تنفر خلق است بری باشد مانند خوره و پیسی
کوری و گنگی و درشت خویی و کج خلقی و بخل و دنائت صنعت مانند جولابی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال
اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسایل گفته که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن از گناهان کبیره و صغیره
یعنی که مذکور شد دوم آنکه عالم باشد بهرچه در امامت با او محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شریعت و سیاسات بدنیه و آداب [illegible]
و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت برای دفع فتنها و بر انداختن اهل
باطل و غالب گردانیدن دین حق را زیرا که اگر لشکر [illegible] کرده بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات
و کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات و کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و او
قبیح است پنجم آنکه پاک باشد از عیبها که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خرد و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و
حرص و کج خلقی و خواه [illegible] دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او با پدران او و خواه در رفع مثل صنعتهای و افعال رکیکه
زیرا که اینها منافات با لطف دارند ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد
معجزها از آن ظاهر شود که دیگران در آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در آن باشد
و الا موجب فساد رعیت گردد و اثبات این مدعا با جماع و احادیث متواتره اولی است مقصد سیم در بیان صفات و فضایل امامت
که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث بسیار است و در حیات القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد می نماییم و کلینی بسند معتبر از
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بیرون آید دستها را

بر زمین میگذارد و الله بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و نجاست و جنابت در ان بهم نمیرسد و دیده او ... بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود
یعنی آنچه واقع میشود در ان حال میداند و خمیازه و کش نمیکند و از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک
از ان می آید و زمین را حق تعالی موکل گردانیده است که آنرا بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میپوشد بر قامتش
درست می آید و هر که دیگری بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاده می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر عمرش و ابن بابویه رحمه الله
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردم است در حکمها و بدقایق امور از همه پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر
و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و بپایه نداد و شاید مراد او باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله ... و غایط آنرا کسی نمیدید و زمین موکل بود با آنکه آنچه از او جدا شود فرو برد و بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشبوتر بود
و اولی است بمردم از جان ایشان که باید آنرا مقدم دارند بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار آنحالت را نسبت باو
بهم رسانند دیگر آنکه مشفق و مهربان تر است برامت از پدران و مادران و تواضع و فروتنی او از حق تعالی از همه بیشتر است و آنچه مردم را بآن
امر میکند خود زیاده از دیگران باو عمل مینماید و آنچه مردم را از ان نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک او میفرماید و دعای او مستجاب است حتی
اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربها و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه وآله نزد او است خصوصا شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمده بود و نزد او
نامه ایست که نامهای شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت بران نوشته است و نامه دیگر هست نزد او که نامهای دشمنان ایشان در ان
نوشته است و نزد امام میباشد و جامعه و نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع در عرض پوست گوسفندی و چون پیچیده میشود بکنده کی ران شتر است و در ان
نوشته است هر حکمی که فرزند آدم باو محتاج شود نزد او میباشد و جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها
احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که کسی بکسی بکند حتی گناهی که در تعزیر او یک تازیانه یا نیم تازیانه یا ثلث تازیانه است و آنرا
حضرت رسول املا فرموده و حضرت امیرالمؤمنین بخط خود نوشته و مصحف حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها نزد امام است و در ان نامهای
احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای او از ان آنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از دنیا مفارقت
کرد حضرت فاطمه علیها السلام را حزن عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل علیه السلام را برای تسلی آنحضرت فرستاد
که خبرهای آینده برای او حضرت ذکر میکرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نوشت و در ان کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود
که میان امام و حق تعالی عمودی از نور است که در ان عمود اعمال بندگان حق تعالی می بیند و آنچه بران محتاج شود در ان نظر میکند و میداند و بسند معتبر از
حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانکه حضرت رسول صلعم
نص خلافت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم دویم هر چه از ان بپرسند جوابی شافی میفرماید که اگر نپرسند خود ابتدا می نماید سیم آنکه خبر میدهد مردم را
بآینده پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر ان مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود که ایشانرا از برای اظهار
معجزه در وقتی که مصلحت بوده باشد مرده زنده میکرده اند و ایضا چنانکه امیرالمؤمنین مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهم السلام ابوبصیر را
بینا کردند و صاحب خمس را شفا دادند و احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه ای که حق تعالی به پیغمبران داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز کم چندین مرتبه دور دنیا بگردند و
کتابهای جمیع پیغمبران مانند تورات و انجیل و زبور و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی و پیراهن یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از ان
جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی
ابر را مسخر ایشان گردانیده بود که بران سوار شوند و توانسته اند که ملکوت آسمان و زمین را ببینند و هفتاد و دو اسم اعظم را میدانسته اند که برای هر چه خوانده اند
البته مستجاب میشد و یکی از ان اسمها را آصف بن برخیا میدانست که باو اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه به یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر کرد و علوم

ایشان

ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را می شنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست بزرگتر از حضرت جبرئیل و میکائیل علامت فهم با ایشان القا میکرد
و گاهی بالهام ربانی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند زنجیری که بر طشتی فرود آید و احادیث بسیار وارد
شده است که عمده علم ایشان در هر آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ایشان فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر
بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال که در آن شب مقدر شده است براو عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان
هست و وارث علم و هر علمی که از آسمان بزمین آمده است نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمون اند که بهر کس نظر میکنند ایمان
او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از ان علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن او و
هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها و عصاها و مهرها و جمیع انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بحضرت امیرالمؤمنین علی
رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوطست و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه وآله در ان
مضبوطست و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقولست که هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول
و ارواح مطهره امامان گذشته و روح امام زمان را صلوات الله علیهم رخصت میدهند که باسمان عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور او هفت
شوط طواف میکنند و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با بهره و فواید و علوم بی پایان
و اعمال هر یک از این امت از نیکان و بدان و در هر شام و هر هفته و هر ماهی عرض میکنند بروح حضرت رسول صلعم و ارواح ائمه گذشته و امام زمان صلوات الله
علیهم پردها و دیوارها و درها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بران مطلع میشوند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
جمیع علوم خود را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح
و حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی چون مرا غسل دهی و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه میخواهی سوال کن و من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب از
علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین الهی هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تعلیم مینماید و امام را
بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از ان در مغرب باشد در ان وقت باعجاز امامت طی الارض
نزد او حاضر میشود و علوم آنرا کسب میکند و تجهیز او میسازد بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانکه حضرت امام رضا در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان
حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ایم و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی شده است و
بدنهای ایشان و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده و چون حق تعالی میخواهد که امامی را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش برمیدارد
و نزد پدر امام می آورد که او می آشامد و آب از آب دریا رقیق تر است و از عسل شیرین تر و از شیر سفیدتر و از برف سردتر پس امر میکند او بجماع
و نطفه امام از ان آب منعقد میشود و چون چهل روز بر ان میگذرد در رحم روح در ان دمیده میشود و در روایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود
و میفهمد پس ملکی بر بازوی او این آیه می نویسد و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر
حق تعالی میکند و تلاوت ... از انوار او پس بر آیات می نماید و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب زیر می آید و چون بر زمین آید رو بقبله
کرده دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند کرده صدا بکلمه شهادتین بلند میکند پس ملک در میان دو دیده او و دو کتفش این آیه
نقش میکند پس ندای از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که ترا برای امر عظیمی خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق
علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من و من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام
بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی آنرا فراخ کرده باشم
و چون ندای منادی تمام شود آیه شهد الله تا آخر در جواب بخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را با او عطا کند و مستحق او شود که روح
القدس در شب قدر و غیر او او را زیارت کند پس چون بمرتبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال

برتبه

بندگان خدا را دران به بینند و بروایت دیگر دران شبی که متولد شود نوری دران خانه ساطع گردد که پدر و مادرش مشاهده کنند و چون بزمین آید رو بقبله کرده
سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتمجید بلند کند و ختنه کرده و ناف بریده بیاید و دندانهایش همه روییده باشد و در یکشبانه روز نور زردی مانند طلا
از دستهای او ساطع باشد و احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و مکرر در خانهای ایشان نازل میشوند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربان تراند از ما و آنحضرت دست زد ببالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند
برینها ملائکه و بسیار میشود که ما پرهای ایشان را برمی چینیم و تعویذ اطفال خود می نماییم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان
می آیند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ایمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای
عظیمی در مسجد کوفه بخدمت امیرالمومنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد و حضرت اشارت فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد فرمود که
کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه گردانیده بودی و او درین وقت فوت شد چه میفرمایی حضرت مرا او را بجای پدر خود خلیفه گردانید و اینها
مجملی است از احوال طاهرات ایشان که اعتقاد اکثر خلق باو میتواند رسید و غرایب احوال و فضایل ایشان را اگر بنمایند تاب شنیدن آنها ندارد
تا ملکی مقرب یا پیغمبر مرسلی و یا مومن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد و در اخبار وارد است که ما را بخدا
مگردانید و در پروردگاری از برای ما قایل مشوید و دیگر آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود و حق تعالی فرموده است
قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بگو یا محمد اگر بوده
باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هرچند بیاوریم بمثل او دریا مدد آن
و وارد شده است که ماییم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کردن چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری [illegible] در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد اول اگر از همه ظاهر تر است و آن تر است مناسب لطف
و حکمت الهی آنست چنانچه دانستی بنص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ایمه
اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق دوم افضل بودن امامست از جمیع امت یا از جمیع که مدعی
امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست سیم معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت
به بیعت معدودی قلیلی حاصل میشود اگرچه یک کس باشد چنانکه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند پنج کس میباید بیعت کنند چنانکه عمر در شوری
باتفاق پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند بچند وجه اول اغراض باطله و خیالات فاسده اهل
که پنج نفر یا جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل او حلال بلکه واجب باشد اگرچه او
ان خالفت کنند حضرت علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشد بر هر مردم اطاعت یزید پلید و قتل حسین بن علی جگرگوشه رسول خدا
و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جایز بود لهذا [illegible] بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد دوم بیعتی که
در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیرالمومنین واقع شد بدون حضور امیرالمومنین و [illegible] صلوات الله علیهم و احدی از بنی
هاشم و بدون حضور سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شد آنرا اجماع نام کنند و بجبر حضرت امیرالمومنین
و سایر صحابه را کشند و به بیعت آورند و این اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست
عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوت است بر چنین بازیچه بگذارد و اگر رئیسی خواهند در دهی تعیین کنند تا اهل آن قریه بر کسی اتفاق نکنند
تعیین آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور ان شاء الله بعد ازین مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی ازین سه امر است که مذکور شد
و هر یک ازین سه امر در باب هر یک از ایمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره و از ثقات معتمدین روات شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل
و زهد و دیانت ایشان داریم ثابت شده و بعین الیقین حقیقت آنها را میدانیم و اما اگر چه خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید که از احادیث
بر صحاح

کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث و کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان
پس اگر ما از کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان از اخبار و احادیث موضوعه کتب خود را در زمان استیلای خلفای
جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیث
متواتره که مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مذهب خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر
است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص است بایشان و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند
که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان درین زمان اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بود و بر فضایل
اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر درین رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد می نمایم
که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعظم علمای ایشانست و جمیع احادیث صحاح سته
ایشان را که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود و [illegible] است دران کتاب جمع کرده
است و مثل مشکوة که مولفش از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران شرحها نوشته اند الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و [illegible]
و در اول کتاب میگوید من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیثی بایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول نسبت داده ام و
کتاب استیعاب ابن عبدالبر که از مشاهیر ایشانست و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشانست
و کتاب در منثور سیوطی که متداول است و از مشاهیر فضلای ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست
و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها که نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام در کتاب
حیات القلوب ایراد کرده ام بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول
علی بن ابی طالب است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه
دوم اوست و عمر در وقت مردن شوری میان شش کس قرار داد و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که تا امیرالمومنین
کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیرالمومنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص هم
کرد و گفت اگر همه بر یک اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی و دو نفر یک کس را اختیار کنند و
دو نفر دیگر بر آن سه نفر که عبدالرحمن عوف در میان آنها است و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرت امیر علیه السلام فرمود
تدبیر خود برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبدالرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبدالرحمن است و دانست که این نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه
و زبیر با من باشند چون عبدالرحمن در آن طرف باشد باید که من کشته شوم یا با یکی از اینها بیعت کنم و آخر چنان شد و در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب
خود را برایشان شمرد همه تصدیق کردند و با وجود او عبدالرحمن عوف گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب خدا و سنت رسول و سیرت ابوبکر و عمر
حضرت امیر فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول خدا عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای او این سخن گفت که حضرت امیر علیه السلام سیرت دو
مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت او قبول کرد پس عبدالرحمن و سعد با عثمان بیعت کردند و مردم بجبر بیعت کردند پس خلیفه
سیم او را میدانند و بعضی بتدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه برحق
امیرالمومنین بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول بعضی دیگر از منافقان که بخوشامد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت دعوی خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان او و قول سیم ظاهر است و اصحاب او بحمد الله منقرض
شده اند و کسی نمانده و باثبات خلافت حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بطلان او قول نیز میشود [illegible]
که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیرالمومنین علیه السلام میکند اول آیه وافی هدایت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و اولی باموری شما مگر خدا و رسول صلی الله علیه و آله
و آنها ایمان آورده‌اند و برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیت در شان آنحضرت
نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و گفتیم چون ما
تصدیق خدا و رسول کرده‌ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال اذان
نماز ظهر گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سوال میکردند ناگاه سایلی سوال کرد پس علی بن ابی طالب
در رکوع انگشتری خود را باو داد و سایل رسول خدا را خبر داد که علی علیه السلام در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را
بر ما خواندند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود حدیث نقل میکرد که ناگاه ابو ذر غفاری رضی الله عنه حاضر شد
و گفت ایها الناس منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا باین دو گوش و الا کر شود هر دو و دیده‌ام باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی علیه السلام
قاید و پیشوای نیکوکارانست و کشنده کافرانست یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و مخذول گردد هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم
روزی از روزها با حضرت رسول نماز ظهر را پس سایلی در مسجد سوال کرد و کسی باو چیزی نداد و سایل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا گواه باش
که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی بمن نداد و در آن حال حضرت امیر علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل بانگشت کوچک دست
راستش و پیوسته انگشتر را در آن انگشت میکرد و سایل آمد و انگشتر را از آن حضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و آنرا مشاهده نمود و چون
از نماز فارغ شد سر را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم حضرت موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان
گردان برای من کار مرا و بگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که هرون است و محکم گردان بازوی مرا
و شریک گردان آنرا در کار من پس دعای آنرا مستجاب گردانیدی و باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادر تو و برای شما هر دو
سلطنتی و استیلای بدهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشای برای من سینه مرا و آسان گردان از برای من و وزیری بگردان برای من
از اهل من که او حضرت علی است علیه السلام و محکم گردان باو پشت مرا ابو ذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل علیه السلام از جانب خدا
و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع
واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مولف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش
و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و جابر و ابو ذر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان و غیر او
بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت اینست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار
و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزدیکست بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است که درین آیه یاور مراد نیست زیرا که یاور و دوست مومنان مخصوص خدا و رسول و بعضی
از مومنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه یاور و دوست یکدیگرند چنانکه حق تعالی فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ و ملائکه نیز محب و یاور مومنانند چنانکه فرموده است نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بلکه از بعضی کفار محب و یاور بعضی از مومنان
می باشند و اگر گویند آیه بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات
دیگر و در آیات کریمه نیز و دیگر آیات بسیار است با آنکه دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در حدیث وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و هر امامی در وقت امامت البته
باین فضیلت فایض گردد و صاحب کشاف گفته است مراد ازین آیه هر چند آنحضرتست اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و موید آنکه
در شان آنحضرتست و مراد بولایت امامتست آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری
بجنگ فرستاد و حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را امیر آن لشکر گردانید چون آنحضرت فتح کرد یک کنیزی از غنیمت از برای خود برداشت
لشکری را این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بآن حضرت عرض کنند و قاعده چنان بود

که چون مسلمانان

که چون مسلمانان از جنگ بر میگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و بعد از آن بخانهای خود میرفتند و چون بخدمت آنحضرت رسیدند
سلام کردند یکی از آن چهار نفر گفت که حضرت علی چنین کرد حضرت رو از آن روگردان کردانید پس دویم برخواست و همان سخن را گفت باز رسول
صلی الله علیه و آله رو از آن گردانید و سیم نیز گفت حضرت رسول روی گردانید و چون چهارم گفت حضرت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش
ظاهر بود و سه مرتبه فرمود از علی چه میخواهید بدرستی که او از منست و من از ویم و او ولی هر مومنیست بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت
روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت تو ولی هر مومنی بعد از من پس معلوم شد که
که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی در آیه آنست در شان اوست و از فقره اولی در حدیث دوم و در حدیث اول معلوم است که اختصاص که
حضرت را با آنجناب بوده دیگری را نبوده و ایضا تخصیص به بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال
حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتوانند بود دویم آیه کریمه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای گروه که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راست گویان در همه چیز
در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشانست در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد با ایشان باشند
زیرا که این محال است و بی فایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عامست و شامل جمیع امت و همه زمانهاست
باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید
که هر یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطلست پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و او معصوم است پس ثابت
شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم
نیستند پس حقیقت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت
امام محمد باقر روایت کرده اند که مراد از صادقین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرگوشی در کتاب شرف النبی
از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علیست و از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
که فرمود صادقون ماییم که عترت آنحضرتیم و از صادق علیه السلام منقولست که صادقون آل محمد اند علیه السلام و در بعضی روایات وارد است
که مراد از صادقون آنهااند که خدا در شان ایشان فرموده است که مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ
قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از جمله مومنان مردان چندی هستند که راست گفته اند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بسته
بران
بودند که با رسول او در ثبات قدم بوده باشند و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان
وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشیدند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه
وارد شده که این آیت در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و حضرت امیر المومنین علیه السلام است که تا کشته نشوند
که عهد کرده بودند
دست از یاری رسول صلی الله علیه و آله بر ندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام و از جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و نفوذ و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از طرق
عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و وجه استدلال در این
میکنیم
آیه نقل میکنیم برای تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنست که فخر رازی که امام سنیانست در تفسیرش گفته
است که حق تعالی در این آیه امر کرده است مومنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروطست بوجود آن چیز
پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیلست بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان
حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت دویم لفظ آیه شامل جمیع

اوقات هست و تخصیص به بعضی از امت که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل آیه است و ایضا حق تعالی اول امر کرده ایشان را بتقوی و این امر شامل
هر کسی هست که تواند بود که متقی باشد و خطا بر ان جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر انکه هر که جایز الخطاست واجب است باید پیروی کسی را
که عصمت او از خطا واجبست و آنها باید که حکم کرده است خدا بانکه صادقند و زهی حکم درین باب دلالت کند از این وجهست بر جایز الخطا که اقتدا
و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما آنرا استدلال ازیم
اما میگوییم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوییم که اول باطلست زیرا که اگر چنین بود بایست که ما بشناسیم
که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و نمیشناسیم چنین کسی را که در میان امت و تا اینجا ترجمه کلام او پیشوای اهل ضلالت و حق تعالی را برد
و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت ایقاق چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر
چه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما برای توضیح بچند وجه جواب آن میگوییم اول آنکه هر گاه تصریح کرده که در هر زمان احتیاج
بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که درین اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم
باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس درین مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که در میان امت بهم رسیده و همین که دعوی
که تبحر او از همه علما بیشتر است و معلوم نیست که ده مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم
میشود که اعتقاد خود را باو گفته گاه باشد تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جایز است و ایضا از کجا معلوم میتوان شد که تا مردن برین مذهب باقی
مانند و این نیز بر قول اکثر شرط است در تحقیق اجماع دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقیق او بهم میتوانند رسید در قلیلی از
مسایل خواهد بود پس قطع خطا بالکلیه کی میشود سیم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آنست که مأمورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند ازین وجه ظاهر
میشود که عین یکدیگر اند چهارم آنکه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر چنین بود میبایست بدانیم که کیست مثل آنست که گویند اهل کتاب که نبوت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله باطلست زیرا که اگر حق بود بایست او را بدانیم و حق آنست که این راجع بتقصیر ایشان است باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع به دلایل
و اخبار و آثار بکنند و از روی انصاف تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق
بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت هوای نفس اظهار نمیکنند و اگر گویند
وجوهی که در عدم تحقیق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد میآید جواب میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق
کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر هر یک
خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است و از برای ایشان حاصل
شده باشد و این رساله را محل تحقیق این سخن نیست دوم از شیخ مفید علیه الرحمه سوال کردند از تفسیر این آیه کریمه که در شان که نازل شده و شیخ قدس الله روحه
در جواب فرمود که این آیه جلیلة الدلالة در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین
اند جاری شده و درین باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی درین آیه مردم را امر کرده است که
متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوید و باید که آنها را که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند
زیرا که محال است که کسی را امر کند که با خود باشد و متابعت خود کند پس گوییم که مراد از آیت گویان اند یا بعضی از ایشان ثانی اول باطلست زیرا که
هر مؤمنی باعتبار ایمان صادقیست و در آن دعوی راستگوست پس لازم آید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محال است
و اگر بعضی از ایشان مراد است آیا بعض ایشان معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهود مراد است
بنا بر اول باید که آن جماعت معلوم و موصوف باشند و مخاطبان ایشان را بشناسند و روایات بهم و نسبت ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند
و هر که دعوی احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی میکنیم باطلست زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند

که در زمان

که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین ایشان بخلافت شده بود و بنا بر دوم که بعضی غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص
آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که ایشان بآن نتوانند نمود و آن محالست و معلومست که در غیر ائمه ما علیهم السلام کسی ادعای تخصیص
و تعیین نکرده و نمیتوانند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که درین آیه کریمه امر شده است
که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند والا لازم آید که امت
مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محالست و چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص
بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که مراد ایشانند اما دلیل نقلی آنست که خدای تعالی
در قرآن صادقانرا باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده لیس البر
ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید رویهای خود را بجانب مشرق و مغرب ولکن البر من آمن
بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین ولیکن نیکوکار کسیست که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و کتابهای حق
و پیغمبران خدا وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب و عطا کند مال را
با محبت مال [illegible] احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و جماعتی
که بخانه خود نتوانند برگشت و بگدایان سوال کننده و آزاد کردن بندگان واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون و برپا دارد نماز را در
اوقات فضیلت باداب و شرایط و ادا کند زکوة را و آنها که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی
در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین و ایشان اند که راست گفته اند و صادق اند در دعوی ایمان و وفا بعهود و ایشان
پرهیزکاران اند پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی درین آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای
کسی که اینها در آن کامل باشد بصدق و تقوی و علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان
مقرر است پس آیه اولی را باین ختم میکنیم معاندان ما این میشود که متابعت صادقان زیرا که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است
و ما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغیر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها در آن مجتمع شده باشد پس باید مراد از صادقین
درین آیه اولی باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع
و کمال این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست که آنحضرت پیش
از همه کس ایمان بآنها آورده و باخبار متواتره میان خاصه و عامه او اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تر است در اسلام و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که
حضرت امیر علیه السلام فرمود [illegible] بنده خدا و برادر پیغمبر او و منم صدیق اکبر نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغگوی
افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و مروی است که خداوندا اقرار نمیکنم برای احدی ازین امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و
گفت در وقتی که سخنی از خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند علی دروغ میگوید من بر که دروغ میبندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام
که او را عبادت کرده است و بر رسول افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس ایمان آورده ام و تصدیق او کرده ام و یاری او نمودم و حضرت امام حسن
علیه السلام فرمود که در صبح آن شبی که حضرت امیر از دنیا رفت فرمود که درین شب کسی از دنیا رفته که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان در
کمالات باو نمیتوانند رسید و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال را تصدیق
فرموده و بخصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت از همه پیش و حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید ویطعمون الطعام

عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت او یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و انفاق کرده اند و غیر آن و راویان
عامه و خاصه برای آنکه این آیت بلکه مجموع این سوره در شان حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است باز فرموده است
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز و پنهان و آشکار پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی
بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند در آخرت شیخ گفته است که روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین نازل
شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیر از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار را بابت
حق بریت تو دا احیا کرده بود پس خدای تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرمود و او نیز در شان آنحضرت بدلالت آیه اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ که
اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر این معنی کرده باشد که
واو وَآتُوا الزَّكَاةَ را واو حالی گرفته باشد بقرینه این آیه و قرینه آنکه ایتاء مال سابقا در این آیه مذکور شد و تا سبیل اولویت ثابت گردید پس شیخ گفته است
که بعد از این حق تعالی وصف فرموده وفای بعهد را و هیچ یک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر کرده باشد یا نسبت باو نداده باشند مگر آنحضرت کسی احتمال
این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص او است
پس حق تعالی صابر بر بلاها وشدائد و جنگها صبر کرده او است که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ حتمی نترسید پس بعد از آنکه
حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر ده فرموده که ایشانند که صادق و راست گویند نه غیر ایشان و ایشان پرهیزکارانند یعنی او صادق که ما اثبات
کرده ایم آنست که این صفات همه در آن مجتمع باشد و آنحضرت امیر المومنین است علیه السلام و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف است زیرا که عرب
لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه است که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بآنکه جمع دیگر
نیز با او درین امر شریک کنند و در اینجا نیز مراد این میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم درین مرتبه و درین صفات جلیله با آنحضرت شریکند موافق
که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد و از ابن عباس کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام را چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر او نبود پس یکدرم
در روز و یکدرم را در شب و یکدرم پنهان و یکدرم را علانیه تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً تا آخر که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از ابن مردویه کرده است که در شان هیچ کس از آیات قرآن آنقدر نازل
نشده که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شد در احادیث بسیار از طریق مؤالف و مخالف تفسیر آیات صدق بتصدیق بآنحضرت شده است
چنانچه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَالَّذِي جَاءَ
بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آنکسی که راستی آورد و تصدیق باو کرد ایشانند پرهیزکاران و گفته اند آنکسی که صدق
را آورد حضرت رسولست و آنکه تصدیق باو کرد علی بن ابوطالب است و بنابرین موصول در و صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف
موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است که وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ
أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل و جمعی دیگر از ابن عباس و دیگران کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شده و بروایت دیگر از
ابن عباس گفت در شان حضرت علی و جعفر و حمزه علیهم السلام نازل شده و ابن عباس گفت آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او ایشان
راستگویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بر اینکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بتصدیق برسالت
رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ عَلَيْهِمْ مِنَ انعم الله
النَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در رفاقت آنهااند که خدای تعالی
انعام کرده است برایشان از پیغمبران و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در درجات از شهیدان

و صالحان بلندترست و این مصداق امامت و صالحیت و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
کرده اند که صدیقان سه نفرند حبیب نجار که مومن آل یس است و حزقیل که مومن آل فرعونست و حضرت علی ابن طالب علیه السلام و او افضل
ایشان است و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیران امتها سه نفر بودند که کافر نبودند یک چشم زدن حضرت علی ابن ابی طالب و صاحب
آل یس و مومن آل فرعون پس ایشان صدیقانند و حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام افضلست از ایشان و ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد
بن عبدالله که شنیدم که حضرت امیر المومنین علیه السلام میگفت منم صدیق اکبر و نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوی و نماز پیش از دیگران نماز
کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک باو و صاحب صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق است و کسی که تصدیق کند گفتار
خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلام گفته است إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا و در حق
حضرت یوسف علیه السلام گفته است يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ و کسی که مصداق این آیه و صاحب این صفات باشد بامامت و خلافت احق است
از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و آنرا با فرا صدیق گویند چنانکه زنگی را کافور نام کنند حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ
وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ یعنی آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از و مثل کسی است که چنین نباشد
بر بینه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در شان این آیت معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المومنین است
و گواه بر حقیت آنحضرت و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و ائمه عامه بطرق متعدده کرده اند عباد بن عبدالله
عبدالله روایت کرده که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود بر منبر که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل
شده باشد پس مردی پرسید که در شان تو کدام آیه نازل شده است آنحضرت در غضب شد و فرمود که در سوره هود نخوانده او آیت را که رسول
خدا صلی الله علیه و آله بر بینه است از جانب خدا پروردگار خود و من گواه اویم و فخر رازی چون این روایت کرده است گفته که حق تعالی از برای
شرافت این گواه فرموده است که از او است مخصوص او است و بمنزله پاره تن او است بنابر تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
باشد و بعد از آن بلافاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت
بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعی ثابت نمیشود إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی نیستی
یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی راه نماینده است گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که در
سیاق آیه تفکر کند می یابد که معنی اول ظاهرتر است و بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت
کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابی بریده اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ
شد دست علی را گرفت و بسینه حقایق دفینه خود چسبانید و گفت إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ پس دست بر سینه با سکینه حضرت علی گذاشت و گفت
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس گفت توئی نوربخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن و گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابونعیم اصفهانی
که از جمله مشاهیر محدثین عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس کرده است که چون آیه نازل شد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر المومنین علی گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت مییابند هدایت یافتگان بعد از
من و ثعلبی نیز در تفسیر خود از ابن عباس کرده است و ابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر
و هادی علی است و فرمود که یا علی تو هدایت مییابند بتو هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که
منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از بنی هاشم و معلومست که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بدو سند از
از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است گفته نفسه یعنی حضرت خود را اراده کرده از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبدالله بن

احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است
دلالت میکند بر آنکه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمی باشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری
یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانچه عقل بر این شاهد است سیم وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ یعنی که از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی
خدا و خدا مهربانست به بندگان خود [illegible] مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مومنان نازل شده
در شبی که کفار اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار رود و کفار قریش
در آن شب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که امیر المومنین صلوات الله علیه را در جای خود بخواباند که کفار گمان
کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این بشارت را بآنحضرت امیر علیه السلام داد شاد شد بشکر این
نعمت که جان شیرین خود را فدای جان سید عالمیان کند سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه مشرکان بر جان مکرم خود خرید و در آن
وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول این آیه در شان آنحضرت است و اکثر مخالفان در کتب و تفسیر و حدیث بطریق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی
در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی و حافظ ابونعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین
و محدثین و شعرا و ما در این رساله بر چند روایت ثعلبی و ابونعیم اکتفا می نماییم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی و از ابن عباس روایت کرده
است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت صلی الله علیه و آله بغار رفت و حضرت علی بن ابوطالب بر فراش
آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام را در مکه گذاشت
که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان دور خانه آنحضرت را
احاطه کرده بودند امر کرد علی ابن ابی طالب را علیه السلام که بر فراش او بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبز که من بر خود میپوشم در شبها
بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب رو و اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و
میکائیل علیهما السلام که من در میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری کردانیدم کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید
بطول زندگانی پس هیچیک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا مثل
علی ابن ابوطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کردانید و زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار
کرد اکنون بروید بسوی زمین و آن را از شر دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر حضرت علیه السلام
نشست و میکائیل نزدیک پاهای او و جبرئیل علیه السلام ندا میکرد که به به کیست مثل تو یا علی پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی
این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان حضرت علی علیه السلام و حافظ ابونعیم نیز نزول این آیت در شان
آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است [illegible] آیه کریمه تطهیر است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی اراده کرده
است حق تعالی مگر آنکه بر طرف کند از شما شرک و گناه و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شما را پاک کردانیدنی و بدانکه [illegible] متواتره
از طرف عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده و در جمیع صحاح
عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول صلی الله و آله فرمود که این آیه در شان من و علی
و فاطمه و حسن و حسین پنج تن علیهم السلام نازل شد و ثعلبی دیگر از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در خانه من بود و حضرت فاطمه حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای
خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بفاطمه که بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس حضرت علی

و حسن و حسین علیهما السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن حریره شدند در این وقت حق تعالی این آیه فرستاد پس حضرت رسول صلی الله و آله
زیادتی عبا را بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من و مخصوصان منند پس از ایشان
دور کردان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود
که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد دوم ثعلبی از جمیع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه و مادرم سبب خروج او را بجنگ
جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر مادرم گفت در باب حضرت علی علیه السلام چه میگویی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردمان بود
نزد حضرت رسول و شوهر محبوب ترین زنان نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه خود
جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را
پاک کردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو سوم ابن آیه در شان ایشان و از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است آنکه زینب زوجه
حضرت رسول خواست داخل شود راضی نشد و از واثله ابن اسقع روایت است آنکه حضرت فرمود که اهل بیت من احق اند یعنی سزاوار ترند
بخلافت و هر خیری و از ابن عباس نیز روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت که این آیت
در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدایی و در آن خانه
در وقت نزول آیه حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبای بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها
اهل بیت منند دور کردان از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر که حضرت
فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل ایشان شود حضرت قبول ننمود و گفت عاقبت تو بخیر است باز
از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه بهمین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده است
از عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمده بود و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
را داخل عبا کرد و این آیت را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق
محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است
و در صحیح مسلم و در جامع الاصول روایت شده که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت اویند زید گفت نه بخدا سوگند
زن مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان
حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که چون آیت تطهیر در شان اهل بیت نازل شد قریب بشش ماه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون بنماز بیرون میامد بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و میگفت الصلوة یا اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید
ای اهل بیت من پس آیه تطهیر را تلاوت میفرمود تا آخر و خاصه و عامه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس مالک و عایشه و ام سلمه و واثله بن اسقع
و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است
و زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند پس این آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر
گناهی معصوم اند زیرا که اراده بر چند معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود چنانچه حق تعالی فرموده إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا
أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هر گاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر او را باش پس او می باشد دویم
اراده بمعنی عزم و او در حق تعالی ثابت نمی باشد و آیه صریح است در آنکه اراده الهی تخلف از مراد او نه نماید [illegible] اراده بمعنی تکلیف است
و این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی ندارد بلکه بجمیع مکلفین
حتی کفار مکلفند باین امر و حق تعالی فرموده است که نیافریدم جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دویم از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول

محفوظ مانند

این آیت برای مدح و تشریف بود و لهذا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان را مخصوص گردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید که ایشان اهل بیت و آل منند پس آیه موکد با تاکیدات تعظیم نازل شد چنانکه فخر رازی با او تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی گناهان از شما زایل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد کفار و فساق همه در آن شریک اند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود دویم آنکه در اکثر روایات مذکور است که این آیه بعد از دعای آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت استدعا نمود ازدهاب رجس بود نه اراده که منبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا او مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه مینمود در دخول او و بعد رضی که همه کس در آن داخلند و آنکه بعضی مخالفان گفته اند که این آیت در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت است پس باید که درین آیه نیز ایشان مخاطب باشند بچند وجه جواب میگوییم اول آنکه تغییر ضمیر مونث بمذکر دلیلیست بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع آیات کریمه قرآنی مینماید میداند که در آیات ازین قبیل بسیار است که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه درین سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب بازواج عدول بخطاب مومنان شده است و باز بایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تام هست اگر تدبر کنند زیرا که در این تعبیر کلام تعبیری نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت همه با آنحضرت محشور نیند بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا که مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت یا آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این اعمال زشت از ایشان صادر شود ممکن نیست که اهل بیت علیهم السلام مثل اینها والعیاذ بالله صادر شود از برای این بیان طهارت و دلیل عصمت ایشان این آیت را در میان داخل کرده باشد و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده نسبت بوجهی که مفسران در ربط و نظم آیات گفته اند واضح تر و عیان تر است دویم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که آیات بسیار دیگر افتاده باشد و در سابق و لاحق این کلمه نکرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در سوره احزاب فضایح زنان و مردان قریش بسیار بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول آیه است زیرا که بسیاری در سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع آیه را یا نادانسته الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیح متواتره خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است و اگر جهة رابطه آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوط ایراد نموده ایم و این رساله گنجایش آنها ندارد و هرگاه حق حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد و باید جمیع افرادش منتفی باشد خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه واضح بر عمومیت پس باید که از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند و اگر گویند دلالت بر عصمت آینده نمیکند گوییم همین که عصمت فی الجمله رسد کافیست زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است و ایشان جایز نمیدانند با آنکه هر جا که در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده مراد از آن بالفعل دوام است مثل یرید الله بکم الیسر و یرید الله ان یخفف عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله یرید الشیطان ان یضلهم مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در رجال ایشان بدلایل که در بحث مذکور است زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آیه مباهله فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی پس کسی که مجادله کند با تو در امر عیسی علیه السلام بعد از آنکه آمده بسوی تو از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و جانهای ما و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع نماییم نزد خدا و پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان [illegible] متواتره از طرق خاصه و عامه واقع شده است چنانچه صاحب جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد حضرت رسول

علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت اللهم هولاء اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامدادی آمد و بر آن عبایی ملونی بود پس حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد پس حضرت امام حسین آمد او را ایضا پس حضرت فاطمه آمد او را هم داخل کرد پس علی علیه السلام آمد او را هم داخل عبا کرد پس این آیه را خواند و حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگویید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصارا را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده تا بازگردیم و فکری کنیم و فردا بیاییم و چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب خود که عبد المسیح نام داشت که چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانسته اید ای گروه نصاری که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر مرسلیست و در باب حضرت عیسی علیه السلام حجت قاطع آورد و بخدا سوگند که مباهله نکرد هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودکان ایشان بزرگ شوند و اگر مباهله میکنید همه هلاک میشوید و اگر البته الفت بدین خود دارید و میخواهید از آن جدا نشوید پس با او صلح کنید و بشهر خود برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود و حضرت امام حسین را در بغل داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پس سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه در پشت سر آنحضرت صلی الله علیه و آله و حضرت رسول فرمود بایشان که هرگاه دعا کنم شما آمین بگویید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم رویی چند را که اگر خدا خواهد کوه را از جای خود بکند باین روها پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابوالقاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود گذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست ولیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود باز نگردانی بشرط آنکه هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی زره عادی آهنین پس حضرت با ایشان صلح نمود و فرمود بحق خدایی که جانم در دست قدرت اوست که هلاک ایشان نزدیک شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل آن را حتی مرغانی را که بر سر درختان بودند پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر نقل کرده است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیه و مضمون قصه مباهله متواتر میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هرچند در بعضی از خصوصیات او اختلاف کرده اند و خلافی نیست درین که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیقت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الوف الصلوة والتحیة والسلام وجه اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اگر وثوق تمام بر حقیقت خود نمیداشت باین جرات اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای پیش انداخت گروهی که ظن حقیقت ایشان داشت با احتمال حقیقت ایشان بدر نمی آورد وجه دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل شود و مباهله کردن متضمن سعی در اظهار بطلان خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه جمیع ارباب ملل آنحضرت را اعقل عقلای هر زمان میدانند وجه سیم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیقت آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معدودی که از اهل بیت او بودند نکنند و حفظ رتبه خود در میان قوم بکنند چنانکه برین معنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسیری و قتل و نهب بدر می آوردند و بایست ذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند وجه چهارم در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام بر مباهله مینمودند و میگفتند که حقیقت او بر شما ظاهر گردیده و معلوم بر شما که او پیغمبر موعود است باین سبب از مباهله امتناع نمودند وجه پنجم ازین قصه شریف ظاهر میشود که حضرت امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانکه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که

دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای او بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم و این امر مخصوص او بود و خصم او پس چه فایده داشت همراه کردن پسران
و زنان در مباهله جواب گوییم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود به تنهایی مباهله نماید
زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه پاره‌های جگر خود و محبوب‌ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا
ننمود بر خود به تنهایی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم با اعزه و احبه‌اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر
مباهله واقع شود مخصوص گردانید برای پسران و زنان زیرا که ایشان عزیزترین اهل بیت‌اند و بدل پیش از دیگران می‌چسبند و بسا باشد که آدمی خود را
در معرض هلاک در آورد و از برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود می‌برند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه
مباهله ایشان را بر انفس مقدم میداشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان خود مقدم‌اند پس بعد از این گفته است که این دلیلیست که از این قوی‌تر دلیلی نمی‌باشد
بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوییم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن
زمان و بعد از آن حضرت چون بر هر عاقلی متدین ظاهر است که محبت آنحضرت از باب دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب‌تر بود
آنحضرت آن را دوست‌تر میداشت و چون چنین باشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و عشایر بدون جهت دینی وارد شده است دوم
از سیرت آنحضرت معلوم بود که نویشان نزدیک خود را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دور را نزدیک میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست
میداشت مانند سلمان و مقداد و اعراب ایشان و چنانچه حضرت سید الساجدین در وصف آنحضرت فرموده است وَالِي فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَعَادَى
فِيكَ الْأَقْرَبِينَ هرگاه ایشان محبوب‌ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت نزد عقلا قبیح خواهد بود
فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت و متعصب مشهور است گفته است که شیعه از این آیت استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام از جمیع پیغمبران بغیر
پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه نیز زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس محمد نیست زیرا که دعوت
اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمی‌خواند پس باید دیگری باشد و باتفاق مخالف و موافق غیر از زنان و پسران کسی که با نفسنا از آن تعبیر کرده باشد
بغیر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد خوانده و گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید
مجاز باشد و این مقرر است در اصول که لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است
مگر آنچه بدلیل بدر رود و در آنچه باجماع بدر رفته است پیغمبریست که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک باشند و از جمله کمالات حضرت رسول
آنست که او افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید افضل از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته
که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل است از علی و اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل‌اند از غیر پیغمبران در باب فضیلت بر صحابه جوابی نگفته
زیرا که در اینجا جوابی نداشته و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اهل سنت اجماع
ایشان به اعتبار دارد و اگر گوید جمیع امت اجماع کرده‌اند مسلّم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام
افضل‌اند از سایر پیغمبران مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود در این باب ذکر کرده‌اند و بسیار مقدمات از برای وضوح داشته است ابن فاضل که امام المتکلمین
میگویند او را اتفاقی نتوان نسبت کردن پس امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب الطاعت است
و او غیر پیغمبر نیست پس باید آنحضرت امام باشد افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است
دال معاندی متعصبی مناقشه کند و گوید ممکن است که دعوت نفس مراد باشد مجاز و مجازی از مجاز دیگران اولی نیست بچندین وجه میتوان گفت و ما در این رساله
به دو وجه اکتفا مینماییم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع‌تر از آن مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند تو بمنزله جان منی و در خصوص
حضرت امیر علیه السلام یعنی در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانکه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیه السلام گفت
أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر است از بدن من و بود آ

دیگر بمنزله روح نسبت از بدن من و بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا اینکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس من است یعنی حضرت
علی علیه السلام و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه مجاز است دوم آنکه این آیه کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا
که ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول مخاطبان است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای داخل بودن
امت است و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنَدْعُو أَبْنَاءَكُمْ و شک نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالات است و
او نیز دو احتمال دارد اول آنکه مراد او باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را دوم آنکه هر یک از ما و شما ابناء و نساء و نفس جانبین را
بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسرین تصریح بآن نموده‌اند و اگر چه اگر این وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات
مذکور شد اما جمعیت ابناء و نساء و نفس ممکن است که از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام او باشد که ندع أبناءنا و أبناءكم و اداء ابنا از برای لفظ
لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار اولاد باشد اگر ابتدا نظر بظاهر حال محتمل بود که آنها
صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از صنف جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشند بغیر ایشان این جماعت را
آوردند و تعیین خصوص این جماعت قبل از تحقیق مباهله ضرور بود و همچنین جمعیت ضمیر أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَأَنْفُسَنَا احتمال را دارد و بغیر احتمال
سیم دو در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم اگر جمعیت برای تعظیم باشد که متعدی مباهله
شده است و معلوم است که متعدی مباهله از این جانب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا او را آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبود دیگر آنکه
گویند که آنحضرت از برای شدت اختصاص و تناسب که بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند او را آورده و باین وجه با آنکه در این
مقام نهایت بعد دارد در مطلب ما داخل خواهد بود و ضرر نیز بایشان خواهد داشت اما وجه دیم آنکه میگوییم که امت یا صحابه داخل بود در مباهله
بودند چرا اقلا همگی حاضر بودند ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوییم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام و اختلاف اصوات میگردید و
متوهم این بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که اکثر این گروه انبوه را با خود آورده است که ما بکثرت ایشان خود را برسانند یا در این باب اعتماد بر دعای
مردم کرده است پس حاضر شد کسی که قائم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت به همه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای
ایشان باشند اما ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس باین اسباب آنحضرت را از میان سایر امت
و صحابه اختصاص باین امر داد و هر دو جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه آن جماعت نیز بمنزله جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر
شده بودند پس باین وجه نیز اصح خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت دارد بر نهایت فضل آن حضرت
میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد او نبوده باشد این دلیل خواهد
بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجهی که مذکور شد پس منع ایشان از معنی اول را فایده بایشان نمیرساند با آنکه این معنی موید با جار معتبره
جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار
نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند احادیث که سابقا بآن اشاره کردیم که اکثر دلالت میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست
اما ما را مناقشه در این جزو نیست و این از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ما است در این مقام حصول این معنی کافیست بتقریبی
که مکرر مذکور شد [illegible] وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است
خاصه و عامه بطریق مستفیضه روایت کرده‌اند که این آیت در شأن حضرت امیر صلوات الله علیه نازل شده چنانکه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و
واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از
حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار [illegible] کرده‌اند و بعضی این لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول مرا در بر گرفت

دعوت او کرده است مرا پروردگار من که ترا نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را به تو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود کنم
در حق تو و تو را سزاوار است که حفظ نمایی و فراموش نکنی پس این آیت نازل شد دیگر فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوشهای تو گرداند و خدا
مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت
زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد با اذن واعیه گوشی است که از شنیدن او باشد
که هر چه را بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند به ترک عمل آن این روایت را از کرده و بعد از آن گفته است که اگر گویی چرا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده
جواب گوییم که از برای اشعار آنست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشی است مردم را بر این امر و از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند
بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و پروایی نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف
کرده است که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیرالمومنین علیه السلام بعمل آمده است و او است حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم
حکم جاهل چند باشد و یا در قسمه حکم محتاج بودند و از او استفساری نمودند و حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و بسیار
آیات و دلایل که سابقا مذکور شد و موید آنکه آنحضرت اعلم ناس بلفظ و معنی قرآن بود و دیگر آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشد مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده است بدرستی که عطا کرده است
مرا پروردگار من دل فهمنده و زبان گویا گفته است ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که حضرت علی علیه السلام فرمود که سوال کنید
مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن
سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعالم قدس ارتحال کرد حضرت علی علیه السلام به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود سوگند یاد کرده ام
که ردا بر دوش نه بندم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند قرآن را به ترتیبی که نازل شده بود جمع کرد و ابن سیرین میگفت به بود اگر او قرآن را
می یافتم که علم در آنجا بیست و روایت کرده است طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا که علی با قرآنست و قرآن با علیست و از
یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله و آله در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا
بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و بیشتر با شما سخن بگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و
عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علی و از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت در حق آنها کرده اند که هر گاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب
این حدیث را نقل کرده است و ذکر کرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت در هنگام رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است
در آنکه لفظ و معنی قرآن با اوست و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در
قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقلی که در این حدیث تامل کند و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است
بر خلافت و قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و او کافیست از برای اولویت بامامت ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل
لهم الرحمن ودا یعنی آنان که ایمان آوردند و عملهای شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی را
ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مومن می اندازد در اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است
از براء بن عازب که رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد با حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان
از برای من در سینهای مومنان مودت و محبتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابونعیم روایت دارد در کتاب ما نزل من القرآن فی علی
بسندهای خود از براء بن عازب روایت کرده است بسند خود از ضحاک و ابن عباس روایت کرده که این آیه در شان حضرت امیر علیه السلام نازل

شده است یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افکند و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا به حضرت علی علیه السلام گفت سر بلند کن
و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی پس حضرت علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی
پس حضرت جبرئیل این آیه آورد و ایضا از ابن جبیر و ابن عباس روایت کرده است که در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی در دل هر مومنی هست
و از محمد بن حنفیه روایت کرده که یعنی هیچ مومنی نیست مگر در دل او محبت علی علیه السلام هست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما
نماز دیدیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد و بر گوشه شبر پس سوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام
را گفت دستها را سوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال کن که بتو عطا میکند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و
گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیت فرستاد و حضرت رسول آیه را بر صحابه
خواندند و ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند و حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما و اهل بیت ما بخصوص
نازل شده و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربعی حلال و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی
و مدح او فرستاده است و نزول آیه را اکثر مفسرین و محدثین عامه در شان آنحضرت روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن
مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث
مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده و ما در این رساله آنها را ایراد نمی نماییم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و
مخصوص او باشد از لوازم امامتست و ایضا صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آن حضرت میکند و عصمت ملزوم امامت
و اگر العیاذ بالله از او فسقی صادر میشد بغض او لازم بود و از آن جهت و او منافی وجوب دوستیست و موید آنکه مراد مودت عامه مومنان نیست و
مخفی نیست که از ارکان ایمانست بلکه مراد آنست که او را ازلی عطا کن بانجهة محبت او بر همه مومنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد
آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوست نمیدارد علی را منافق و دشمن
نمیدارد ترا مومن از مسند روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که حضرت علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب
گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا
مگر منافقی و حضرت امیر گفته خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرده پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که حضرت را علیه السلام دشمن دارد بتحقیق
مرا دشمن داشته باشد و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر کرده است
که نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر به بغض علی بن ابی طالب علیه السلام تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است از حضرت امیرالمومنین که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین را علیهم السلام گرفت و فرمود هر که مرا دوست دارد و
این دو تا را دوست دارد و مادر و پدر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت از صحیح ترمذی از ابی دجانه
روایت است که گفت گروه انصار منافقان را میشناختیم به بغض علی ابن ابی طالب و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است
از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده
و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی ای عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار
کنم حضرت فرمود هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر علیه السلام بغزای یمن رفته بود چون
برگشت با صحابه گفت حضرت امیر جاریه از خمس تصرف کرده منافقان صحابه با او گفتند با حضرت رسول بگو شاید حضرت علی از چشم او بیفتد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله این سخنان را از پس در میشنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا غیبت او میکنند
یا عیب او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من
از اویم او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم علیه السلام این آیه را خواند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای بریده مگر نمیدانی که حق علی علیه السلام در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته و این مضمون را در جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است و ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوه و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که حضرت فرمود که بدرستی که خدا مرا امر کرده است بمحبت چهار کس حضرت علی و سلمان و مقداد و ابوذر و معلوم است که محبت این چهار نفر برای این بود که در هیچ
حال از حضرت امیر علیه السلام جدا نشدند و ایضا ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول صلی الله و آله روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا او را دشمن داشته است
و ایضا از انس روایت کرده که حضرت رسول صلی الله و آله فرمود که عنوان صحیفه اعمال مومنان محبت علی ابن ابی طالب است و ایضا از مناقب احمد بن حنبل
روایت کرده اند که حضرت علی فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت تو را در منی و پدر فرزندان منی و بعد از
بر سنت من جنگ خواهی کرد و هر که بر عهد من بمیرد در گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد در قاب عهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد حق تعالی
ختم او را با من و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابو طالب
علیه السلام جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه است که ضرر نمیرساند سیئه و بغض او سیئه است که نفع نمی بخشد با وجود حسنه و ایضا از آنحضرت
روایت کرده اند که محبت علی ابن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را و هروی در غریبین روایت کرده است از عباد بن الصامت که گفت
امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی ابن ابی طالب علیه السلام هر گاه میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشت میدانستیم که او حلال زاده نیست
و اخبار درین باب نیز از طریق مخالف و موالف فوق حد احصا است و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد ازین
اخبار یا امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم امامت است زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان امت با آنکه محبتش علامت ایمان و حلال
زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی باشد و دشمنی او نشانه نفاق و حرامزادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی
خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر آنکه پیشوا و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جز اسلام و ایمان باشد بلکه مستلزم حصول سایر
ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و بسیار مومنان هر چند محبت ایشان
از جهت ایمان و موجب ثواب است و او محبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه مستلزم حصول ایمان باشد و بغض
ایشان نه از جهت معصیت اگر چه بد است اما نهایتش آنست که اظهار گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست
پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانکه با انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میرود با انکار ولایت بلکه ترک محبت
آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میرود و اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفتی لازم آید که رتبه آنحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم
دخول نار میشود اما اقرار باو مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوییم هر چند اقرار به نبوت افضل است و او اصل است اما چون اقرار
بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جمله اجزای ایمانست ازین جهت اقرار بامامت
موجب نجات است و اقرار به نبوت به تنهایی موجب نجات نیست زیرا که تحقیق خاص مستلزم تحقیق عام است و تحقیق عام مستلزم تحقیق خاص نیست مثل آنکه
هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان است البته حیوان هست چنانکه بکلمه توحید اشرف است از اقرار به رسالت اما لازم ندارد

اقرار

اقرار اقرار ... اقرار اقرار

اقرار به رسالت را و اقرار به رسالت لازم دارد اعتقاد بکلمه توحید و بوجود صانع آنرا و اقرار بهر دو موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها
ضم نشود و اقرار بامامت امیر المومنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد و مستلزم است اقرار بتمام دین را و اقرار به رسالت و اقرار بمعاد و سایر
ضروریات دین را زیرا که او محل اکمال دین است و به بیان او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده و از محبت و ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات
و خلاص از عقوبات است قوله تعالی لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا
وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی با آنکه بروید خانه ها را و داخل آنها شوید از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسیست که پرهیزکاری نماید و داخل
شود خانه ها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان گفته اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبا را از در خانه اش
طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و درگاه او را اهل البیت علیهم السلام اند چنانچه امام محمد باقر علیه السلام فرمود که آل محمد
ابواب خدایند و وسیله اویند و دعوت کنندگان و کشایندگان بسوی بهشت و دلالت کننده کانند بر راه بهشت تا روز قیامت و موید این قول
در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا فرمود أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که
أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در استیعاب روایت کرده است أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا مَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ مِنْ بَابِهِ و در مناقب
خوارزمی مثل این روایت کرده است و مضمون همه اینست که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه آنست هر که علم باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث
از متواترات است و شک در این حدیث بغیر از تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیه کریمه باید طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت باید
و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است و یا امری چند است از قضا و احکام و اجزای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود
بودن آنحضرت در میان قومی امامت دیگری عین خطا است و با آنکه این حدیث یک دلیل است از دلیل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آنحضرت از
آفتاب روشن تر است ابن عبد البر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق صحابه گفت
أَقْضَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم آنحضرت است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر
نمیباشد و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم بقضا علی است و گفته اند از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب کسی از علی داناتر
بود گفت نه و الله کسی را داناتر از علی نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشان است و ایضا از ابن عباس روایت شده است که گفت بخدا سوگند
که داده شده بود علی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر
پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی او را اضطرار شود و حضرت علی حاضر نباشد و مکرر میگفت اگر علی نبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفین است در کتاب
اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابی طالب اعلم صحابه است اما اجمالا برای آنکه هیچکس را از اینها نیست در آنکه او را در اصل خلقت حد غایت
ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول الله افضل فضلا و اعلم علما بود و در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی
علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش حضرت رسول میرفت و او را هرگز از خدمت او مانعی نبود
و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات البته بنهایت معارج فضل و کمال میرسد اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت
رسید و در آن وقت هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم از کمال زمانی بسیار کمی بود در خدمت آنحضرت و مشهور است که الْعِلْمُ فِي الصِّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ
وَالْعِلْمُ فِي الْكِبَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْمَدَرِ یعنی علم در کودکی مانند نقش سنگ است که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل
میگردد و پس از این مجمل ثابت شد که حضرت علی علیه السلام اعلمست و اعلم گوید موید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت رسول صلی الله علیه و آله هر گاه سوال میکردم از حضرت رسول
عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و از صحیح نسائی روایت کرده که علی علیه السلام گفت مرا نزد آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله
منزلتی بود که احدی از خلایق را نبود میرفتم در سحر بلند یعنی رو به در خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد بر میگشتم و الا داخل

اقرار

که گفتی شاید

میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
را بجنگی فرستاد دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا بمن بنمایی و ازین نوع احادیث که
دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص و بزرگوار با یکدیگر دارد بسیار است اهتمام حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تربیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
میکند بسیار است و اما تفصیلا پنج دلیل اول وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شده است و هر گاه او مخصوص
باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اقضاکم علی و قضا محتاج است بجمیع علوم پس هر گاه
او قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه عمر چند مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت فرمود و از این باب چند قضیه را
نموده که ذکر آنها تطویل است پس گفته و امثال این قضایا و خطایا غیر علی را بسیار میبود و آنحضرت مثل آنها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه حضرت او فرمود
سوگند بخدا که اگر مسند خلافت برای من مهیا شود و چند حکومت آماده کرد هر آینه حکم کنم برای اهل توریت بتوریت ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان
و میان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا یا در دریا در شب و روز در صحرا و آسمان و زمین مگر آنکه من دانسته‌ام که در شان که آمده
برای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خدا است و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و
احوال معاد آنقدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود … همه فرق متکلمین منسوب بند باو درین علم و اما شیعه انتسابشان بآنحضرت ظاهر است
و اما خوارج با کمال دوری که از آن دارند سر و اکابر خود را ایشان شاگردان او اند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامیه‌اند
شاگردان او اند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرین است شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه درین علم بدرجه رسیده بود که حضرت در شان او
فرموده که اقضاکم علی و از آنجمله علم فصاحت است و معلوم است که هیچیک از فصحای که بعد از آن بودند باندکی از درجه او نرسیدند و از آنجمله
علم نحو است معلوم که ابو الاسود مدون این علم را ارشاد داده و مدون این علم نمود و از آنجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم
باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر استاد همه عالم است و همه صفات مرضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه
پس واجب است که او افضل باشد از همه عالم چنانکه فرموده است که هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و ایضا فرموده است
يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ … پس این دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت که منات شرف و کمال و رفع
درجات ایمان و علمیت و زیادتی آنحضرت درین دو صفت معلوم شد و بعد ازین نیز بوضوح خواهد پیوست فصل دوازدهم فَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ
فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء و آزار رسول خدا پس خدا یار و یاور او است و
جبرئیل و صالح مؤمنین یعنی شایسته ایشان و عامه و خاصه بطریق بسیار روایت کرده‌اند که صالح مؤمنین امیر المؤمنین است علیه السلام و در شواهد
التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت ایها الناس
اینست صالح مؤمنین و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس نیز روایت کرده‌اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صالح مؤمنان علی علیه السلام است و فخر رازی در اربعین گفته که مفسران گفته‌اند صالح مؤمنان حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام و مراد بمولی اینجا یاور است زیرا که معنی مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین و غیر ازین نمیتواند بود پس این آیه دلالت
میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه اول آنکه اگر دو که لفظ دلالت بر حصر میکند پس معنی او این خواهد بود که حضرت محمد را صلی الله علیه و آله یاوری نیست بغیر
خدا و جبرئیل و علی علیهم السلام و معلوم است که نصرت محمد صلی الله علیه و آله اعظم مراتب طاعات دوم آنکه اگر خدای تعالی بذکر خود و بعد از آن
جبرئیل علیه السلام را مذکور کرد و بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت
دیگران نیز دلالت افضلیت آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آن زمان منحصر در آن حضرت بوده و این خود
معلوم است که علمای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح با عصمت خواهد بود با صلاحیت امامت بر امری از امور چه که از جمله آنها امامت است

و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر صحابه کافیست … أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ
الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آیا میگردانید آب دادن
حاجیان را از چاه زمزم و عمارت مسجد الحرام مثل اعمال کسی که ایمان آورد بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند
ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده‌اند و هجرت کرده‌اند بسوی اسلام و جهاد کرده‌اند
در راه خدا با مالهای و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده‌اند بمقصود خود و باتفاق
کرده‌اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان امیر المؤمنین نازل شد حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب
انکار نکرده‌اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس
و طلحه بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخره میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه‌ام و کلیدش در دست منست اگر خواهم شب در میان کعبه میخوابم
عباس گفت آب دادن حاجیان با منست اگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت امیر گفت نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله
نماز کرده‌ام و در راه خدا جهاد کرده‌ام پس این آیت نازل شد و در جامع الاصول همین روایت از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب
قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی که میان علی علیه السلام
و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اویی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با منست پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ابن مغازلی روایت
کرده است از حافظ ابونعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم
از تو من عم پیغمبر و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چرا مرا امین کرده و ترا امین نکرده است
امیر المؤمنین حاضر شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت امیر گفت من اشرفم از شما هر دو و من اول کسی‌ام که ایمان آورد و هجرت کرده و جهاد
کرده پس هر سه رفتند به پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و این سخنان را ذکر کردند و حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس از چند روز این آیات با ده آیت نازل
شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان خواند و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده
که در مفاخرت علی علیه السلام و عباس و شیبه نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخره علی علیه السلام و شیبه نازل شد تا حتی یأتی الله بامره
و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس … با یکدیگر مفاخره میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت گفت بچه چیز
فخر میکنید عباس گفت خدای تعالی فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت عمارت مسجد الحرام بمن داده
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خدا بمن داده است در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده است گفت شمشیر زدم بر بینی شما تا ایمان
آوردید بخدا و رسول پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد نزد حضرت رسول خدا و گفت نمی‌بینی علی چه سخن است که
بروی من گفت پیغمبر بحضرت علی گفت چه باعث شد که چنین سخنی گفتی یا رسول الله حرف حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس حضرت
جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میفرماید که این آیات را بر ایشان خوان چون بر ایشان خواند عباس سه مرتبه
گفت راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که حق تعالی در اینجا فرموده که ایشانند فایزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب
فضایل صحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است از ام سلمه زوجه حضرت رسول پرسیدند از حال حضرت علی علیه السلام گفت
شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فایزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون
بنقل موالف و مخالف معلوم شد که این آیتها در شان حضرت امیر نازل شده پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که در این آیات بوضوح
پیوسته که مناط فخر و فضل و فوز بسعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت درین صفات بر همه

صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه عبدالبر در کتاب استیعاب روایت کرده است از سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و خباب
و جابر و ابوسعید خدری و زید ارقم که علی بن ابی طالب علیه السلام اول کسی بود که اسلام آورد و همه صحابه تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه
و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسی که ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است از
مردان بعد از خدیجه و ایضا گفته است که روایت شده باسنادهای معتبر از سلمان فارسی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت اول شما در وارد
برمن در حوض کوثر کسی است که پیش از همه کس من اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته اند که این در روایات بسیار آمده کوثر است و ایضا
از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب را علیه السلام چهار خصلت که احدی غیر او را نبود و اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله
نماز کرد و هر جنگی علم رسول با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را صلی الله علیه و آله غسل داد و داخل قبر کرد
و ابوالمظفر سمعانی در فضایل صحابه و دیلمی در فردوس از ابوذر و ابوایوب انصاری رضی الله عنهم روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات
فرستادند ملائکه بر علی علیه السلام هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت
کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبدالله بن احمد حنبل در مسند خود باسنادهای بسیار ایمان
آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد ازین نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که از ایمان بهره دارد ظاهر است چنانچه
حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر آنکه علی علیه السلام
امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله در مواضع بسیار و نگفته از برای علی مگر خیر و نیکی
و ایضا روایت کرده است که جمعی از خدم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب باصحاب محمد است حذیفه گفت هر جا که این خطاب در قرآن
وارد شده است لب و لبابش از برای علی بن ابوطالب است و ایضا از مجاهد و ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که نازل نشده
است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی علیه السلام سر کرده او آیه است و امیر آنست و بروایت دیگر علی رئیس و قاید او آیه است و
بروایت دیگر سید و شریف او آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران باسنادهای از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند
و معلوم است که مراد آنست که کسی که ولایت آنرا نه اند داخل مومنان نیست و اگر با و آیه عمل پیش از همه کرده است و آنکه کمال در ایمان و سبقت
با اسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه او از
علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و موید اینست که اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابونعیم
باسنادهای معتبر روایت کرده اند که میان علی و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بآنحضرت گفت که ساکت شو که تو کودکی و من والله
از تو زبان گشاده تر و نیزه ام تند تر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت فرستاد افمن کان مومنا
کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی مومن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده
پس برای ایشانست بهشتها که ماوای دایمی مومنانست مهمانی ایشانست بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش
جهنم است و باسنادهای بسیار حافظ و ابونعیم از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مومن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است
و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست که دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر
درین سخن رود دلالت بر فضل و ایمان آنحضرت ما را کافیست درین مقام آیه چهاردهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة
یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق و بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی و پاداش ایشان نزد پروردگار ایشان باعث
اقامت است که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود و خدا راضی است از ایشان و ایشان ... یعنی از خدا و این از برای کسی است

کرد پیش از پروردگار خود و بدانکه در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابونعیم باسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که چون این آیه نازل
شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت که مصداق این آیه تویی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو
راضی و پسندیده و خدا از شما راضی خواهد بود و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا باسند خود از حارث اعور روایت کرده است
که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمی توان کرد ... ابن عباس ... این سخن را بسبیل استغراب با و نقل کرد
ابن عباس گفت مگر حضرت علی مثل نیست در آنکه آنرا بدیگری قیاس نمی توان کرد پس گفت این آیه در شان علی علیه السلام است ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
تا آخر و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده از یزید بن شراحیل کاتب امیرالمومنین علیه السلام که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در وقتی که روح مقدس او ... که بر سینه من تکیه کرده بود گفت یا علی آیا نشنیده قول الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة
پس فرمود ایشان شیعیان تو اند ... نزد حوض ... است هر گاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روها و دست
های نورانی و سفید و ایضا و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه
و بسیاری از محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و موید آنست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی حضرت علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی از مخالفین روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب ... گفت ... آنرا بهترین خلق و بروایت دیگر میگفت آنرا بهترین امت و ابن مردویه از ابی الزبیر
... روایت کرده که گفت رفتم بنزد عایشه ... یعنی خوارج را کشتم حضرت علی ایشانرا کشت گفت مانع نمیشود
و عداوتی که در نفس منست آنکه حق بگویم شنیدم از رسول خدا که میگفت ... ایشانرا بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میگفت حق با علی است
و علی با حق و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت سوگند دادم عایشه را آنچه درین باب شنیده ... شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشانرا بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بچندین سند دیگر از
مسروق روایت کرده است که در بعضی چنین است که میکشد ایشانرا بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی
میکشد ایشانرا نزدیکان امت و در مسند ابن حنبل مثل حدیث دویم روایت کرده است پس ازین حدیث که متفق علیه عامه و خاصه است ظاهر شد
که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس اولی و احق است بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج به بیان ندارد و برق شمشیر
آتشبار آنحضرت تا روز قیامت روشنی بخش دلهای مومنان و لهب جانسوز منافقان است و بعد ازین نیز مجملی بیان خواهد شد آیه پانزدهم قل کفی
بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و شما و آنکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم قرآن
یا لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که مراد باو کسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیرالمومنین و ائمه فرزندان
اویند علیهم السلام چنانکه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی طالب و عاصم از ابو عبدالرحمن
سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قراءت قرآن بهتر از علی کند و ایضا ابوعبدالرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را
داناتر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم گفتم حضرت علی علیه السلام از تو اعلم نبود گفت مگر بنزد او نرفتم یعنی چون اعلم تر بود بنزد او رفتم و ثعلبی
باسند خود از عبدالله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودم پس عبدالله بن سلام در ناحیه از
مسجد نشسته بود پس بحضرت بازگفتم که ایشان گمان میکنند که آن کسی که علم کتاب نزد او بود عبدالله بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام
بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابونعیم باسندهای خود از محمد حنفیه رضی الله عنه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی علیه السلام است
و سیوطی روایت کرده است از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب عبدالله بن سلام است گفت چگونه باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شده

واین سپاه در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلمست از دیگران و حق تعالی فرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم او
در قرآن است پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود پس این آیت از سه وجه دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند
اول از جهت اعلم بودن چنانکه مذکور شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیقت رسول قرین خود کردانیده و مرتبه ازین بالاتر نمیباشد
سیم آنکه شهادت آنحضرت بتنهایی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است
چنانکه گذشت آیه شانزدهم آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤال
بسیار می نمودند و بسبب ملال آنحضرت میکردید و حق تعالی باین سبب از برای امتحان صحابه که ظاهر کردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال
ثابت قدم اند این آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان
هرگاه با رسول خواهید سخن گویید پس پیش از آن راز گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و غیر او گفته اند راز نگفت و مطلقا
بغیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باتفاق مخالف و موالف تا آنکه آیه حکمش منسوخ شد و حضرت حق تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین
یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله والله خبیر
بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از راز گفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را برپای دارید و بدهید زکوة
و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بانچه شما میکنید پس معلوم شد که عتابهای این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر حضرت امیر که عمل
باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند و حافظ ابونعیم و بسیار مفسران که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که آیه در قرآن
هست که عمل باو نکرد هیچ کسی پیش از من و عمل باو نخواهد کرد احدی بعد از من و او آیه نجوی است من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه
خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق کردم تا آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرموده که ببرکت من خدا تخفیف داد آن حکم را ازین امت و ثعلبی روایت
کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول راز میگفتند هر گاه حاجتی داشتند و این امر بر رسول دشوار شد پس حق تعالی
واجب کردانید بر هر کس که خواهد در پنهانی راز بگوید اول تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد
و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند سند از ابن عباس روایت کرده که چون آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید
تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسی که تصدق کرد حضرت علی بن ابی طالب بود و دیناری داشت و بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه نازل شد مردم ترک راز
گفتن را و بخل ورزیدن از تصدق کردند و حضرت امیر علیه السلام تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان
گفتند علی اینکار نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد بر آنکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت و منقبت علمی است از خواص آنحضرت
و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کردند محض افتراست و
معلوم میشود که اگر اعتنائی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یک درهم بلکه یک دانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات
نگردند آیه هفدهم واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید و حبل خدا کنایه است از چیزی که
حق تعالی سبب نجات این امت کردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسول اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است
از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابو
[illegible] از آنحضرت روایت کرده و ایضا عامه از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس من در میان شما دو
[illegible] میگذارم که تا بانها چنگ زنید گمراه نشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت اهل
بیت من بدرستی که این دو از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر وارد شوند آیه هیجدهم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا

ومن تبعنی

ومن اتبعنی یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت دین من کرده است و احادیث بسیار
از اهل بیت علیهم السلام منقولست که مراد آنکسیست که پیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است که او حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن مردویه
از محدثان عامه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در روایت دیگر از حضرت باقر منقولست که مراد آل محمد است آیه نوزدهم حق تعالی فرموده است
هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی اوکسی است که تقویت کرده ترا بیاری خود و بمؤمنین و در اخبار معتبره از جانبین وارد شده است
که مراد بمؤمنین حضرت علی ابن ابوطالب علیه السلام است با آنکه مراد بنصرت خدا او نصرتیست که خدا بدست حضرت امیر علیه السلام جاری کرده و بنابر اول
وارد آنست که عمده و بهتر کرده آنها علی بن ابوطالب است یا آنکه مؤمنان ایشان اند که ایمان بحضرت علی علیه السلام آورده اند چنانچه سیوطی در
در منثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش مجید نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی
ایدته بعلی و اینست آنچه حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره حافظ ابونعیم در حلیه و غیر او از کلبی و از ابوصالح و از ابو هریره همین
مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر و از ابوالحمراء خادم رسول خدا روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج
دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم
آنرا باو و حافظ ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این آیت در شان حضرت علی علیه السلام نازل شده یا ایها
النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او حضرت علی ابن ابوطالب
است که پیش از همه کس و پیش از همه متابعت کرده و عز محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است که سر کرده مؤمنان است و بعد ازین آیات
و اخبار مقبول الطرفین مبرهن کردید که حضرت امیرالمؤمنین مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل حقیقی و اتفاقی حضرت رسول و همین بس است از
برای استحقاق تقدم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص او ست
وقفوهم انهم مسئولون یعنی بازدارید کافران که سوال کرده میشوند حافظ ابونعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابوالقاسم حسکانی در
شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرده اند که
سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین که بچند سند از بریده و غیر او روایت کرده
که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود که بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای
بنده در روز قیامت تا آنکه سوال کنند از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده
و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از شما پس آنحضرت دست خود را
بر سر علی علیه السلام گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که او را دشمن داشته
ما را دشمن داشته و وجه استدلال ازین احادیث گذشت آیه بیست و یکم قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف
حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث معتبره عامه و خاصه معنی این آیت آنست که بگو یا محمد من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت
مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میکردانیم از برای او در آن نیکی خود را و در جای دیگر فرموده
است قل ما سالتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سوال میکنم از مزد پس او از برای شماست و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم
از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه قرابت آل محمد است و ابوحمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت
رسول بمدینه طیبه هجرت فرمود و انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد شده است در اموال ما هر حکمی که میفرمایی روا است
پس این آیت نازل شد و ابوحمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بسند
عامه و خاصه از امام حسن مجتبی صلوات الله علیه که در خطبه خود فرمود که ما اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب گردانیده است

در این آیه که قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربی و اقرباء جمعند مودت با اهل بیت است و ابوالقسیم حسکانی در شواهد التنزیل
از ابن جبیر و ابن عباس روایت کرده است که چون این آیت نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که
علی و فاطمه و فرزندان ایشان و بروایت ابونعیم دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این روایت را آورده است و ایضا در شواهد التنزیل
از ابوامامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی را از یک درخت خلق کرده متفرق
من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه های آنند و شیعیان ما برگهای آنند و هر که در یک شاخ از شاخهای او چنگ زند نجات یابد و هر که
از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود
و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد و پس آیه را خواند و حافظ ابونعیم بسندهای بسیار از زید ارقم روایت کرده که رسول خدا بسوی خانه
فاطمه علیها السلام و علی و حسن و حسین در آنخانه بودند پس دو عضاده در را گرفت و گفت من جنگ کنم با هر که با شما جنگ کند و صلح کنم با هر که با شما صلح کند.
و ایضا اینمضمون را از ام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده است و ایضا ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی
و حضرت علی علیه السلام در برابر بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس او را ببوسید و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم
و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند و هر که بیک شاخ او بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر وَعُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیرِ روایت کرده است
که قنبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن بر دشمنان آل محمد را و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده است
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بر محبت محمد و آل محمد بمیرد شهید مرده است و ایضا هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد
بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهد او را ملک الموت و منکر و نکیر
به بهشت و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند
و هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت را بزیارت او فرستد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است و هر که با دشمنی آل محمد
بمیرد چون در روز قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که نومید است از رحمت خدا و هر که با دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که
هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه
خواند و فرمود که ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابوطالب علیه السلام دوست او نیست مگر مومن و دشمن او نیست مگر منافق
دوست او دوست منست و دشمن او دشمن منست و هر که دشمن او باشد جزای او عذاب جهنم باشد و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی
از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت از پیغمبران سوال نما که ایشان بچه مبعوث گشتند گفتند به نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام
و احادیث این مطلب بسیار است و زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنها اند که امر ایشان بآنحضرت راجع شود
و هر که ایل شدن امر با پیشتر باشد ایشان اند آل آنحضرت و شکی نیست که حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد
تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان باشند آل و خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند
امت او و اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آلند و اگر حمل بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان اند آلند پس ثابت شد که بهر تقدیر که ایشان آلند
و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است پس رضا در کشاف روایت شده است که چون آیت نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که بر ما
واجبست مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان علیهم السلام پس ثابت شد که این چهار تن اقارب پیغمبر اند پس واجبست که مخصوص شوند بمزید
تعظیم و دلایل برین چند چیز است اول آنکه قول آیه در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را
علیها السلام دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن منست ایذا میکند مرا آنکه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
دوست میداشت حضرات علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس واجبست بر همه امت که ایشان نیز دوست دارند که حق تعالی فرموده است که

فاتبعوه

فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ فَلیَحذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَن اَمرِهِ قُل اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللهُ لَقَد کانَ لَکُم فِی رَسُولِ اللهِ
اُسوَةٌ حَسَنَةٌ و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت سیم آنکه دعا کردن از برای منصب عظمی از جهت خاتمه تشهد گردانیده اند
در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل محمد وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از پیغمبر روایت
کرده است که اقرباء جمعند مودت آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فاطمه را صلوات الله علیها گفت با شوهرت و دو پسرت را بیاور چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست را بر روی
ایشان و گفت خداوندا پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستی که تو حمید مجیدی ام سلمه گفت عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان
دست من کشید و گفت عاقبت بخیر است بیست و یکم الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبی لَهُم وَحُسنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان آورده اند
و اعمال شایسته کرده اند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت بآخرت و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختیست که اصلش در
خانه علی علیه السلام است در بهشت و در خانه هر مومنی شاخی از آن درخت هست و ایضا از جابر روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند از طوبی فرمود که درختی است که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت است بار دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود
که درختیست در بهشت که اصلش در خانه علی است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید اصلش در خانه منست و بار دیگر فرمودید اصلش
در خانه علی است فرمود که خانه من و علی در بهشت یکیست و یک مکانست و بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان امیرالمومنین علیه السلام
و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است بسیار است و در کتاب حیات القلوب ایراد کرده ایم و در این رساله بهمین اکتفا نمائیم فصل هشتم در بیان
احادیث [illegible] و در آن چند فصلست فصل اول
در بیان نص صریح امامت که وارد شده از حضرت رسول صلی الله علیه بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام و امامت آنحضرت بدانکه قصه غدیر از متواترات است
و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر مکه میتواند کرد زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن
مسجد باقیست و اهل آن محل و نواحی همه او عقیده دارند نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند و ایضا همچنانکه حجة الوداع و سایر غزوات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت جلیله از منازل امیرالمومنین علیه السلام و اصحاب را جمع کردن
و خطبه خواندن متواتر است و کسی درین امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است
و چون احادیث این مطلب زیاده از آنست که درین مختصر احصا توان نمود جملی از آن واقعه و قصه را با احادیث که در صحاح مشهوره عامه و خاصه
مذکور است ایراد نمائیم سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت امیر علیه السلام در روز غدیر از آن
واضح تر است که احتیاج بیان داشته باشد ولکن ذکر میکنیم اسامی جماعتی را که درین باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند و
از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفانست در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر کرده است روایت
محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق روایت کرده و ابن عقده حافظ در کتاب الولایت بصد و بیست طریق
روایت کرده است پس تفسیر این قصه را از مولف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفه الیمان
که گفت فرستاد حق تعالی بر پیغمبرش این آیت را النَّبِیُّ اَولی بِالمُؤمِنِینَ مِن اَنفُسِهِم وَاَزواجُهُ اُمَّهاتُهُم وَاُولُوا الاَرحامِ بَعضُهُم
اَولی بِبَعضٍ فِی کِتابِ اللهِ مِنَ المُؤمِنِینَ وَالمُهاجِرِینَ یعنی پیغمبر ولی است از مومنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشان است و
خویشان رحمی بعضی از ایشان اولایند ببعضی در کتاب خدا از مومنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما باو حقیقه از بجانهای ما فرمود
که شنیدن و اطاعت کردنست در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم و شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی آیت را فرستاد وَاذکُرُوا نِعمَةَ اللهِ عَلَیکُم وَمِیثاقَهُ
الَّذِی واثَقَکُم بِهِ اِذ قُلتُم سَمِعنا وَاَطَعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و در وقتی که گفتید که شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون

رفتیم بجانب مکه در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند که علی را
بر جای خود نصب کن که بعد از تو هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بکفر و جاهلیت
نزدیکست و بعضی بجبر و بعضی بخواهش ایشان را بدین در آورده‌ام تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس
حضرت جبرئیل رفت و امر پیش از حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را به یمن فرستاده بود و در مکه با آنحضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام در نزدیک
کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت سایلی سوال کرد حضرت امیر در رکوع انگشتری ابر درویش داد پس آیه انما ولیکم الله نازل شد جابجا در سیاق آیات
گذشت پس رسول خدا الله اکبر گفت و آیه را خواند و گفت برخیزید تا به بینیم که این صفاتی که خدا فرموده در که ظاهر شده چون حضرت رسول داخل مسجد شد سایلی از
مسجد بیرون میرفت پرسید که از کجا می‌آیی گفت از نزد این مرد که نماز میکند و این انگشتر را در حال رکوع بمن داد پس حضرت گفت الله اکبر و بجانب حضرت امیر
روانه شد و گفت امروز چه کار کردی انس و تصدق انگشتر را ذکر فرمود حضرت رسول سه مرتبه الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل
ما تاب این در نمی‌آورد که او بر ما مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بحضرت رسول اظهار کردند حق تعالی این آیه را
فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون آیه بنا بر تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات ما گویند آنها که
اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمیتوانسته بود از برای من آنکه بدل کنم از پیش خود و متابعت
نمیکنم مگر آنچه وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم که معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله تمام کن
امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس جبرئیل برگشت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول در
منی بر منبر برآمده گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم که اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند
بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابه خود را بیکدیگر
چسبانید و گفت هر که چنگ در اینها زند نجات مییابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود و فرمود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند بلی
حضرت رسول گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه است حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که این خبر مرگ منست که بمن داده‌اند چون دلالت میکند که کار دین را تمام کرده‌ام باید متوجه عالم قدس گردم پس در منا داخل مسجد خیف شد
و فرمودند که تا مردم جمع شوند چون حاضر شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی بزرگتر
است که او کتاب خداست یکطرف او بدست خداست و یکطرف دیگر بدست شما پس چنگ زنید در آن و کوچکتر عترت منند بدرستی و تحقیق که خبر
داده مرا خداوند صاحب لطف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزدیک من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان انگشت مهین و انگشت سبابه
که یکی بر دیگری زیاد باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد صلی الله علیه و آله میخواهد امامت در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر از میان مردم
رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود نگذارند که امامت و خلافت باهل بیت
او برسد پس حق تعالی این آیه را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون
یعنی آیا محکم کرده‌اند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم و بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر و راز ایشانرا بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشان نشسته
مینویسند گفتها و کردهای ایشانرا و حذیفه در حدیث خود گفت پس رخصت داد رسول خدا صلی الله علیه و آله که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بغدیر خم رسیدند
حق تعالی امر کرد که امامت علی را اعلان نماید بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمدند و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر گردان
حضرت گفت پروردگارا قوم من نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعایت پسر عمش کرده مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایت روایت کرده
از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت آیا من اولی نیستم بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم
علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که اعانت

و از ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در آن روز بر گردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این
آیت را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای رسول
برسان بمردم برسان آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت را و خدا نگاه میدارد ترا از شر
مردم و حذیفه گفت وقتی این آیت نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند
که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را روبیدند و سنگها بر روی یکدیگر گذاردند بشکل منبر بقدر قامت رسول
خدا ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در غایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و آنگاه
گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای او بخدائی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من آنگه اگر نکنم بلای عظیم بر من نازل گردد
وحی کرده است بسوی من یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من
بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم
هر سفید و سیاهی را که علی ابن ابی طالب علیه السلام خلیفه من و برادر منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بمنافقان که میگویند
بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی آزار بسیار بمرتبه که گفتند
او گوش است یعنی هرچه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با منست و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد و منهم الذین
یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند او گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش
نیکیست از برای شما ایمان میآورد از برای خدا و ایمان میآورد از برای مومنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم گویندگان را نام ببرم میتوانم گفت و بدانید
که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما و صاحب اختیار و امامی که واجب کرده است اطاعت او بر مهاجر و انصار و تابعان در صحرانشینان و شهریان
در عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بزرگ و کوچک و سفید و سیاه و بر هر که اقرار به یگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست و گفتارش نافذ است و
امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردمان تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل
کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا بخدا سوگند که واضح نمیگرداند تفسیر آنرا مگر علی ابن ابی طالب علیه السلام ای گروه مردم بدرستی که علی و طیبین از
فرزندان من که از صلب اویند ثقل کوچکند و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر به نزد من آیند و حلال نیست امارت
و پادشاهی مومنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس زد و بازوی علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و یکدرجه پایین از خود بازداشت یا بر دست
راست خود پس دست آنرا بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما گفتند صحابه که خدا و رسول او صلی الله علیه و آله پس گفت هر که من
مولای اویم اینک علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند
و واگذار هر که او را واگذارد بدرستی که کامل کرد خدا امروز از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب بمومنان
کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری
از صلب خود اوست و ذریت من از صلب علی است و دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و دوست نمیدارد او را مگر پرهیزکاری و سوره عصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش
آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کاری اند مگر آنها که ایمان آورده باشند بولایت علی و اعمال صالحه کردند با برادران
و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بصبر فتنه‌ها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردمان ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا
فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و او نور امامت که در حضرت علی است علیه السلام و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت
ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته‌اند و بر سنت و طریقه ایشانم بدرستی که حضرت علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او
بهم میرسند ای معاشر ناس پس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان و منم راه راست و صراط مستقیم خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا آنرا

بسوی آن راه پس بعد از من علی و بعد از ان فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و براستی و بدرستی که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم
حق را بشما و علی بعد از من بشما فهماند و من از پی خطبه دعوت میکنم شمارا که مصافحه کنید بامن بر بیعت علی علیه السلام و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم
از برای خدا و علی بیعت میکرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ
اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه خدا عهد کرده است بر آن پس
بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بیک دست با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار
بگیرم که اعتقاد کرده اید بامامت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامانی که بعد از من می آیند که از نسل من اند و از نسل او چنانکه گفتم که ذریت من از صلب او
بهم میرسد پس حاضران بغایبان برسانند پس بگویید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو برین امر
دلها و زبانهای ما و دستهای ما برین عقیده زندگانی میکنیم و برین اعتقاد می میریم و برین حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریب
نداریم و ادا میکنیم بخدا و بتو و بعلی و حسن و حسین علیهم السلام و امامانی که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای و زبانهای ما و بدل این پیمان و
اعتقاد امر دیگر طلب نکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانید بهر که ببینیم پس مردم را از همه طرف صدا بلند کردند که بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و رسول
او را و ایمان آوردیم باو و بدلهای خود پس خود هجوم آوردند بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت امیر و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت
نماز ظهر و عصر را در یکوقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و نماز خفتن را نیز در یکوقت ادا فرمود از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت
و این خطبه مختصری است از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ایم و او
خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله جمیع شرایع دین
را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت حضرت جبرئیل علیه السلام آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ
پیغمبری و رسولی از دنیا نبرده ام مگر آنکه دین او را اتمام کرده و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو فریضه مانده است که بمردم نرسیده یکی فریضه حج
یکی فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نگذاشته ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را
خبر کن از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو حج بیایند شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی او بود که از برای حج [illegible]
و از هر طرف حجت امامت و ولایت را بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی علیه السلام
که بیعت هرون را [illegible] ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بود [illegible] پس بیعت [illegible] سامری کردند و همچنین حضرت رسول [illegible] الله علیه وآله
از مثل این عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و ایشان [illegible] بیعت [illegible] ابوبکر و گوساله سامری کردند پس [illegible] صدای تلبیه
از ما بین مکه و مدینه و چون بعرفات رسید جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد خداوند [illegible] ترا سلام [illegible] نزدیک شده اجل تو نزدیک رسیده است و عمرت باخر رسیده
و من ترا تکلیف می نمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تو است از علم آلهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و جمیع آنچه
نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامله منست بر خلق من علی بن ابی طالب علیه السلام پس او را برپای دار از برای
خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را بیاد ایشان و بیاد ایشان آور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای
ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت
خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت و اطاعت نمایند ولی مرا امروز کامل میکردانم از
برای دین شما و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او حضرت علی است علیه السلام بنده خالص من و وصی
پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من و مقرونست طاعت او بطاعت پیغمبر من محمد و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من و هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت
کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است و او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من و هر که او را بامامت شناسد مؤمن است و هر که امامت

او را انکار کند کافر است و هر که امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت میشود و هر که با عداوت او ملاقات کند
داخل جهنم میشود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا درین زودی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله ترسید از قبیله
که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام میدانست سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد
پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف و باز جبرئیل آمد و تاکید کرد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در ما بین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید
باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد و حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی علیه السلام قبول نکنند و چون بار کرد و بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از جحفه است
جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت تمام و تندی و خطاب و عتاب و ضامن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا
ترا سلام میرساند و میگوید يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
و از احادیث خاصه و عامه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و در آن اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس حضرت فرمود که پیش قافله را برگردانند و عقب
قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کردند و بر سر غدیر فرود آمدند و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم کردند بر سر رسول خدا
و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما و اول کسی که بیعت کرد ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه
را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیایی دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح
در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قصه که اینقدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده و مردم را در چنین وقتی در چنین جایی فرود آورند
اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند باین دو سه کلمه نمیکنند فقلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب معتبره ایشان مذکور شده است ایراد می نماییم زیرا که این رساله
گنجایش ذکر همه آنها ندارد در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان و از زید ارقم که گفت روزی رسول خدا در میان ما ایستاد و خطبه خواند
بر سر آبی که آنرا غدیر خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه فرمود و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من بشرم مگر بشری نزدیک است
که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول کتاب خداست
که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را پس متمسک شوید باو پس ترغیب و تحریص نمود در باب خدا و اهل بیت من خدا را بیاد شما میآورم در حق
اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین [illegible] از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان اهل بیت او نیستند گفت زنان از اهل خانه او
هستند و لیکن اهل بیت در اینجا آنها اند که بعد از حضرت رسول تصدق بر ایشان حرام است مانند آل عقیل و آل علی و آل جعفر و آل عباس پس گفت بر اینها صدقه
حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور است هر که چنگ در آن زند و
عمل کند باو بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خداست که او ریسمان خداست هر که
متابعت او کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است گفتند کیستند اهل بیت او زنان او یند گفت نه بخدا سوگند زن چند گاهی با شوهر میباشد و طلاقش
میگوید بخانه پدر و خویش میرود و اهل بیت او خویشان و عصبه او یند که تصدق بر ایشان حرام است [illegible] که معنی اهل بیت را بیان کردیم که مخصوص آل
عباست و آنچه زید گفته از پیش خود گفته است و او اعتباری ندارد با آنکه مقصود مطلب ما ثابت است زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان آنحضرت در آن زمان دعوای
امامت نکردند همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند و اگر دعوی داشته باشند قایلان باو منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا روز
قیامت و ثعلبی در تفسیر وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که گفت ایها الناس
من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هر که یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا
ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت منند بدرستی که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی و دیگران
این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر نموده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون در صحیح ابی داود سجستانی
و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبدالله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس

غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا
نمیدانید که اولایم بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولایم بهر مومنی از نفس او گفتند بلی پس گفت هر که من مولای اویم علی مولای
اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای
هر مومن و مومنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول الله در وادی که آنرا غدیر خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند و از گرما جامه را بر روی
درخت انداختند که آفتاب اذیت آنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مومنی از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل در کتاب حافظ ابونعیم روایت کرده اند از ابوالطفیل که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند ایشانرا بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید پس سی نفر از صحابه در ان
جمع شهادت دادند بمضمون این تا عاد من عاداه و چند کتابهای بسیار از جماعه کثیره از صحابه این مضامین را روایت کرده اند و ثعلبی و ابن مغازلی روایت
کرده اند که در غدیر خم مردم متفرق شده بودند و دوری از آنحضرت اختیار کردند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمومنین علی را علیه السلام امر کرد که ایشانرا جمع کند
چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس مکروه من کردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن ندارید
مانند خویشان من ولیکن علی را خدا اکرداینده است پیش من بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از ان راضیست خالق من از ان راضیم زیرا که او بر قرب من
و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستهارا بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم
و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن
عبدالبر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث خم غدیر را روایت کرده اند و در
مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید ارقم روایت کرده است غدیر خم را بنحوی که سابقا گذشت بعد از ان عمر حضرت علی را علیه السلام ملاقات کرد گفت
گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی و شام کردی مولای هر مومن و مومنه و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است
که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را روایت کرده از
ابوسعید خدری و ابوبکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و در مناقب خوارزمی از عبدالرحمن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را در روز خیبر بعلی بن ابی طالب علیه السلام داد و بر دست او خدا فتح کرد و روزی کرد و در روز غدیر آنرا باز داشت و اعلام کرد مردم را
که او مولای هر مومن و مومنه است و با او گفت تو از منی و من از تو و گفت که تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او که تو
از من بمنزله هارونی از موسی علیه السلام و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو در جنگ است و گفت تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان
بعد از من و گفت تویی عروة الوثقی و گفت تویی امام هر مومن و مومنه و ولی هر مومن و مومنه تویی آنکه در شان او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی
الناس یوم الحج الاکبر و تو این آیات را بر مردم خواندی و تویی که سنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و من اول کسی ام که محشور خواهم
خواهم شد و تو با من خواهی بود و من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من
حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت که خدای که وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم آنچه در شان تو فرمود
و فرمود که بترس و بپرهیز از کینهای که در سینهای جماعتی هست و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشانرا خدا و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست و گفت چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داده مرا جبرئیل که اصحاب من بر تو ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و
جنگ خواهند کرد و فرزندان ترا خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد و بعد از ان خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد
و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند کم باشد دشمنان ایشان و کسی که ایشانرا نخواهد ذلیل باشد و مدح کنندگان ایشان بسیار باشد
و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از ان شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف گردیده و از فرج محروم شده باشند و در ان وقت قایم ظاهر میشود و در میان

ایشان

ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نام او نام منست خدای تعالی بر ایشان ظاهر خواهد کردانید و شمشیرهای ایشان آتش باطل خواهد شد و مردم متابعت
ایشان خواهند کرد و از فرزندان فاطمه دختر منست و متابعت ایشان بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شمارا
بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا بر نمیگردد و او است حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیکست پس خداوندا ایشان اهل منند پس زایل کردان
از ایشان رجس و بدیرا و پاک گردان ایشانرا پاک کردانیدنی و خداوندا ایشانرا محافظت کن و یاری کن و رعایت کن و عزیز گردان ایشانرا و ذلیل
مگردان ایشانرا و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستی که بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیت
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است
بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و چون آیه نازل شد دست علی را علیه السلام گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این شایع شد در
و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و پیش ا
بیست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو قبول کردیم آنرا و امر کردی ما را به پنج وقت نماز
بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان را بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم
خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی و گفتی هر که من مولای اویم علی مولای اوست بگو که این از جانب تست یا از جانب خدا حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق
آن خدایی که بجز او خدایی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث رو براحله خود و گفت خداوندا اگر آنچه محمد میگوید حق است پس سنگی از آسمان
بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردآورنده پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون آمد و آنرا کشت پس حق تعالی
این آیه را فرستاد و حسکانی از مشاهیر مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفة الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین و ابوالقاسم
حسکانی دیگر او از ابوسعید خدری روایت کرده اند که از جمیع روز غدیر برگشته بودیم که این آیت نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شمارا و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما اسلام که دین شما باشد
پس حضرت رسول فرمود حمد میکنم خدارا بر کامل کردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
و بروایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل کردانیدن دین تا آخر این آیت نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون
یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان از من بترسید و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران ناامید شدند
و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود
چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید قرار میدادیم و سیوطی در کتاب بیشور از ابن
مردویه و ابن عباس روایت کرده است از ابوسعید خدری که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت علی را علیه السلام نصب کرد در روز غدیر خم و ندا بلند کرد
از برای او بولایت جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب بن عساکر بسندهای ایشان
از ابوهریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی الحجه بود و رسول گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او
از ابن عباس در آیه بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب و ان لم تفعل فما
بلغت رسالته یعنی اگر نکردی این آیه را ... ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت در زمان رسول الله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المومنین و ان لم تفعل تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح بخاری گفته است
من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده است ترمذی و نسایی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتابی
و بسیاری از سندهای او صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب مشهور لغت است گفته خم اسم موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر علی علیه السلام و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر به روایت کرده

برمردم ... [illegible]

و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول الله صلی الله علیه و آله در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع
کتب مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب علیه السلام که هر کس حق خود را بدو
گواه میگیرد و از برای حضرت علی علیه السلام هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر خم نص بر آنحضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و
ابو سعید خدری روایت کرده اند که شیطان بصورت مردی پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت
تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که
راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مومنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند
دیروز محمد صلی الله علیه و آله در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش
از آنکه داخل مدینه شویم و چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه بکمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و
ابواء پس هفت نفر از جانب راست و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بدانجا رسد ناقه او را رم دهند و اما چون شام شد و حضرت نماز کرد
اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه تندروی سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین نشسته اند در عقبه
که ترا بخبر هلاک کنند پس حضرت گفت کیست ایشکه در عقب منست حذیفه گفت منم یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی فرمود پنهان کن
چون بنزدیک ایشان رسیدند ندا کرد بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و
شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت شتران ایشان را شناخت که شتران کدام جماعتند چون حضرت از
عقبه بزیر آمد فرمود چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیت او برسد
پس از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را
فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا
أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ
فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شد و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار
اسلام خود و قصد کردند امری که بآن نرسیدند و مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک
و عیب نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کرد ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند
بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را عذاب دردآورنده در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور
است که آن عقبه مسمی بود بهرشی و حضرت حذیفه و عمار را طلبید و عمار را امر کرد که مهار ناقه را بکشد و حذیفه را فرمود که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنه رسیدیم
آن چهارده منافق دبه‌ها مملو از ریگ کرده بودند و از عقب ناقه آمدند و دبه‌ها را از زیر پای ناقه انداختند و نزدیک بود که ناقه رم کند حضرت ندا زد با او که ساکن
باش بر تو باکی نیست پس حق تعالی ناقه را بسخن آورد و بزبان ظاهر کننده فصیح گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست از جای دست و پا از جای
پا تا تو بر پشت منی چون که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیرها کشیدیم و در روی ایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان
ناامید شدند بآنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن
بن عوف و سعد ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معویه ابن ابو سفیان و عمرو ابن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیره بن شعبه و اوس بن
الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مولف گوید که حدیث حذیفه اگر چه فواید بسیار دارد اما طولانیست و مناسب این رساله نیست و آنچه ایراد نمودیم از برای
منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی دیدم که احادیث روز غدیر را در آن جمع کرده بود در دو کتاب دیگر که طرق
حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرد و میگفت که در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم در روایات حدیث غدیر

دران ذکر کرده

دران ذکر کرده بود و بر پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای
مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب شافی گفته که ما هیچ فرقه از فرق اسلام ندیدیم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد
بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت بر امامت مینمائیم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف
که متابع باشد یا در همه امر کند آمده است دوم آنکه درین مقام این معنی مراد است اما اول آنکه معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و
همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند و ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قوله تعالی مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ گفته است که معنی
مولاکم اینست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این آیه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی
وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ که مراد آنست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و فرا و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه
مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری
برای مولی هشت معنی گفته است و از جمله اولی بشیء است ابن اثیر در نهایت گفته است که اسم مولا در حدیث مکرر وارد شده است و او اسمیست که بر جماعت
بسیار اطلاق میکنند بر رب و بر مالک و منعم و آزاد کننده و یار و دوست و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمانی با او بسته باشند و بنده آزاد شده
و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری بشود و قیام بآن نماید و مولی و ولی او امر است و از جمله اینست در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ
مَوْلَاهُ و بر اکثر معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولای خود نکاح او باطلست و بروایت دیگر ولیها و از آنجمله
یعنی کسی که متولی امر است و صاحب کشاف گفته در آیه أَنْتَ مَوْلَانَا یعنی آقای مائی و مائیم بندگان تو یا یاور مائی یا متولی امر مائی و اما دوم که مراد از مولا
در این مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات میکنیم اول آنکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که این دو صفت
در آنحضرت نبوده دوم ظاهر است سیم از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نشده که باو عزت بیابد و بعضی است که همه کس را معلوم است که مراد نیست
زیرا که فی نفسه باطلست مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پسر و پیش رو و بعضی است که معلوم است که مراد نیست برای بی فایده است
مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه معلوم است وجوب
و نصرت مومنان و قرآن مجید ناطق است باو پس برای چنین امری واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی با این اهتمام جمع کند و اگر مجملی
مراد ولای عتق بود تعلق او به پسر اعمام معلومی بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی
کل مومن و مومنة منافی این احتمالست پس باید که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و او معنی امامت و این وجهی است که
سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد اول آنکه اکثر مخالفان مانند ملا علی قوشچی و غیر او احتمالی که داده اند
اظهر آنست که مراد ناصر و محبت باشد و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی در میان راه
و بسیاری از احکام از این ضرورتر بود و بر حضرت این اهتمام در بیان آنها ننمود دوم این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر علیه السلام
را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتدبهی نبود
مگر آنکه مراد یا نوعی از محبت و نصرت باشد که مراد نسبت برعایا میباشد یا مراد سبب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بوده متابعت ایشان او را
چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را بجهت ایمان پس مدعای ما ثابت است دیگر آنکه بر تقدیری که محبت و یاری
باشد بغیر این خصوصیات تا ابواقع هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافتست چنانکه فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک وفات
جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید هر که من دوست و یار اویم این مرد دوست و یار او
و بعد از آن دعا کند یار و یاور او را و لعن کند خاذل او را و از این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگری از برای خود تعیین نماید گمان ندارم احدی
از رعایای او شک کند در آنکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او سیم آنکه هر گاه پادشاه نافذ الحکم

در حق مرد ضعیف بی معاونی بگوید که هر که من یاور اویم فلان یار و یاور اوست قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس میآید و از مرد ضعیف
دیگر اعانتی نمی‌آید مگر اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید که آن شخص که حضرت رسول صلی الله و آله در حق او گو
مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیکست بمرتبه آنحضرت باشد و اقلا ولایتی و نفاذ حکمی داشته باشد در رجحت نیز این سخن را نسبت داد انکفت پس بر هر تقدیر این
عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی ولی بتصرف امامت آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست
بر آنکه مراد امامتست زیرا که در اول کلام فرمود که آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست
و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که او سوال اول قرینه واضحه است بر آنکه مراد بمولی ولی است که پیش گذشته است و چون اولی بکلام سابق مقید
بچیزی و بجائی از احوال نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و مردی
نبوده باشد و الا الغا در کلام لازم می آید خصوصا در اینجا من انفسکم مذکور شده و آدمی است که هر تصرف مشروعی در نفس خود بکند و متولی هر امر
مشروع که خواهد بشود پس هرگاه اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای
ایشان بعمل آورد و ایشانرا اختیاری نباشد و معنی امامت همین است وایضا معلوم است که آنحضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار
ایشان فرمود و معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند
که مراد از این آیه آنست که بیان کردیم چنانکه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا
مطلق فرمود و مقید بقیدی نکرد پس واجبست بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان و شفقت بر ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان
بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او گردانند در جنگها و آنکه متابعت
نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکند بسوی او و مانع میکند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را باو بخواند و ترک کنند از آنچه ایشانرا
از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلومست که مراد اثبات اولویتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت و از برای
حضرت امیر علیه السلام و آنچه بعضی از متعصبان مثل ملاعلی قوشچی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه که مراد از مولا محب یا ناصر است باطل است
بلکه اولویت بچند وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و تمشیت او محتاج بود به بسیار کردن اعوان ناصر و خیرخواه
و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود آنچه
میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای منافقان حاضر بود تاکید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید
معلومست که این قسم دعا مخصوص امرا و اصحاب ولایت و مناصب است نه رعیت نیست دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت
زیرا که اگر معصیت از آن صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند آنکه منعش کند و ترک تولات بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی
از آنحضرت برای کسی بدون قید دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد سیم آنکه مراد بمولی اولی باشد
چنانکه ما میگوییم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد محبت باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان او خواهد بود
که آنحضرت ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسی که موالات و نصرت او کند باول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است چهارم آنست که
از اخبار عامه و خاصه معلوم که آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از
از ابوسعید خدری و ابوهریره روایت کرده اند که این آیت در روز غدیر نازل شد و این دلیلیست بر آنکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری بر میگردد
زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمان باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و متمم آنها باشد و آن امامتست که باو تمام میشود
نظام دین و دنیا و باعتقاد باو قبول میشود اعمال مسلمین وجه پنجم آنست که در اخبار مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است که آیه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر در این واقعه نازل شده چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه کریمه

گفته است

گفته است که این آیت نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد دست حضرت علی بن ابی طالب را علیه السلام گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر آنحضرت را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من و
مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول را از ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار
روایت کرده اند که این آیت در ایام غدیر نازل شد و این صحیح است در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ رسالت
نکند هیچ رسالت آنرا تبلیغ نکرده است و خوف آنحضرت از تبلیغ که مبادا موجب آثار فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد
اینها همه دلیل است بر آنکه او امری که مامور به تبلیغ او گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ موجب صلاح امور دین و دنیای مردم گردد از برای
مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین باو محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول او بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالی که
که ایشان در لفظ مولی گفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست بغیر خلافت و امامت آنحضرت که باقی باو می ماند آنچه حضرت رسول تبلیغ او نموده اند
از احکام دین و ایمان باو منتظم میگردید امور مسلمانان از جهت کینهائی که از آنحضرت در سینه داشتند ثورا و فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی
ضامن شد ظاهر اش آنحضرت را از شر ایشان وجه ششم آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در نیواقو نزد کسی که از کل انصاف
داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لااقل قرینه میتواند شد بر آنکه مولی معنی است که متضمن امامتست خصوصا هرگاه ضم شود با آنکه
جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است
که از میان شما بروم و آن قراین دیگر که مذکور شد سابقا و ایضا آنست که از نظم و نثر آنجماعتی که حاضر بود ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این
کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر او مذکور است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرخص شد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد
و بسیار شعرای صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانچه گذشت و امثال این بسیار است و این از
دلایلیست بر آنکه مراد آنحضرت این بوده و عجب دارم از بی شرمی علمای مخالفین که در مقامات دیگر بنقل یک راوی و دو راوی اکتفا می نمایند و با وجود
اینها و امثال آن در کلام بر مطالب عظیم استدلال میکنند و چون بمثل امامت رسیدند قناع حیا را از سر میکشند و در حصار منع میگریزند عصمنا الله و
ایاهم من العصبیة و العناد و هدانا الی سبیل الرشاد فصل دویم حدیث منزلت و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و ما به الاشتراک همه آنست
که حضرت در مواطن بسیار با امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که انت منی بمنزلة هارون من موسی و در همه روایات این تتمه را داد الا انه لا نبی
بعدی یعنی تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا می نماییم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانچه صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول در غزوه تبوک حضرت علی بن ابی طالب را در مدینه
گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی از موسی
در روایت ترمذی گفت بغیر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت مجموع عبارت را و از ابن مسیب روایت کرده که روایت این حدیث از سعد بن سعید
خواستم بمشافهه این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم این حدیث را از رسول خدا شنیده پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی
اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است که معاویه بن ابی سفیان سعد ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع
است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابوتراب را سعد گفت تا در خاطرم هست سه چیز که در حق علی شنیده ام هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها برای من
می بود دوستتر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت
و علی گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همان حدیث را که مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست
پس سعد گفت شنیدم در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و خدا و رسول او آنرا دوست میدارند پس همه ما گردن کشیدیم
که شاید بما دهد پس رسول فرمود علی را بطلبید چون علی حاضر شد و دیده اش درد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک خود در دیده او مالید و علم را

با و او پس خدا بدست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خدایا اینها اهل بیت منند و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب
که معتبرترین کتاب ایشانست گفته که حضرت امیر صلوات الله علیه در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بدینه نمود مگر در جنگ
تبوک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا برای حراست مدینه و محافظت اهل و عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته اند که این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست و روایت
کرده است آنرا از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است [illegible] حدیث از ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس
و جابر بن عبدالله و جماعه بسیار که ذکر آنها بتطویل می انجامید و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم از رسول خدا
با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی
مصاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتابی بزرگ تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند خود
که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیر از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار
از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مومنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی
علی بن محسن تنوخی که از علماء عامه است این حدیث را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری
و ابوهریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک الحویرث و براء بن عازب و زید ارقم و ابو رافع و عبدالله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو شریحه و
حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل ابن ابی طالب و حبشی بن جناده و معویة بن ابو سفیان و ام سلمه و
اسماء بنت عمیس و سعید المسیب و امام محمد باقر و حبیب بن ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که همه از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این
زیادتی هست که بعد از آنکه رسول صلی الله علیه و آله این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است در اول روایات براء بن عازب
و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت علی گفت میباید من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر علیه السلام این را شنید
در مدینه ماند پس شنید از جمع منافقان میگویند که حضرت علی را از این در مدینه گذاشت که از آن آزرده بود حضرت امیر از عقب آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند
حضرت فرمود آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی علیه السلام مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی
و عمر و ابوهریره و ابن عباس و جابر بن عبدالله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت
عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق آنرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که
مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفت که میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی
آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی راجع است ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه
اخبار بسیار مؤید این کلام نقل کرده است و دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از
حضرت موسی نقل کرده است که گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و رسول خدا فرمود حدیثی که اجماع
بروایت او کرده اند جمیع فرقهای اسلام تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب هارون
و منازل او را از موسی پس وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه او بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در
پیغمبری او میبود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری گفت با ایشان که عمر با او
در روز شوری یک کرده بود که آنها را آیا در میان کسی هست بغیر از من که رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی علیه السلام مگر آنکه پیغمبری نیست
بعد از من که گفته شد صاحب صواعق محرقه با او تعصب و عنادش که اعدی عدو امیرالمؤمنین علیه از همه خوارج بود است تصحیح این حدیث کرده است اما

منع تواترش نیست و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر می باشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک را
از آنها در هر یک از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید و بسیاری از اصول دین هر حدیث که در
یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیه السلام روایت کرده اند اما وجه استدلال
باین حدیث متواتر بچند وجه بر امامت آنحضرت تقریر میتوان نمود اول آنکه ظاهر منزلت عموم است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این
صورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزله منست مگر آنکه بخیل است همه کس چنین میفهمد که در غیر جود در صفات کمال دیگر
مثل اوست پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که در میان حضرت موسی و هرون علیهم السلام بود باید در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است
که از جمله نسبتها خلافت بر امامت بود چنانچه گفت اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي پس موسی علیه السلام غایب شد هرون خلیفه او بود پس باید این حالت از برای
حضرت امیر باشد و این غیر پیغمبری است که استثنا شده است اگر گویند که باشد خلافت در حال حیات مراد باشد جواب گوییم استثنای پیغمبری بعد از وفات
صحیح است در آنکه مراد اعم است والا احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلاف ظاهر لفظ است دویم آنکه از جمله منازل هرون او بود که او افضل بود از جمیع امت موسی
پس باید حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول این
سخن را در مقامات متعدده فرموده و اگر مطلب منزلت خصوصی بود در وقایع مناسبه نمیفرمود مثل آنکه در مسجد و درها از مسجد و مسدود کردن در خانه
آنحضرت ابراز فرمود و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسمهای اولاد هرون شبیر و شبر و مبشر ابراز فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت
خلافت [illegible] آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایت و دیگران گفته اند
که در احادیث بسیار واقع شده است لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَالنَّعْلُ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةُ بِالْقُذَّةِ یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقهای آنها را
که پیش از شما بوده اند مانند دو تای کفش که باهم موافق اند و مانند پرهای تیر که باهم برابرند و بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل
سوراخ سوسمار شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قضیه عجل و سامری حادث نشد پس باید در این امت نیز مثل او قضیه عجل
حادث شد پس باید در این امت مثل او واقع شود و در این امت امری که شبیه او باشد بغیر او نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف
گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین علی را از برای بیعت بمسجد آوردند
و بقبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گردد این آیه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي
وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي یعنی ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک مرا بکشند [illegible] جاحظ از مخالفان نقل کرده اند که وصایت
خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هرون پس از جمله منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید
که حسن و حسین علیهم السلام باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسرهای هرون شدند خلیفه های حضرت باشند پس پسران ایشان باید خلیفه آنحضرت باشند
بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین ایراد ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود در الفه است
که امر پیغمبری مشترک بود بر موسی و برادرش هرون علیهم السلام و چون موسی گفت أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي پس هرون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت
شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام که بامانت رساند به شبیر و شبر اولاد هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر باشد
و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد در مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل
و مراتب همه تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرونی و اخوت روحانی و اختصاص
جسمانی و قرابت با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر از سبقت در کوی که عین نقص است و شایسته کمال
در آن نیست مقدم داشتن عین خطا است و نزد هیچ عاقل روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل [illegible] محبت خدا و رسول
و اظهار این در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول مرغی بریانی

آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یأکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق تو را که
بخورد این مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و ابو داود گفته است که زهری گفت که در این حدیث قصه ایست و در آخرش آنست که انس
با علی علیه السلام گفت که طلب آمرزش کن از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرد و در مسند احمد بن حنبل از سفینه مولای
رسول الله روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت رسول بهدیه آورد و چون نزد
حضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی دوسترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد و حضرت رسول
پرسید کیست گفتم علیست فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و آن مرغ را با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی
بطریق دیگر این حدیث را روایت کرده از جمله آنها آنست که از انس مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول مرغی بریان هدیه آوردند
چون نزدیک آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق را بسوی خود تا بخورد با من این مرغ را من در خاطر گفتم خداوندا بگردان
او را از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت مشغول حاجتی است حضرت علی برگشت چون بخدمت رسول صلی الله
علیه و آله رفتم بار دیگر فرمود که خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق را بسوی تو تا بخورد این مرغ را با من باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان
او را مردی از انصار باز علی آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله برگشتم باز آن سخن
را گفت پس علی آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود که بسوی
من بیا پس آمد و آن مرغ را هر دو با هم تناول نمودند و بروایت ابن حنبل و دیگران روایت است که چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود چرا دیر کردی و سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود بسوی من بیاورد که از این مرغ با هم بخوریم و اگر در مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام
تو میخواندم که ترا بیاورد و حضرت امیر علیه السلام گفت یا رسول الله هر سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی انس گفت
میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست
و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف
بحقیقت او کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت امیر فرمود که اگر دروغ گویی مبتلا شوی به برص که نتوانی پنهان کرد آن را
از مردم بعمامه پس بعد از آن پیسی در آن بهم رسید مکرر میگفت که این از نفرین علی علیه السلام است و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه
روایت کرده است که مرغ را چون نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مؤمنین و آقای مؤمنان و مسلمانان و امام و پیشوای متقیان
نزد من میبود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و از آن مرغ خورد و اخطب خوارزمی نیز این حدیث بطرق بسیار از ابن عباس روایت کرده
و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابونعیم
در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرگوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو علی در مسند
و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده است از محدثان محمد اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابوبکر
بیهقی و مالک و اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه و عبدالملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبدالله عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از
انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه به سه طریق روایت کرده است و خطیب ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق
این حدیث به تنهایی تصنیف کرده و بسی از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند با او و عداوتی که اکثر ایشان با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داشتند
و بسیاری از فضایل او نمودند و چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد مگر آنکه استحقاق ثواب
دوام طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه بیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او بهم رسد
معلومست که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عبادت و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمیباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل

و عامی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جایی از قرآن مجید بیان فرموده است قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
یعنی بگو یا محمد اگر باشید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عندالله اتقیکم
یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است آنهارا که جهاد میکنند با لهای خود برانها که نشسته اند درجه بزرگ
فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال هم پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح کرده اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند و فرموده است و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و
لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم متذکر میشوید حق را
و معلومست که کوری و بینایی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون و ایضا معلومست که محبت حضرت رسول از قبیل محبت قرابت و بشریت
نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرونست باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قایل این قول است
و با ثبوت فضیلت احق بودن بخلافت معلومست چنانچه مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض برین دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب
خلق الله در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که
حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و الاکل در کلام جواب امر است و قید احبیت نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا
مذکور نیست یا آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطلست زیرا که معلوم است که در میان صحابه پریشان تر از آنحضرت بسیار بوده
شیخ مفید علیه الرحمه ازین اعتراض جواب متینی فرموده که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد و حضرت را بر میگردانید
و خود را مستحق سخط حضرت صلی الله علیه و آله میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست
میدارد یا مگر در میان انصار از آن بهتری هست اگر او مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این سخن تو که میخواهی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال
میبود چگونه حضرت امیر علیه السلام این را حجت بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند
که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب خلافت و امامت باشد تمام کلام شیخ مفید قدس سره و ایضا گوییم اگر دلیل بر فضیلت نبود پس چرا از برای رعایت
او منافقان کتمان شهادت میکردند تا مستحق نفرین حضرت امیر شوند و پیس گردند [illegible] آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب و افضل خلق بوده باشد و بعد از آن
بعضی از صحابه افضل شده باشند جواب همانست که این جا لفظ اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در جمیع احوال و ازمنه حق بر بسیاری انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیل بر تخصیص نه در کلام و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا
جاریست [illegible] قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مرددند میان دو قول اول تفضیل آنحضرت
بر همه در جمیع احوال و اوقات دویم تفضیل دیگری بر آن در جمیع احوال و اوقات این احتمال که گفتی هیچیک از امت باو قایل نیستند و بدانکه از
احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل آورده بود از بهشت و قرینه بر آن آنست که حضرت با او سخاوت و فتوت انس و غیر او را از خادمان
را شریک نکرد و حصه با ایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومان روا نیست خوردن و بنا بر فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد
و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد سیم در منقبتی که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از
ابوهریره که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و بر دست او فتح خواهد شد عمر گفت من دوست نداشتم
امارت مگر در آن روز خود را در نظر آنحضرت در آوردم باامید آنکه مرا از برای این طلبد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد
و گفت برو و در عقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند حضرت امیر علیه السلام اندک راهی رفت و ایستاد و نظر بر عقب نکرد و بآواز بلند با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را
بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند از

از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه دیده مبارکش درد داشت و درد دیگر چون حضرت رسول با یاران لشکر روانه شد
حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون و بحضرت ملحق شد چون آن شبی که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا و رسول او را خدا بر دست او فتح خواهد کرد
ناگاه دیدیم که علی پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ازرفی در جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم بمردی که خدا فتح میکند بر دستهای او و دوست میدارد
خدا و رسول او را و او دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب درین اندیشه بودند که آیا بکه خواهد داد چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت
آنحضرت آمدند و هر یک امید او داشتند که باو دهند پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی
را طلبید در دیدهای او مدد لعاب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز دردی نداشت و علم را
بدست او داد پس علی علیه السلام گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتانی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان بخوان ایشان را
بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجبست از حق در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران
سرخ مو که در میان عرب بسیار معتبرست و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل برای منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قوله تعالی ویهدیک
صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول اهل خیبر را محاصره نموده تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدید مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه
او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل شدند عمر و اصحابش گریختند بسوی برگشتند و او نسبت میداد بجبن و بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند
بترس و نامردی و حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شده بود بیرون و ابوبکر علم را برگرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را بود و از
شکست یافت و برگشت و چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست
میدارد خدا و رسول او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و حضرت در آن وقت در میان لشکر نبود و چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی حضرت ابوبکر و
عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول سلمة بن اکوع را فرستاد که حضرت علی علیه السلام را طلبید
برودی حاضر شد بر شتری سوار نزدیک حضرت رسول رسید و شتر را خوابانید دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه از برد قطری بسته بود سلمه گفت
من دست علی را گرفته میکشیدم تا بنزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد در دیدهایم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیای چون
نزدیک آب دهان مبارک در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روایت
ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام علم را بدست معجزنمای گرفت و بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم در هیچ موضع
توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی ابن ابی طالب پس رو
باصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که توریة را بر موسی علیه السلام فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت علی
پناه علم بود شیم را گرفت و حله ارغوانی پوشیده بود و چون بپای قلعه آمد مرحب یهود بنابر عادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و سنگی را
سوراخ کرده بود و بر بالای سر خود گذاشته و رجز میخواند و حضرت امیر علیه السلام رجز کرد و پیش رفت و دو ضرب آن ایشان رد و بدل پس حضرت ضربتی
بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر او را دو نیم کرد و شمشیر در دندانهای او نشست چون یهود آن حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در
قلعه را بستند و در آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت علی دست معجزنما در آن سوراخ کرده در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را
مانند سپری آنرا بر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب سر انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر از اصحاب خواستند آنرا حرکت
دهند نتوانستند داد و او در عظمت و سنگینی مرتبه بود که چهل نفر او را می بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات او که در آن معرکه بسیار است
در میان عامه و خاصه بطرق متعدد [illegible] و نیز بعضی را در رسالة القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما در اینمقام ثابت

محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت با آنحضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند درین جنگ گریختند و با این منقصت از روی [illegible]
باز آرزومند این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی و ابن مغازلی از ده طریق و احمد حنبل در مسند بطرق
بسیار و ثعلبی بچند طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد اسحق و بیهقی در دلایل النبوه و حافظ ابونعیم در حلیه و [illegible] در کتاب الاستیعاب
و دیلمی در کتاب فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة الاکوع و ابوسعید خدری و جابر
انصاری و غیر ایشان و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سه جا علم را ابوبکر و عمر دادند ایشان گریختند و بعضی عثمان نیز گفته اند که
با اشعار حسان بن ثابت که درین واقعه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدح آنحضرت گفته مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است
این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه مسطور میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند
کرد اول بر هر عاقل معلوم است که مراد اصل محبت نباشد که ایشان همه مسلمانان در آن شریک میدانند با آنحضرت هر آینه صحابه با او جنگی که اکثر ایشان دل از
و جان خود را برمیداشتند آنقدر آرزو نمیکردند که علم با ایشان داده شود و آنقدر چه درین باب [illegible] و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر
علیه السلام در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را اختیار ننماید و جان
و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول که در همه امور در هیچ احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این مرتبه
ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت چنانچه مذکور شد و دیگر توجیه کنیم و گوییم مراد محبت من جمیع الجهات یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله بهر مؤمنی
حیث الایمان هست و اختصاص بجهتی ندارد و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را و اگر بصفت مرجوحی اتفاق
مستلزم است که از جهت او را دوست ندارد و اگر ازین جانب هم تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظمی هست برای آنحضرت پس
تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محالست دوم آنکه بعد از اندک تاملی بر عاقل مخفی نماند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از آن بعمر داده باشد
و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد و بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و برود مست و فتح شود البته باید
آنشخص مخصوص بهمه اوصاف باشد و اوصاف در آنها که منهزم شدند پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل یا باشد و قرشی
باشد یا این دو صفت را در آنها که علم پیشتر گرفته بودند بایستی خلاف قانون بلاغت بود پس اگر اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و
و رسول ایشان را دوست نمیداشتند و شکی نیست در آنکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمانست و چون نتواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را
دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها
و فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده
باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستی که حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست میدارم توبه کنندگان و دوست میدارد متطهران
پس مقبول نخواهد شده بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهر ایشان بهر معنی که باشد دیگر میباید ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل
کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود نسبت باین جماعت یاد کرده است و اگر ایشان یکی ازینجماعت میبودند بایست خدا
ایشان را دوست دارد باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود نسبت بایشان داده مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان و متکبرین و مسرفین
از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده که کسی باین مثابه باشد چگونه
استحقاق خلافت رسول و امامت داشته باشد و هرگاه آنها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکنست که
این دو دلیل را یک دلیل تمام گردانیم بآنکه گوییم اگر مراد محبت کامله او است در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانچه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است
پس دلالت میکند بر حط مرتبه غاصبان خلافت آنحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف
یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه

من يشاء والله واسع عليم یعنی اگر گروهی که ایمان آورده اید هرکه مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد
ایشان را خدا و ایشان خدا را دوست دارند و ذلیل و متواضع باشند از برای مومنان و شدید و غالب باشند بر کافران و جهاد کنند در راه خدا
و نترسند از ملامت ملامت کنندگان و این فضل خداست و میدهد بهرکه خواهد و خدا واسع العطا و دانا است و از این احادیث که گذشت ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی
اوصاف ایشان را در این آیت مذکور ساخته امیرالمومنین و اصحاب او بودند که با طلحه و زبیر و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمومنین
علیه السلام را بآنها وصف کرده موافق است با کثر اوصاف آیه خصوصاً یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود
و هر یک از آنها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار او نمیتوانند نمود و در طرق عامه از عماره و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که آیه در شان
آنحضرت نازل شده و مؤید اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیرالمومنین روایت کرده اند که در جنگ حدیبیه
بیرون آمدند جماعتی بسوی ما از سرکردها در و سپاهی مشرکان و گفتند بیرون آمده اند بسوی تو جمعی از پسران ما و غلامان ما از خدمت گریخته پس رد کن آنها را
بسوی ما پس حضرت غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را بشمشیر
بزنند و آنها کسی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشان را از برای پرهیزکاری و بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود از جمله
خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهائی که متعلق بجنگ مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد در آن وقت حضرت نعل خود را
آورده که پینه کند و حضرت علیه السلام مشغول آن کار بود و عبدالله بن حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی روایات چنین است
که ای گروه قریش ترک این عصیان بکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی از خودتان که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را
از برای دین گفتند یا رسول الله آیا ابوبکر است گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه ولیکن آنست که در حجره نعل را پینه میکند و در روایت دیگر از ابوسعید
خدری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت
منم یا رسول الله گفت نه عمر گفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل پینه میکند **سیم** احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده
و در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء ابن عازب که حضرت رسول دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی علیه السلام را امیر کرد
و بر دیگری خالد بن الولید را و فرمود که اگر کار بجنگ و کارزار منتهی شود علی علیه السلام بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم او قلعه جاریه از برای خود برداشت خالد
شکایت علی در برداشتن جاریه را در نامه نوشت و به بریده داد که از برای حضرت رسول آورد چون حضرت نامه را خواندند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می‌بینی یا بریده در حق
مردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارند او را خدا و رسول من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و رسول و من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آورده ام و در صحیح
بخاری نیز روایت شده و در انجا زیادتی است که حصه او در خمس زیاده از آنست که برداشته و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده و گفته سخاله چهار نفر از صحابه را گفت بروید و مذمت
علی را بکنید پس چهار نفر ایشان گفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت حضرت علی کرد و گفت جاریه را از
غنیمت برای خود برداشته پس حضرت بحدی غضبناک گردید که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر میگفت علی را برای من بگذارید بدرستی که من از علی ام و علی از منست و او ولی هر مومن است
بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثان این حدیث را
روایت کرده اند **وایضاً** در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از منست و من از علیم و نمیرساند از جانب من
رسالت را مگر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که ادراک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابراهیم بن سعد ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است
که چون امیرالمومنین علیه السلام قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه این بود که خواهند گفت طایفه از امت من در شان تو آنچه نصاری در شان عیسی گفتند هر آینه امروز
در باب تو سخنی میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک پای ترا بردارند و بقیه آب وضوی ترا بگیرند و بآنها طلب شفا کنند و لیکن بس است ترا اینکه تو از منی و من از توام
و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکردانی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت
نزدیک‌ترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و پیش از همه در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من

کوثر

توبی

تو بی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود
و هرکه با تو جنگ است با من جنگ است و هرکه با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار منست و پنهانی سینه تو پنهان سینه من و فرزندان تو فرزندان
منند و تو وعده‌های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو و در حوض
کوثر وارد نمیشود دشمن تو و غایب نخواهند بود از حوض کوثر دوستان تو و با تو بر حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیرالمومنین بر سجده در افتاد و گفت حمد
میکنم خدائی را که منت گذاشت بر من با ایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و وصی خاتم پیغمبران و سید مرسلان گردانید پس
حضرت گفت یا علی اگر تو نمیبودی مومنان بعد از من شناخته نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیرالمومنین است صلوات الله علیه بحضرت رسول در
اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است **اول** اخوت است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابن عمر که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله برادری قرار داد در میان صحابه حضرت امیرالمومنین علیه السلام گریان به نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی در میان
اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبدالبر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده
که چون خدا گفت یا علی تو از منی بمنزله هارون از موسی و برادر و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده که چون عمر محتضر شد خلافت را بشوری قرار داد در میان
علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن عوف و سعد حضرت امیر بایشان گفت که شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول برادر
در میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبدالبر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی میگفت منم بنده خدا و برادر
رسول او و این سخن را کسی نمیگوید بغیر من مگر بسیار دروغگوئی و قصه مواخات از متواترات است و ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی
و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه از ابن عباس روایت کرده است حاصل همه آنست که حضرت رسول برادر
گردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسی در سعادت یا شقاوت و نظیر او بود چنانچه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبدالرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و همچنین سایر
صحابه را با یکدیگر برادر گردانید و حضرت امیرالمومنین علیه السلام با کسی برادر نکرد و حضرت امیر گریان شد و حضرت رسول فرمود من ترا از برای خود واگذاشتم پس دست او را
گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از ویم و او از من بمنزله هارونست از موسی علیه السلام و مضامین این اخبار صحیح اند و از آنکه آنحضرت همتا بجز
از میان صحابه بغیر حضرت رسول نظیر و شبیهی نداشت که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند حنبل چند
سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول گفت که دیدم بر در بهشت نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند که محمد
رسول خداست و علی برادر رسول خداست **دویم** آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا
گفت صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو نعیم و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب اخبار روایت کرده اند که در روز فتح
طایف حضرت رسول با علی صلوات الله علیهما راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب مشکوه
روایت کرده که مردم گفتند که رازش دور و دراز کشید چون این سخن با و حضرت رسید گفت من با او راز نگفتم خدا با او راز گفت و ابن اثیر در نهایت نیز این
حدیث را روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند
که حضرت رسول در حال احتضار فرمود که بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او گردانید و باز گفت
دوست مرا طلبید عایشه گفت علی را میخواهد چون حضرت علی علیه السلام آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم بقا
رحلت نمود **چهارم** آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجر بمدینه آمدند و در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشوده
و بعضی در مسجد میخوابیدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید و کسی نخوابد مگر در خانه علی
پس در این باب مردم سخنان گفتند چون او سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا امر کرد
مرا که چنین کنم و اطاعت کردم و این مضمون را احمد حنبل و ابو علی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران سی نفر از اصحاب

مسمی

صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد حنبل در مسند این مضمون را بطرق بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است
و ابن اثیر در نهایت لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث وارد شده است که چون امر کردند که بیرون روند از مسجد همه کس بغیر از آل رسول و آل علی گفتند
رفتیم از مسجد و رختهای خود را کشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان نیز علامت در خانه امیرالمؤمنین که در مسجد مفتوح بود موجود است و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد حنبل روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر کرد که درها را از مسجد بستند مگر در خانه علی علیه السلام
و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت حلال نیست احدی که جنب شود در این مسجد بغیر من و تو و این
فضیلت و این اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای
قریش را از بام کعبه بزیر اندازد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا او بتها را بزیر آورد چنانچه احمد حنبل در مسند و ابویعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد
و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص بسیار دیگر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت
بر در خانه کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای کعبه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول بر او افتاد
فرمود یا علی میباید تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازیم گفت بلکه تو بر دوش من بالا روی حضرت امیر گوید چون
حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل جلالت و رسالت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم فرمود و بزیر آمد و
مرا بر دوش خود سوار کرد و چون برخاست بحق آن خدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که چنان بلند شدم که اگر خواستم آسمان را میتوانستم گرفت
پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است تا کسی در جلالت همسر دوش
پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفین مذکور است که هرگاه حضرت اراده برخاستن میکرد علی را دست میگرفت و هرگاه میخواست بنشیند تکیه
بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول خطبه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند
گرداند پس رسول صلی الله علیه و آله در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدای پای ترا بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول غضبناک میشد بغیر حضرت
علی علیه السلام کسی جرات نمیکرد که با او حضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را در بر گرفت و بوسید
و گفت دو مرتبه که پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید خدای و چون علی علیه السلام حاضر میشد میفرمود کجاست محبوب خدا و رسول او و ابن حجر در اول این حدیث را روایت کرده از عایشه
و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از منست و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من مگر علی و ابن عبد البر
در استیعاب روایت کرده که رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را بغیر مریم دختر عمران بعلی تزویج نمود و گفت ترا تزویج
کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستیکه اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و علمش از همه عظیم تر است ... گفت
دیدم در وقتی که رسول خدا او و برگزیده خدا را ... دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی علیه السلام
دعا میکرد چنانچه از برای فاطمه دعا میکرد ... روایت کرده است از مطلب بن عبدالله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که بنزد او حضرت آمده بودند گفت
یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد عمر گفت بخدا
سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس رو بعلی کرد و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت او این است
مولف گوید که او بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است ازین قسم دروغ پروا نداشته زیرا که این سخن را مکرر بهمین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته البته
یکی یا زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته اند پروا ازین نکرده اند که مردم از فحوای حال او دانند که دروغ میگوید و از همه حریص تر بود بخلافت و اگر
مرادش این بوده که اهلیت این امر را در خود نمیدیده است این راست است اما بایست که در این مواطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول نسائی و در اهلیت
مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابوبکر و عمر فاطمه را از حضرت رسول خواستگاری کردند حضرت نداد و جواب داد که کوچک است و علی خواستگاری کرد
با او داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول زیاده از آنست که در این رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد

میداند که هرگاه پادشاه یا امیری یک شخص از اقارب خود پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و جزئیه با او توسل جوید و پیوسته آنرا محرم اسرار خود
گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته آنرا از برای خلافت خود مهیا کرده و این ادل است بر امارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او
جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است که محبت او تابع محبت خدا است و مبتنی بر امور دنیویه و روابط بشریت نیست پس
اینها اول دلایلند بر امامت و خلافت آنحضرت فصل پنجم در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است
که حق همیشه با امیرالمؤمنین علیه السلام است و از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد شد
چون فتنه ظاهر شود بر شما باد به ملازمت علی بن ابوطالب علیه السلام که او جدا کننده حق و باطل است و ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت فرمود که هر که از حضرت علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و ابو ایوب انصاری و عمار نیز روایت کرده است که حضرت رسول بعمار گفت که اگر ببینی که مردم
بوادی میروند و علی بوادی دیگر تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و ابوذر روایت کرده است
از ام سلمه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت علی با حقست و حق با علی و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است
همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد هرجا که او گردد و محمد
شهرستانی در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که با حق بودن آنحضرت و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن
شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبری از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت علی با قرآن
است و قرآن با علی است و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مولف
کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است از فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را
خداوندا حق را با او بگردان هرجا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این حدیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود
بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است دوم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول
قبیح است از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد و از
سیم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان برخلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه
احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمائیم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت
کرده است از مالک بن اوس که علی و عباس آمدند بنزد عمر و طلب میراث رسول خدا میکردند عمر بایشان گفت که چون رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفت
ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادر میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت
ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما ماند صدقه است پس شما آنرا دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او نیکوکار و تابع
حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدایم و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو
و نیکوکار و تابع حقم پس منم خلافت را متصرف شده ام و الحال هر دو متفق شده اید و میگوئید میراث با بدهد پس این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان
وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدانسته پس چگونه راضی بامامت
و بیعت ایشان شده باشد و ایضا شبهه که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیرالمؤمنین و
عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانچه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه
دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول خدا میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا شنیدم
که گفت از ما میراث نمی مانند آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد صلی الله علیه و آله ازین مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده من نیز او میکنم پس جناب صدیقه ...

آمد عمر آن را بعلی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند و در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و بیعت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت امیر او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد و پس عایشه گفت علی را روی از میان مردم تا فاطمه در حیات بود و چون فاطمه از دنیا رحلت کرد روی مردم از علی گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه علیها السلام بعد از وفات رسول شش ماه زنده بود پس از وی پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه و الله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد و چون حضرت علی دید که مردم روی از وی گردانیدند بضرورت میل صلح کرد با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور و از برای آنکه شدت عمر را میدانست عمر خود تنها نرود پس عمر ابوبکر را گفت تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی علیه السلام و جمع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر علیه السلام خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را نیز بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه در آمد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخواست و خطبه خواند و عذرهای موجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقلی که درین حدیث تامل کند میداند که باعتراف در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان در بیعت در فروج و اموال مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد از آن البته از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی و اجماع و بیعت چنینی در حق هر پادشاه جابر و ظالم و قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله تعالی در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین و محدثین اهل سنت است در تاریخ خود نقل کرده که معاویه بعلی علیه السلام نامه نوشت مضمونش اینست اما بعد چه دیدی و چه دید نه جزو درست و نیکو در سایر مردم زیرا که امور این امت برگشت بعد از رسول خدا اگر چه بر دیگران تعدی کردی بر او ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود و سخنان ناهموار و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا تا آنکه کشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از کراهیت تا آخر نامه مشئوم او پس حضرت امیر در جواب نوشت آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی امتناع من از بیعت خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم ازین امر نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند امیر میباید از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ماست ما سزاوارتریم بخلافت پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش سپردند بقرابت محمد صلی الله علیه و آله پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احقیم بامر از غیر ما و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر کنم مدینه را از سواران و پیاده کان بر سر ابوبکر و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات گفت بدرستی که حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بعث کرد و قریش او را بعد از وفات از ما گرفتند و متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که سزاوارتر بودیم ما و از جمیع مردم پس دانستیم که صبر کردن بر آن ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان بریزیم و مردم نومسلمان بودند و دین در معرض اضطراب بود هنوز قرار نگرفته بود و اندک ضعفی و سستی آن را بهم میزد و بمعرض تغییر میکشید و بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر میگفت خداوندا انتقام بکش از قریش که حق مرا از من منع کردند و غصب نمودند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری را که من اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیرالمومنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشته اند و از ایشان متاذی بوده و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابوسلمه روایت کرده است که منافقان را نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول گفت که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِینَ یُؤذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیَا وَ الآخِرَةِ وَ لَهُم عَذَابٌ عَظِیمٌ و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خواهد بود مستحق خلافت و امامت نیست

فصل ششم در بیان فضیلت آنحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر آنکه

سابقا مذکور شد باقرار مخالفان و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفانست گفته است که قول بتفضیل حضرت امیرالمومنین علیه السلام قولیست قدیم و بسیاری از صحابه و تابعین باو قایل بودند و از جمله ایشان عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابوایوب و سهل بن حنیف و ابوالهیثم التیهان و خزیمة بن ثابت و ابوالطفیل و عباس بن عبدالمطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب کافه و زبیر نیز اول قایل بود و بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بودند و از آنجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبدالعزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده که این آیت در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود اِنَّ اللهَ اصطَفَی آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبرَاهِیمَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَی العَالَمِینَ و ابن حجر در صواعق از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در سلام که حق تعالی فرموده است السَّلَامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ و فرموده سَلَامٌ عَلَی آلِ یٰس و در صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیرًا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللهُ و فرموده قُل لَا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرًا اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربَی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجایی رسیده است که با وجود او متوجه ذکر و بیان شدن سماجت است و بعد از آن گفته میگوییم در شان مردی که اعادیش اقرار بفضلش کرده و خصایص و اذعان و انکار و کتمان فضایلش نتوانستند کرد و معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و مادحان و شیعیانش را حبس و قتل کردند و نهب نمودند و مردم از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او بر زبان جاری گردانند و هر چند ایشان درین امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیعتر شد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم او را نه بیند صد چشم دیگر او را ببیند و چگویم در شان کسی که همه فضایل باو منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میشود و سر کرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از ان هر کس بعضی از فضیلت داشته ازو داشته و هر که بهره از کمال یافته از ان یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته از ان شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و از خطب او شمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما برشته و معتزله اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل درین فن استاد مردمند شاگردان او بوده و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این تک و پو و هواداران این سر کوچه زیرا که استاد ایشان ابوالحسن اشعری بوده و او شاگرد ابوعلی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست * و اما امامیه و زیدیه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآنست بتمامی از آن ماخوذ است و ابن عباس که استاد تفسیر است و اکثر این علم را از آن ماخوذ کرده است شاگرد او بوده است ازو پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چونست گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابویزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت دروغ فخر میکنند و خرقه که شعار ایشان است بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم صرف و نحو است و همه کس میداند که اختراع این علم او کرده و ابوالاسود دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آن را بیان فرموده و از آنجمله است که اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم فاعل مرفوعست و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قواعد نزدیکست که معجزه باشد اگر ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص آنحضرت نمایی میدانی که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و صادق همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آینده کان را از زبانها فسرده و مقامات او در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است و او رستم شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که از آن نجات یافته باشد و هرگز ضربتی بر خصم نزده که محتاج بضرب دیگر باشد و شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه کشته او است چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری گفت که مضمونش اینست که اگر کشنده عمرو دیگری میبود تا زنده بودم برو میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت و ممتاز دیگر است سزاوار است که او را عاری ندانم و کشته آن را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که در برابرش ایستاده بود همیشه افتخار مینمود و معاویه بدبخت بر تخت خوابیده بود بعد از او شد عبدالله پسر زبیر

پایش ایستاده عبدالله از روی مزاح باو گفت ای امیر اگر میخواهیم میتوانیم رد انکشت معاویه گفت دعوی شجاعت میکنی عبدالله گفت مگر انکار شجاعت میتوانی کرد من در
صف قتال برابر علی ابن ابو طالب ایستادم گفت اگر راست میگفتی ترا و پدرت را بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بکار مانده طلب دیگری میبود مجملا
اینکه به شجاع در مشرق و مغرب از او مسلم میدارند و نام او مثل میزنند و اما قوت و زور بازویش فی المثل است در همه آفاق و هیچ کس بقوت او نبوده است اتفاق
در خیبر را بیکدست از جا کند و چندین کس نتوانستند حرکتش داد و سنگ عظیمی را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما سخاوت و جودش از آن
مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها گرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی باین سبب نازل شد و آیه کریمه الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة در شان او آمده و … که برای نخلستان یهود بدست خود آب میکشید آنقدر که دست حق پرستش
مجروح میشد و اجرتش را تصدق مینمود و از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند آنحضرت اسخای ناس بود در سخاوت و جود بحدی بود که خدا او را ستایش فرموده و پسندیده و هرگز
سائل را نگفته حتی که منافقی از خدمت آنحضرت رو گردان شده به نزد معاویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت و عیب و
منقصت او مینمود و گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معاویه گفت وای بر تو آنرا بخیل میگویی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیش تر بدهد
میدهد تا هیچ از آن نماند و اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا آنکه جاروب بزند و برجایش نماز میگذارد و اوست که بالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را
فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام و هرگز رجوع نخواهم کرد با آنکه تمام در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین
مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت این قول معلوم است از آنچه کرد با بدی عدوی خود مروان بن الحکم و عبدالله ابن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر آن
مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را آزاد کرد و متعرض ایشان نشد و تلافی ننمود با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام داد و بلفظ لئیم
و احمق میبرد وقتی که او را اسیر کرد آزاد کرد و گفت برو تا ترا نه بینم و بیش از این نگفت و از آنچه با عایشه کرد چون بر آن ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت بعمل آورد
و اهل بصره شمشیر برو و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن بر او کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد ایشان را
نگذاشت غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معاویه کرد که اول لشکر معاویه سر آب را گرفته ملازمان حضرت را از آب منع کردند و بعد از آن حضرت آب را از ایشان
گرفت و ایشان از بیتابی بی آبی راندند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نمای تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمودند والله آنچه ایشان کرده اند
من نمیکنم و شمشیر بر نعمی است و فرمود طرفی از آب را گشودند که آنها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن که او سید مجاهدین است بلکه جهاد
مخصوص اوست و هیچکس دیگر را سوای او جهادی نیست و در این مطلب حاجت بیان نیست زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتر است و اما فصاحت آنحضرت
امام فصحا و سید بلغا و استاد خطباست بلغا کلام آنرا گفته اند دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق و کسی از خدمت آنحضرت پیش معاویه رفت و گفت از پیش عاجز ترین
مردم در کلام آمده ام معویه گفت وای بر تو آنرا عاجز میگویی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخنوری سوای او کسی تعلیم
ننموده اما حسن خلق و شکفته رویی او ضرب المثل است تا حدی که اعدایش او را باین عیب کردند و عمرو بن العاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این
را از قول عمر برداشته که او از برای عذر از ترک خلافت را بآنحضرت نداد گفت بازی گر است و صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود
مثل یکی از ما بود و هر جانب که میخواستیم میآمد و هرچه میگفتیم میشنید و هر جا که میگفتیم مینشست و با اینحال از آن میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش
ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار خندان و شکفته بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه
خندان و خوش طبع بود ای معاویه تو بظاهر چنین مینمودی که مدح او میکنی اما قصد مذمتش کردی والله که با آن شکفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و او
تقوی بود که او داشت مثل هیبتی که ارازل و لئام شام از تو دارند و تا امروز از آن در میان دوستان و اولیای او مانده است و اما زهد در دنیا و آن
آنچنان است زهاد و همه زهد روی اخلاص باو دارند و هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه درشت تر بود و نان جو های خشک را میخورد و سر انبان نان را
مهر میکرد که مبادا فرزندان او از روی مهربانی زیت یا روغن بیالایند و جامه را پینه میکرد گاهی پاره پوستی و گاه بلیف خرما و پیراهنش که پاکش بسیار درشت
و اگر آستینش دراز بود میبرید و میدید و رشته رشته بر سر دستش میریخت تا وقتی که تمام شود کم بود که نان خورش با نان خود جمع کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک

بود واکر

بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از این هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد و بسا گاهی میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با اینحال قوت
در ورزش از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معاویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بمردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود
و نمازش از همه بیشتر و روزه اش از همه افزون تر و مردم از او نماز شب و ملازمت او را دادن اوقات نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه
توان گفت در عبادت کسی که یک شمار از آن این است که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گستردند و بر آن نماز میکرد و تیر از چپ و راست او میگذشت و پیش او بر
زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی
که در آنها نموده و تواضع و تذلل و خشوع که نموده ملاحظه کنی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل برون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن
الحسین علیه السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چه نسبت گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت رسول الله بود اما قرائت قرآن
او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر آنکه در زمان رسول صلی الله علیه و آله تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول کسی که قرآن را جمع
و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی دانی که استادان قرائت همه شاگردان او بوده و قرائت همه منتهی باو بوده و پناه باو برده اند و اما رای و تدبیرش از همه
تر و تدبیرش از همه صحیح تر در همه امور هر یک از امرا و خلفا رجوع باو مینمودند و عمر را از هلاک نگاه داشت و عثمان را مخالفت امر در آن بلیه که انداخت و اگر اطاعت
رای او میکرد جان خود را از آن ورطه بدر میبرد و اینکه دشمنانش گفتند او صاحب رای نبود سببش او بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمینمود چنانکه
خود گفته اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه کس زیرک تر بودمی خلفای دیگر برای خود هرچه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است
که کسی در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیایش بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد و اما سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بنهایت و رعایت
خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص بشریت دیدیم و واضح شد که در همه آنها بر همه
مقدم و امام همه عالم است و چه توان گفت از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را
در معبد خود مینگارند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته با خود میداشته اند و چگویم در شان
مردی که همه کس میخواهد که از آن و منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردم عالم آنرا پسندیده و بزرگ میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدی که در روز
احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملائکه اعلی میگفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و چگویم در حق کسی که پدرش ابوطالب ابن عبد
المطلب شیخ قریش و رئیس مکه و گفته از کیست فخری که بالاتر از آن بزرگ و ابوطالب با کمال فقر بزرگ و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود از اوان
صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از کفار و مشرکان محافظت و حمایت مینمود و تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود هجرت و اختیار غربت ننمود و بعد از فوت
او از دنیا وقتی که … که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در اینجا ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین و سید المرسلین و سید الاولین
والاخرین است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیده نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل الجنان و پسرانش پدران رسول الله و مادرانش مادران
خیر خلق الله گوشت و خونش با گوشت و خون او ممزوج و نور روحش با نور او متصل و مقرون پیش از خلقت آدم تا صلب عبدالمطلب و بعد از عبدالمطلب در صلب عبدالله
و ابوطالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بظهور رسیدند اول منذر و ثانی هادی و چگویم در شان کسی که بر همه مردم در ایمان سبقت نموده و بخدا ایمان آورده وقتی
که همه کس مشغول … بودند و هیچکس در توحید الهی بر او سبقت نداشته مگر رسول خدا که در ایمان سبقت او را داشته و اکثر اهل علم بر این اند که او از همه کس پیشتر متابعت
پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در این نبود مگر در کسی … و آنحضرت فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاعظم
اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم هر کس تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین داند آنچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنجناب و اگر
شرح مناقب او بتفصیل ذکر کنیم محتاج شویم بکتاب بزرگ غیر این کتاب تا اگر ترجمه جمل از کلام ابن ابی الحدید بوده و اگرچه علمای ما اضعاف اینها ذکر کرده اند ما از کلام او را
نمودیم که بر مخالفان حجت تواند و ثابت ترین مناقب اینست که دشمنان باو شهادت دهند که این کتاب را با این اهتمام که در ذکر مناقب او … خدا میداند با او مناقب حال
چند را در خلافت بر او مقدم داشته اند و میدانند و عداوتی او را بر … ظاهر نمیشد و از همه قریب تر آنست که با آنکه خود اقرار میکند که او حق و اولی بود بخلافت و میگوید که

خود متعرض خلافت نشده و مردم را در ضلالت و جهالت انداخت و گذاشت و ترک دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شکایتها از ایشان میکرد
دیگر مسموع بود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند و اگر بابای ایشان گذاشته بود خلافت آنها ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق بر ایمه خود شده و
افترا در حق ایشان میکنند و دیگر خلافت خدا و امامت کبری که ثانی مرتبه نبوت است مگر منصب دنیوی است یا حکام دنیای فانیست که کسی دست از آن بر دارد
و بدیگری که اهلیت او نداشته باشد بگذارد پس بر هر عاقلی مانند آفتاب روشن است و واضح که هرگاه کسی با این اجهاد و مناقب و کمالات در میان امت باشد و دیگری
که بهره از این جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود و اگر خدا و رسول آنرا خلیفه کرده اند قباحت دارد که خلافت بچنین کسی تفویض نمایند و مردمی با این کمالات
را بیعت او کردانند که باید اطاعت او بکنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت بجاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه برداشته
و اعانت امام خود دادند حق نکرده اند اما مخالفان و منافقان بر او غالب شده اند چنانکه قوم موسی علیه السلام هارون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد کرده اند اکثر نص صریحست در امامت و ایشان
تجاهل از آن نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا می نمائیم و ثعلبی که از مشاهیر معتبران عامه است روایت کرده از ابی الحمرا خادم
رسول صلی الله علیه و آله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته
وایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول بحضرت علی گفت مردم از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند حنبل روایت کرده که حضرت
صلی الله علیه و آله گفت با حضرت علی علیه السلام که در تو مثلی و شباهتی از حضرت عیسی علیه السلام هست و یهود آنرا دشمن داشتند بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری
او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او را نبود با آنکه آنرا خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرموده دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که
افراط میکند در دوستی و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند احمد از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا
دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام مفاخرت در آید و خواهد فضایل و مناقب خود را اظهار
با آن فصاحت که خدا بآن عطا کرده و آنرا مخصوص آن گردانیده و جمیع فصحای عرب آنرا مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشر از آنچه رسول صادق القول در شأن
او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر از کعبه و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در
هنگام که عشیرت خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان آورد وصی و خلیفه منست و اول علی بن ابی طالب علیه السلام ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه
مراد من اخبار خاصه جزئی است که ائمه و پیشوایان حدیث در شأن او روایت کرده اند و اندک و بسیار و قلیل از اینها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی
از آنها را نقل میکنم که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که
ایشان گفته نفس این مطلب میکرده و مثل روایت دیگران پس هست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد می نمائیم اول آنست که حافظ ابونعیم
در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت علی ابن ابی طالب گفت یا علی بدرستی که خدا ترا آراسته است بزینتی که زینت
نکرده است بندگان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و او زهد در دنیاست و گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم
و دنیا چیزی از تو کم میکند و بخشیده بتو محبت مساکین را پس گردانیده است ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند و آنها راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل از عمار
ذکر کرده است پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حنبل حدیث ثقیف را که بنقل مذکور
نقل کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگروه ثقیف گفت مسلمان میشوید یا میفرستم مردی را که از منست یا گفت عدیل نفس منست و آرزوی عمر را نقل کرده است چنانچه گذشت و
است باز احمد در کتاب تفضیل حضرت علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که منزله جان منست ابوذر گفت در آنحالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت
که من برو دو گفت آنرا یافتم از من پرسید که کی را گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد آنرا میخواهد که نعل او را پینه میکند یعنی علی بن ابی طالب   حافظ ابونعیم در حلیه از
از ابوهریره روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که بدرستی که عهد کرد با من پروردگار در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن از برای من گفت بشنو بدرستی
که علی علامت راه هدایتست و امام اولیای منست و نوریست که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره بآیه کریمه الزمهم کلمة التقوی

هر که او

تحقیق

هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را اطاعت کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت داده ام او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت داده ام
گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر عذاب کند بگناهان منست و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بان وعده کرده است پس او سزاوار ترست بانکه
بکند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بخود گردان خدا فرمود کردم اما او را مخصوص
گردانیده ام ببلیه و امتحان که احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر من و صاحب منست فرمود در علم من گذشته است او مبتلا
و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد ایضا حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من
در حق علی علیه السلام که او رایت و علامت هدایتست و منار ایمانست و امام و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست و علی امین منست در قیامت
و علمدار منست و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینه های رحمت من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا که هر که نظر کند
بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در علم او و بسوی موسی در بزرگی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی ابن ابی طالب علیه السلام مؤلف گوید فخر رازی این
حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است که هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت
او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه اجمعین پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر این حدیث
دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام مساوی این پیغمبران است در این صفات و شک نیست که آنها افضل از ابوبکر بوده اند و مساوی افضل
افضل است پس باید علی ابن ابی طالب افضل از ایشان باشد پنجم ابونعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول روایت کرده اند که هر کس خواهد که زندگی کند
مانند زندگانی من و بمیرد بروش مردن من چنگ زند در شاخی که از یاقوت سرخ است و خدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است پس باید متمسک
شود بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود که بدرستی که
حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بشما عموما گناهان همه را آمرزیده و مباهات کرده با علی بخصوص گناهان آنرا آمرزیده من نمیگویم و رعایت خویشی خود میکنم بدرستی که
سعادتمند حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد موت او هفتم احمد حنبل در کتاب فضایل و مسند روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت اول کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبر ابراهیم را
دیگری میطلبند و از جانب راست باز میدارند و حلها بایشان میپوشانند پس علی بن ابی طالب را علیه السلام میطلبند برای خویشی که با من دارد و منزلتی که نزد من
دارد و میدهند بدست او علم مرا که او لوای حمد است و حضرت آدم و هر که بعد از آن است همه در زیر او علم اند و بعد از آن با علی علیه السلام خطاب کرد که پس تو
با علم میآئی تا بایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله برتو میپوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدر است پدر تو ابراهیم و نیکو برادر است برادر تو علی
بشارت باد ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هرگاه مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ ابونعیم در حلیه
روایت کرده است از انس مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و دو رکعت نماز بجای آورد پس گفت اول کسی که بر تو
داخل میشود از این در او امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاینده رو سفیدان و دست و پا سفیدان
بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس حضرت علی آمد حضرت رسول گفت کی آمد پس برخواست بسوی او
و خندان دست در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد حضرت علی گفت یا رسول الله امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود که چرا نکنم
و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه در آن اختلاف خواهند کرد بعد از من
نهم ایضا حافظ روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بطلبید از برای من سید عرب را گفتم تو سید عرب نیستی گفت من
سید تمام فرزندان آدمم و علی سید عرب است چون حضرت علی آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نشوید گفتند
بلی گفت آنحضرت علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی بدارید بگرامی داشتن من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرده از جانب خدا بآنچه گفتم دهم ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است
که روزی علی آمد رسول خدا گفت مرحبا بسید مومنان و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده است و سوال میکنم از او آنکه

توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر انچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر انچه بمن انعام کرده است یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت که هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی من و بروش مردن من بمیرد و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من آنرا کاشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی
کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا پس بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان
کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد او نور را بدو جزو
پس یکجزو من بودم و یکجزو علی و در فردوس زیاده کرده است که ما منتقل شدیم در صلبها تا صلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت
سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی که نظر کردن بر روی تو عبادت است تو سیدی و سروری در دنیا و آخرت
هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من و دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن دارد چهاردهم
احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت کیست که آبی از برای ما بیاورد مردم امتناع کردند و علی علیه السلام مشکی برداشت
و شب بسیار تاریکی بود امد بر سر چاه عمیقی و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوند برای نصرت و یاری محمد
و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بزمین آمدند با غلغله و صدائی که هر که می شنید میترسید چون بنزد او چاه رسیدند همه ملائکه بر حضرت او سلام کردند برای اکرام
و اجلال او ایضا این حدیث احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی ناقه از
ناقهای بهشت را برای تو خواهند آورد و بران سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم
باز احمد حنبل در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و دران خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادر من
و پسر عم من علی بن ابی طالب علیه السلام دوست نمیدارد آنرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد آنرا مگر منافقی و هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که آنرا
دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا آنرا باتش شانزدهم از کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده که محبوب تر است بسوی من از دنیا و هرچه در دنیا است اول آنکه متکای منست در پیش خدا تا آنکه
فارغ شود از حساب خلایق دوم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و فرزندانش در زیر او علم خواهند بود سیم آنکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر کرا
شناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد از امت من چهارم آنکه عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من او نمیترسم که کافر شود بعد از
ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی من زیادتی دارم بر تو به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از
من نیست و تو بسیار مردم مخاصمه میکنی و برایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش در آنها با تو منازعه نمیتوانند کرد تو پیش از همه ایمان بخدا آوردی
و پیش از همه وفاکننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت
و داناتری از همه بقضا و حکم در میان خلق و زیادتی و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم از مسند حنبل روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام
با رسول الله صلی الله علیه و آله گفت مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج نکردم مگر بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است مگر نمیدانی
که خدا اطلاع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره
اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار ذکر میفرمود حضرت رسول بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی
آنچه خدا بمن وعده داده بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام
بهم داری و قرابتی که با من داری و دامادی و نزد تست بهترین زنان عالمیان و پیش ازین بر من ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق در وقتی که قران نازل
شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق در حق فرزندانش بکنم ابن ابی الحدید بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده است من این اخبار را در این موضع از برای
این نقل کردم که بسیاری از جماعت که منحرفند از آنحضرت چون می بینند که حضرت امیر المومنین از برای تحدث بنعمتهای خدا در خطبها فضایل و کمالات خود را

ذکر

ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز این را میگفته اند چنانچه گفته اند [illegible] از گفت تکبرش زیاده از انست که این را قبول کند
و زید بن ثابت میگوید ما متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که این منزلت نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله داشته باشد
و آنحضرت در شان او اینها گفته باشد اگر بر آسمان بالا رود و با ملائکه و انبیا مفاخره کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت در کردار و گفتار هیچ
اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه بیشتر تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح نسبت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت صادر میشد از
بابت جوشی که سینه پر دردش از تلاطم امواج میزد و بضرورت اظهار میفرمود و آه سردی بود که از دل پر درد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار
میفرمود و یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که از او بعضی فضل او را ندانسته اند و از باب امر معروف و نهی منکر بر ان واجب بود
که قدری از فضایل خود را اظهار کرد تا آنکه مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت بر ان مقدم نسازند و حق تعالی نهی کرده از این و گفته افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود [illegible] که حق تعالی چشم و گوش و دل
مخالفان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت بر شیعیان باشد بر ایشان و بسیار غریب است که ایشان با آن این احادیث را نقل میکنند و تصدیق صحت
آنها میکنند و قبول میکنند که هیچ یک این فضایل در حق دیگری وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بر آن
حضرت واجب میدانند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نهی خود و نقص آنها بکند و استشهاد میکنند باین آیت که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر
اعلم جایز نیست و مع ذالک آنها خلیفه میدانند و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میدانند و آنها را نسبت باو امام و واجب الاطاعه میدانند ان هذا
لشیء عجاب و بدانکه احادیثی که درین فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت آنها کرد زیرا که اکثرش از صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است
و انکار صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل از کتب مشهوره علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مولف او از ائمه اربعه ایشانست
که یکی از چهار مذهب باو منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از معتبرترین مشهور ایشانست و در همه
و در همه تفاسیر ازان نقل میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مولفین صحاح ایشانست
چون اوشان نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت کنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان روایت کرده اند و آنچه
آنها در برابر آورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما ازان اثری نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که اندک شمی از انصاف داشته باشد
میداند که اکثر احادیثی که درین مقام نقل شده اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن صریحست در خلافت
و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیری نمی باشد و در حدیث ثقلین صریحست در امامت و غصب خلافت و در چندین موضع کسی که متصف بصفات
مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او و درجه اش میان حضرت رسول و ابراهیم باشد رعیت هر شقی لئیمی که چند منافقی با او بیعت کرده باشند نمی باشد و در حدیث
وضوحش نزد منصف عارف بلغات و اصطلاحات اکثر فوات او دلالت بر امامت نیست که خصوصا امام المتقین و سید المرسلین و یعسوب المومنین و خاتم الوصیین
زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است در ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیای دیگر این معنی داشته والا آنحضرت طفلی نداشت
که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که دران وصیت کند خصوصا اینها بطریق عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیداد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است
و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضا آخر حدیث صریحست در امامت زیرا که [illegible] حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و صوت آنحضرت را بایشان شنوانیدن باین معنی که آنچه از و شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که از خود آنحضرت است و گویا صدای او را شنیده اند
و ایضا چون فرموده نفس او و جان او است پس صدای او هم صدای اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام و ثمره امامتست و در حدیث اسم سید العرب
جمیع عرب بودن و حجت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامتست و هم صریحست در امامت اما جائی که مذکور شد و باز هم صریحست در امامت او
امامت اولاد و احفاد او و دوازده امام باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و اکرامت ظاهر است در امامت و هیچ هم که دلالت میکند که افضلیت از سایر خلق غیر از
رسول صلی الله علیه و آله حجت کامله است بر امامت بتوتری که مذکور شده و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلافت را برای تعیین کرده و آنحضرت

بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی تواتش رسولش میکرد تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا شنیده بود بمردم اظهار مینمود و بسیار احیا بحجت در حوالت
وامتیاز آنحضرت در ترجیح غیر او و تفضیل مفضولست و عقلا قبیح است و اگر متعصبی هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجماع همه با هم مورث علم یقینی است
باستحقاق آنحضرت امارت را و خلافت و کسی که تعصب و عناد دیده بصیرت او کور باشد و هدایت نیابد بهیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد و من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور و اگر آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود
زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت هرگاه خلافت آنها باطل شد خلافت آنحضرت ظاهر میشود و در ان چند مطلب است مطلب اول در مطاعن ابوبکر و او بسیار است
و بقلیلی درین رساله ایراد میکنیم طعن اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امور عظیمه که در مدت بعثت بصحابه تفویض مینمود هیچ امری را بابوبکر تفویض ننمود مگر آنکه
سوره برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از
ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس اینکه حق تعالی امر کرد که ابوبکر
را بعد از آن بگیرد حکمتی در ان ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او قابلیت و اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از
امارت حاج معزول نشد و همراه بودند در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگرچه فایده از برای ایشان ندارد
و آنکه جمع دیگر گفته اند که عادت عرب بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد میبایست که آن عهد را بزرگ قبیله او بشکند حرفیست بی اصل در کتاب
از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید اعتراف کرده است که این از عادت معروف نیست و این تاویلیست که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند
اگر عادت معروف معتبری بود بایست بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی باشد و در اول ابوبکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر
صحابه که عادت جاهلیت را میدانستند مخفی باشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است اگر سبب این بود بایست
وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت و بحضرت شکایت نمود هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است
که فرمود حضرت جبرئیل نازل شده گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از همه غریب تر آنست که نیابت پیشنمازی را ثابت نیست که بگفته رسول خدا باشد بلکه
خلافش معلوم است و معتقد ایشان هرجا و امامت نماز میتوانند دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیرالمومنین علیه السلام با چندان فضیلت دلیل نمیدانند
طعن دوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله ایشان بودند
و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و چون مطعون شدند بغیر این احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از بعث جیش اسامه
تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقان خالی گردد و خلافت بر وجهی قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است
چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبدالعزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله بن عبدالرحمن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض الموت خود امیر کرد اسامه بن زید را بر لشکری که در آن
مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله آنها ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضع که پدرش در انجا شهید شده بود
و جنگ کند در وادی فلسطین و تامل میفرمود اسامه و لشکرش و حضرت گاهی فرمیش را میدید و گاهی سبک و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم
فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا دهد فرمود که بیرون رو و با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود
فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از مردم بپرسم حضرت گفت بیرون رو و اطاعت امر من کن پس حضرت در مرض الموت
بیهوش شد و اسامه برخاست که متوجه بیرون رفتن شود و چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکرش را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند بار دیگر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید
خدا لعنت کند بر کسی که از ان تخلف کند و باز اسامه بیرون برد و مکرر این را فرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرده روانه شد و صحابه در پیش میرفتند تا آنکه در جرف که
بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و سپاه و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی را و فرستاد بنزد که بیاید به مدینه که حضرت رسول را کار رحلت است
و اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را بر داشت و داخل مدینه شد و علم را بدر خانه رسول نصب کرد و حضرت همان ساعت بعالم قدس ارتحال
نموده بود و عمر و ابوبکر تا مردن پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین احمد

نقل کرده اند که ابابکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون خبر خلافت خود را ابوبکر برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با منند ترا والی نکردیم
و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرده و عزل نکرده تا از دنیا رفت و تو و صاحبت عمر بی رخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود مرا و شما را میشناخت مرا بر شما
امیر کرده شما را بر من امیر نکرده و ابوبکر خواست خود را از خلافت خلع کند عمر نگذاشت و پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد کرد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول
مرا بر او امیر کرده و مرا معزول کرده دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته در بیان اختلافاتی که در میان صحابه در مرض آنحضرت واقع شد یکی آن
که حضرت رسول فرمود که کار بسازید لشکر اسامه را و خدا لعنت کند کسی که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجبست بر ما که امتثال امر آنحضرت بنمائیم و اسامه حالا از
حضرت بیرون رفته و بعضی گفتند مرض حضرت صعب شده دل ما تاب نمیآرد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم کار بکجا منتهی میشود و در هر یک از این اخبار
بسیار از کتب مخالفان در بحارالانوار ایراد نموده ایم پس این واقعه از چند جهت دلیلست بر بطلان خلافت او و عمر و اصحاب خلافت اول آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس بر کافه ایشان عقیبت امان و لازم بود بر اطاعت اسامه باشند
و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او را اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف
نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت صلی الله علیه و آله ملعونست و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه ایشان تولی و اعراض از امر آنحضرت کردند
هر که چنین کند مومن نیست بقول حق تعالی وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی میگویند
ایمان آوردیم بخدا و رسول او و اطاعت ایشان کردیم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و اینجماعت مومن نیستند در میان جوری
که ابوبکر با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت کردند در غصب خلافت اول تحقیق از روایات شیعه ما که اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه
منقولست نقل میکنیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان ما و متمسک شده اند در خلافت او و منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله
در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده موافق روایات متواتره که در کتب شیعه مذکور است که چون در مرض حضرت صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر دوش
علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت کرد در باب اهل بیت خود و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته مگر خلیفه
در میان امت گذاشته و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من که هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که
رعایت ایشان بکنند و بعد از آن اسامه را طلبید و بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر خود چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه
لشکر خود را بر در مدینه که نزدیک مدینه نزول کرده و اول کسی که مبادرت کرد در رفتن ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح بود رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن
عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود و چون این خبر وحشت اثر بلشکر رسید اکثر
بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابوبکر با ندبه ایستاده بر در مسجد آمد و فریاد برآورد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرده خدای محمد صلی الله علیه و آله نمرده است پس این
آیه را خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برمیگردید و کسی که از دین برگردد
بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه
سقیفه شدند و ابوعبیده و کهم سوکند ایشان بود با خود بردند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار بود در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار
میان این چند نفر انصار شد تا آنکه ابوبکر بانصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو مرد یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده
بابوبکر گفتند که سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین امری انصار گفتند میترسیم که غالب شود در این
کسی که نه از شما باشد و نه از ما پس ما از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر گفت مهاجر و انصار را اهر دو ذکر کرد و گفت
مهاجران امرا باشند و انصار وزرا باشد حباب بن منذر انصاری گفت ای انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شما ایند و کسی
جرات بر مخالفت شما میکند و اگر آنها با امارت ما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف جمع نمیتواند
بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر غیر شما باشد و راضی اند که خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان باشد و کی میتوانند که منازعه کنند با ما

وحال آنکه ما خویشان و عشیره اوییم هر کسی خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند و باز حباب ازان قسم سخنان گفت و گفت شمشیرها را اینها الحق کردند
وحال بدهر که رد قول من بکند شمشیر بر بینی او میزنم و ابو عبیده بر خواست و سخن بسیار گفت و بشر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود
وایشان خلافت را برای سعد میخواستند و او از قبیله خزرج بود و حسد او را برین داشت که میل بجانب قریش کرد و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت
مهاجران بدین سبب اختلاف بهم رسید میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابو عبیده دو شیخ بزرگند در قریش با هر یک که میخواهید
عمر و ابو عبیده جراح باعتبار توطئه که باهم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما
شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک بشد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر
گفت بکشید سعد را که خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بر ریش عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و لرزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی
اگر یک مو از پسر پدرم کم کنی یک دندان در دهنت نمیگذارم ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافعتر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله
که اگر قوت برخواستن میداشتم هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدای که شما و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بجماعتی که در میان ذلیل
بودید و تابع دیگران بودید الحال بر من جرات بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم
بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم
تا وقتی که دستم قوت گرفتن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا که اگر انس و جن جمع شوند من با شما
بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود بروم و چون این جواب را بایشان گفتند عمر گفت البته ازو بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت
و لجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا او و پسرش و قبیله خزرج کشته شوند او را بگذارید که بیعت کردن او شما را ضرری ندارد پس
قبول کردند قول او را و دست از بیعت برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قایل نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ
میکرد و پیوسته براین حالت بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از شر عمر ایمن نبود بشام رفت و در آنجا مرد با هیچیک بیعت نکرد و سبب کشته شدنش
او بود که در شب تیری بر آن زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشته و بعضی گفته اند که حیله برای محمد بن مسلمه انصاری قرار کردند و او سعد را
کشت حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند که مغیره بن شعبه او را کشت و سپاهیان انصار و جمعی که در مدینه بودند بیعت نکردند و حضرت امیرالمومنین
علیه السلام درین احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بملا اعلی رحلت نمود مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی علیه السلام بایست بگوید ایشان
گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار قریش احقند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهترند از شما زیرا که خدا در قرآن
ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که امامان از قریشند پس سلمان گفت من رفتم بخدمت
حضرت امیر و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا
بر غسل تو گفت حضرت جبرئیل پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل علیه السلام میگردانید و اعضا را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا
طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت تا او نماز را
ندید پس ده نفر ده نفر از مهاجر و انصار داخل میشدند و بر دور آنحضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیه ان الله و ملائکته یصلون علی
النبی تا آخر آیه میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند و برمیگشتند نماز حقیقی همان نماز اول بود که کرده شد و اکثر ایشان جز خیانت نمیکردند که امامت نماز را از ترک
بکنند پس سلمان گفت که من خبر دادم حضرت امیر را علیه السلام بآنچه منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی
نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بالا رفت کی بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود و پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل

حضرت فرمود از این نمیپرسم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و میان
چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد می نمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول و بالا رفت و گریست و گفت الحمدلله نمردم تا ترا درین مکان دیدم دست
بگشا و دست دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت امیر فرمود که یا سلمان دانستی
که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که ابلیس و سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان
از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اصحاب و اتباع ابلیس باو گفتند که این امت مرحومه و معصومند و ترا و ما را بر ایشان
دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر خود دانستند پس شیطان غمگین و محزون گشت حضرت امیر علیه السلام فرمود که رسول خدا فرمود که من از دنیا
بروم و در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت کند شیطان خواهد بود بصورت مرد پیری متعبد و چنین خواهد گفت
و بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بیرون کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند و شما گمان کردید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید که چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم
اینست که حق تعالی فرموده است ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین یعنی بتحقیق که راست کرد در ایشان شیطان گمان خود را
مگر گروهی از مومنان سلمان گفت چون شب شد حضرت علی فاطمه را بر درازگوشی سوار کرد و دست امام حسن و امام حسین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران
و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و چهار نفر
پس فرمود اگر راست میگویید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیایید نزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته شوید دست از یاری من
برندارید اما چون صبح شد بغیر از چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است و در شب دیگر حضرت چنین کرد بغیر این چهار کس دیگری
حاضر نشدند و چون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر و مکرند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع کردن قرآن شد و از خانه بیرون نیامد
تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و رقعهها پس چون ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت فرمود که من سوگند خورده ام که ردا بر دوش نگیرم
مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روزی صبر کردند و حضرت مجموع قرآن را جمع کرده در میان جامه پیچید و مهر کرد پس او را بمسجد آورد در وقتی که
ابوبکر با جماعه در مسجد بودند و ندا کرد در مسجد باواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسالت از دنیا رحلت نمود مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن بجمع قرآن درین جامه
جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است مگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است و در روز قیامت نگویید که ما ازین غافل بودیم
و نگویید که من شما را بیاری خود نخوانده ام و حق خود را بیاد شما نیاورده ام و شما را بکتاب خدا دعوت نکرده ام عمر گفت آنچه از قرآن با ماست ما را بس است و احتیاج
بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر کند و بخانه برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را بطلب تا او بیعت بکند ما ایمن
نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بستند ابوبکر و جمعی که بر دور او بودند همه میدانند
که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند باز دیگر فرستاد که اجابت کن امیرالمومنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتیست که پیغمبر از میان ما بیرون
رفته و او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او نهم اجتماعی بود که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر من سلام کنند و مرا امیرالمومنین خطاب کنند پس او
پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مومنان است و سید مسلمانان است
و صاحب علم غر محجلین است و خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون این خبر را بردند
در آن روز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر فاطمه و حسنین را علیهم السلام از برای حجت بخانه جمعی از اصحاب رسول برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر
از چهار نفر اجابت نکردند پس روز دیگر عمر با ابوبکر گفت چرا نمیفرستی که علی را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر او ابوبکر گفت کی را بفرستیم عمر
گفت قنفذ را میفرستیم که او مردی درشت و غلیظ و بیشرم است و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستاد و چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که

داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت برخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه علیها السلام چو کنده داد این را
که بی رخصت داخل خانه من نشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما بگفته زنان چکار داریم و امر کرد جمعی را که بر دور او بودند که هیزم
برداشتند و خود نیز هم هیزم برداشت و بر دور خانه اهل بیت گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام با سایر اهل بیت در آنجا بودند
و عمر فریاد زد که یا علی بیرون آی و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات می افکنیم پس حضرت فاطمه برخواست و پیش در آمد و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را
بگشا و اگر نه خانه را با شما میسوزانیم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی و بخانه من میخواهی در آیی و او بی حیا برنگشت و آتش طلبید و بدر خانه انداخت حضرت فاطمه فریاد زد یا ابتاه یا
رسول الله بلند کرد و عمر بر غلاف شمشیر را بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر بازوی شریفش زد فاطمه خطاب کرد به پدر بزرگوار که یا رسول الله بدخلافی کردند ابوبکر
و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیر المؤمنین بی تاب شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و دستش را شکست و گردنش را پیچید و میخواست
آن ملعون را بکشد بخاطرش آورد وصیت حضرت رسول را که او را با امر بصبر و نهی از قتال ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آن خدایی
که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیر میبود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدی که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که
بی رخصت من داخل خانه نمیتوانی شد پس عمر برخواست و لشکر مدد خود طلبید و او منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود برداشت
چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را برکشد و بیرون آید و یکی از ایشان را زنده نگذارد و دوید نزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی
اراده بیرون آمدن کند از خانه آتش بر بزنید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را
از دست حضرت امیر گرفتند و ریسمانی در گلوی حق جوی او بطمع امر آلهی انداختند و کشیدند و از خانه بیرون آوردند و بروایتی پس خالد شمشیر خود در حواله آنحضرت کرد
حضرت همان شمشیر را از دستش گرفت و خواست که بر آن زند او حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون کس فرستاد به نزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه
علیها السلام مانع بیرون آوردن علی شود پروا مکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ
ملعون در را بعنف کشیده بر پهلوی حضرت فاطمه علیها السلام زد که یک دنده از دنده های پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
او را در شکم محسن نام کرده بود و بار حمل نفت میفرمود تا زیانه بر بازویش زد که استخوانش شکست و بهمین ضربها شهیده شد و چون از دنیا رفت در بازوی
کره بزرگی از آن ضرب مانده بود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آن حال بیرون کشیده نزد ابوبکر لعین آوردند و عمر شمشیر برهنه بر بالای سر آنحضرت
ایستاده و خالد ولید و ابوعبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر
ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا اینجماعت بی رخصت داخل خانه فاطمه شدند گفت آری و الله مقنعه بر سر نداشت میگفت
میکرد که یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از جهان رفته و ابوبکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند من دیدم که ابوبکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه
میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر گفت ما را کاری نیست بزنان و رأیهای ایشان در هیچ امری اما چون علی علیه السلام را به نزد ابوبکر آوردند
فرمود بخدا سوگند که اگر شمشیر من در دست من میبود دشمن من دست نمییافتید و الله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر او چهل نفر که با من
بیعت کردند و بیعت را نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم و لیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر او
بقبر لعین بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از آن بدار پس حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بر خواستید بمخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت و بکدام حق
و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز با امر خدا و رسول او با من بیعت کردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت بکنی
حضرت فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد عمر گفت ترا خواهیم کشت بذلت و خواری حضرت فرمود که پس کشنده خواهید بود بنده خالص خدا و برادر رسول
او را ابوبکر گفت و بروایتی عباس پس عمر گفت بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود کرد این
کفتند بلی پس حضرت خطاب کرد و گفت ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا سوگند میدهم که نشنیده اید از رسول خدا که در روز غدیر در حق من چه گفت و در غزوه
تبوک حضرت صلی الله علیه و آله علانیه در حق او گفته بود همه ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم و ابوبکر ترسید که مردم آنرا یاری کنند خود مبادرت

کرد و گفت همه حق است و ما همه را شنیدیم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از آن گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده و گرامی داشته
است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را با هم دو در ما جمع نکرده است علی علیه السلام گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول
و من نیز شنیدم پس ابوعبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ جبل شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج با صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود
یا بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر
و ای مقداد سوالی میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این پنج نفر را نام برد و گفت ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت
را از اهل بیت بگردانند پس گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چکنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال کن و اگر نیابی خون خود را حفظ
کن و خود را بکشتن مده حضرت امیر علیه السلام گفت که اگر او چهل نفر که با من بیعت کرده بودند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر
و عمر از من غصب کردند ما جری از فرزندان ایشان بخواهد رسید باز در قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در افترایی که بر رسول صلی الله علیه و آله بستید این آیت است
ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یعنی آیا حسد میبرند مردم در آنچه خدا عطا کرده است
ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم ایشان را ملک پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک
عظیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه میفرمایی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمایی دست باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت
رسالت و آنچه ترا باو وصیت کرده بخاطر بیار سلمان گفت من پس برخواستم و گفتم بحق آن خدایی که جانم بدست قدرت او است که اگر دانم که دفع ظلمی توانم کرد و دین خدا
را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشیدم و میزدم تا حق غالب گردد آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او و داماد او و پدر فرزندانش را بدین ذلت
میکشید و می آورید پس بشارت شما را به بلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رخاء پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان
خود مخذول گردیده اید و حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم
و آل محمد اخلاف نوحند و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد شد ملائکه اند و ایشان
مانند آسمان بلند محل رحمت اند مانند کوههای زمین موجب سکون زمین اند و مانند کعبه محترمه قبله عالمیان اند و مانند چشمه صاف منبع علوم حق اند و مانند ستاره های درخشنده
هدایت کننده خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده و محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قاید غر محجلین است
و او است صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی است بمؤمنین از نفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله پس پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان و مادران
ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر کرا مقدم داشته است و موخر دارید هر کرا موخر داشته است
و ولایت و وزارت را بکسی دهید که خدا داده است پس در این وقت عمر برخواست و گفت چه عبث در بالای منبر نشسته علی با تو در مقام محاربه است و در زیر
منبر نشسته است برنمیخیزد با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آی یا بفرمای گردنش بزنیم امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند
چون حرف گستاخی را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت ایشان را بسینه خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل
شما نیستند و ایشان ذلیل تر و بیمقدارترند که این جرأت توانند کرد پس ام ایمن جاریه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت
ما را بسخن زنان چه کار است و گفت آنرا از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت یا عمر با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش
میشناسیم باوصافی که همه کس میداند رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مؤمنان و شما گفتید با مر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود
اما پیغمبر بعد از آن گفت برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این رسول خدا نگفته است و الله در آن شهری که امیر باشی من نمیمانم
عمر فرمود که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت فرمود اگر بیعت نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت امیر علیه السلام سه مرتبه این
سخن را گفت این جواب را شنید تا حجت بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را از دور بر روی دست آنحضرت کشید

برد دست ابا پس چون عمر گفت کرد دست بر زمین حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر این نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تر از آنی که این کار توانی کرد پس خالد ملعون بر جست و شمشیر کشید و گفت بحضرت والله اگر بیعت نکنی ترا میکشم حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند رو بجانب قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که [illegible] هارون بحضرت موسی علیهما السلام گفت از پرستیدن قوم گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت و گردن مرا فشردند تا پهلو در گردن ام رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد بجبر و اکراه بیعت نمودند بعد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ما چهار نفر بیعت نکردیم و شدت و امتناع زبیر از همه ما بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا که اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کنند نمیتوانستی که بجبر بیعت فرمایی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن و نامردی ترا خوب میدانم و لیکن طاغی چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او نتوانم برد صهاک کنیزی حبشی بود از جد ما عبد المطلب و او زناکار بود و نفیل با او زنا کرد جد تو نفیل خطاب پدر تو از آن بهم رسید و بعد از آنکه او ولد الزنا از آن بهم رسید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و ملعون شدید تا روز قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود و سنت کافران پیش از خود اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا تو و امامت بیعت کردید هرچه خواهید بگویید من گفتم شنیدم از رسول خدا بر تو و صاحبت ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده ات روشن نشد با آنکه خلافت با او برسد من گفتم که گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یک در از درهای جهنم بنام و نسب تو و صفت تو است عمر گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان خود گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در تفسیر آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این در شان تست یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو که خدا دهنت را بگیرد ای غلام فرزند زن گندیده پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید که تو مطیع و منقاد او شدی پس ابوذر بیعت کرد و سخن بگفت عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو صاحبت بیعت کردند و سخن نگفتند محبت تو باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از آنها نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی مرا بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان و خدا لعنت کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم درین امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا حجت کردید بر انصار بقرابت رسول صلی الله علیه و آله پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صهاک پس ما را در این حقی نیست در حق خلافت خصوص تو و ابوبکر دنی پسر زاده زن خورنده مگس است عمر گفت الحال بیعت کردی دست ازین سخنان بردار عامه مردم بصاحب من راضی شدند و تو راضی نشدی گناه من چیست حضرت فرمود خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و صاحبت را و آنها که متابعت و معاونت شما کردند ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار که هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود که بغیر یک سخن نمیگویم و خدا را بیاد شما میاورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر آیا شنیدید از رسول خدا که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر او چاه سنگی است که هرگاه که حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند میفرماید آن سنگ را از سر آن چاه بر میدارند جمیع جهنم از شدت حرارت او چاه مشتعل میگردد پس حضرت علی علیه السلام فرمود که من در حضور شما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما از پیشینیان پس پسر حضرت آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود است و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است

و ازین امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن صحیفه ملعونه کردند با یکدیگر عهد و اتفاق کردند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کردند بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یکیک ایشان را نام برد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که در آن واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در آنوقت عثمان گفت که یا ابا الحسن نزد تو و اصحاب تو حدیثی هست که شنیده باشد حضرت علی گفت بلی از رسول خدا که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد گفت مرا با تو چه کار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از وفات زبیر گفت خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر مرتد کشته خواهد شد از اسلام سلمان گفت در آنوقت حضرت امیر علیه السلام بمن آهسته گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت که سلمان گفت که مردم مرتد شدند بعد از رسول صلی الله علیه و آله بغیر چهار نفر و مردم بعد از رسول خدا بمنزله هارون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع او پس حضرت علی بمنزله هارون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من در قیامت بیایند از آنها که در ظاهر نزد من قرب و منزلتی داشته باشند و بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند و ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرتکب خواهند شد سنت طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریت و قرآن مجید بیکدست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساوی اند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت حضرت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت علیها السلام نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عم رسول بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده که اگر دست از او بر ندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا بر سر کنم و ناله بدرگاه خداوند بلند کنم زیرا که ناقه صالح پیغمبر نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه او گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم که دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست میتوانست از زیرش بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون من خدا پدرت را رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر فاطمه علیها السلام دست حسین علیه السلام را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول شد که نفرین کند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب که می بینم پهلوهای مدینه را که بحرکت در آمده است اگر موی سر خود را گشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش رود و فریاد بدرگاه خدا بر آرد اهل مدینه مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بنزد حضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود که هرگاه او فرموده است بر میگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت صادق روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین را میکشیدند و بنزد ابوبکر می آوردند چون بنزد قبر مطهر حضرت رسالت رسید این آیه را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست رسول است و صدای ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآنخدای که ترا آفریده از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ابن بابویه از طرق خاصه از حضرت صادق و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر و خلافت او و او حجتهای شافی بر آن تمام از مهاجر خالد بن سعید العاص که از بنی امیه بود و سلمان و اباذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابابکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند ما میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان بر آن قرار گرفت که بخدمت امیر روند و با او مشورت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی با او از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول که میفرمود که علی با حق است و حق با علی است و هر جا که میگردد ما میخواهیم برویم و ابوبکر را از منبر بزیر اندازیم و آمده ایم که رای تو دریابیم حضرت فرمود اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از نمک در میان طعام و از سرمه در چشم کمترید و خواهند آمد بسوی شما با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده

رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی و امت بعد از من
از بابت هارون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود و من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه حکم فرمود که اگر یاوران بیابی مبادرت و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار
و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آیی و چون حضرت رسول بملأ اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع
کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشانرا بیاری خود و اجابت من نکردند مگر چهار نفر
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت شوید برای آنچه میدانید از کینه ها که در سینه های این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول
و اهل بیت او و امامه باهم بروید بنزد ابوبکر و ظاهر کنید بر آن آنچه از رسول شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر آن تمام تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت پناه
در روزی که او را ملاقات میکنند بد تر باشد پس در روز جمعه که او شقی بر منبر بالا رفت همه بردور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن کرد خالد بن سعید بود و چون اعتماد
بر اعانت بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمایید بدرستی که علی ابن ابی طالب
امیر شما است بعد از من و خلیفه من است در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمایید مختلف خواهید شد در
احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی شما خواهند شد بدرستی که اهل بیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت
ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشانرا محشور گردان در زمره من و از برای ایشان بهره کامل از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند فوز
رستگاری آخرت را خداوندا هر که بدی خلافت من کند در اهل بیت من پس محروم گردان آنرا از بهشتی که عرض او مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در نسب
و حسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر بمنزله شیطان است که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطان است در وقتی که بانسان
گفت کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو او خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخواست و اول انصاری گفت
کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله رود که ندانی اگر خواهی بپرسید و هرگاه که امر مشکلی از تو سوال کنند بکه پناه خواهی برد و چه عذر داری
در آنکه تقدم نمایی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر و بتأویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود
و وصیت کرد باو نزدیک وفات خود پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعده او را خلف کردید و عهد آنرا شکستید و عقدی را که بسته
را که رسول خدا بر شما امیر کرده که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید و برامت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید و برهم زدید و در این زودی عمرت فرو نواد
رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت بار زدت بست توبه کن و این وبال عظیم را بآخرت مبر بتحقیق که آنچه ما در حق علی شنیده ایم تو هم شنیده ای و آنچه ما دیده ایم تو نیز دیده ای و اینها را
ترا مانع شد از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخواست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیار از
عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در دین شک خواهند کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هر که زور بیشتر
خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از
علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین علیهم السلام پس از برای طاهران ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر را و آخرت را بدنیای فانی فروختید پس سنت امتهای
گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبر خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان پس مقداد
برخواست و آنرا بغضب بسیار کرد و گفت دانی که بیعت علی در گردن تست و حضرت ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد تا این حال بهانه ظاهر شما را رسید و با دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل
داد منافقی بود که در شان او إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و در سپاه منافقان و ترا و عمر را جاسوس او لشکر کرد و از جاسوسی
بیکبار ترقی کردی بخلافت و به یقین میدانی که خلافت بعد از رسول خدا حق علی ابن ابی طالب است حق او را با او تسلیم کن پس بریده اسلمی برخواست و گفت إِنَّا لِلَّهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چه بسیار کشیده حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطر رفته است که رسول خدا امر کرد ما را که امیر المؤمنین علی را بخوانیم و سلام کنیم بر او بامارت مومنان
در بسیاری از مواطن گفت این امیر مومنان و کشنده قاسطان است از خدا بترس و حق را بکسی که اهل است باو برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش و

مسلمانان بدانید که اهل بیت او لایقند بخلافت و احقند بمیراث او از همه کس پس بگویید بصاحب خود که ایشان قیام بامور دین بیش از همه میتوانند کرد و خیر خواه ترند
نسبت بامت از همه کس پس بگویید که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شما است بعهد رسول
و میدانید که فرق کرد حضرت رسول میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد سد کرد بغیر از در او و کریمه خود فاطمه را باو داد و بسیار طلبکاران و گفت من شهر
حکمتم و علی در گاه آنست و هر که حکمت خواهد از در گاه پیش باید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست باین سوابق عظیم که او دارد و هیچیک از شما
ندارید پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغارت میبرید بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا پس ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدای برای دیگری
قرار داده است حق را باهلش رد کن و قبایح بسیار کرد او و او پس خزیمه گفت ایها الناس آیا نمیدانید که شهادت مرا تنها قبول کرده گفتند بلی گفت من شهادت میدهم
که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت اهل بیت حق را از باطل جدا میکنند و ایشان امامانند که پیروی ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس ابو الهیثم برخواست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند باز داشت او را از برای خلافت و
بعضی گفتند او را برای او باز داشت که مردم بدانند که مولای هر کسی است که پیغمبر مولای او است و ما جمعی را فرستادیم که از آن حضرت سوال کردند حضرت فرمود که علی ولی
مومنان است بعد از من و خیر خواه ترین مردم است بر امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود روز قیامت
وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخواست و بعد از حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که گواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم او را در همین مکان
ما بین قبر و منبر دست علی بن ابوطالب علیه السلام را گرفته بود و میگفت ایها الناس علی امام شما است بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من قضا
کننده دین منست و وفا کننده بوعده من و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر سر حوض من پس خوش حال آنکسی که متابعت او و یاری کند او را وای بر کسی که
تخلف کند از او و یاری او نکند پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از حضرت رسول که اهل بیت من ستاره های زمین اند پس بر ایشان تقدم منمایید و
ایشانرا مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اند اهل بیت تو گفت علی و طاهرون از فرزندان او پس
مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین بحق و خیانت منمایید با خدا و رسول و خیانت منمایید با امانتهای خود را و حال آنکه دانید خود را پس ابو ایوب برخواست و گفت
بترسید از خدای ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمایید حق ایشانرا که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیده اند
که در مقامات متعدد میگفت اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی علیه السلام میکرد و میگفت این امیر برره نیکوکاران و کشنده کافران است هر که او را
واگذارد خدا او را وامیگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که خدا توآب و رحیم است و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که پس ابوبکر ساکت ماند بر سر منبر نتوانست جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر از شما نیستم و شما اقاله کنید بیعت مرا دست از من بردارید عمر گفت بزیر آی
از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانی بگفت چرا خود را در این مقام باز داشتی و الله که میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم
پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند و روز چهارم خالد و ولید بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید
بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار کس و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکری آمدند تا چهار هزار منافق جمع شدند
بیرون آمدند با شمشیرها و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی که اگر یکی از شما سخنی بگوید مثل آنچه در روز گذشته گفتید سرش
از بدنش جدا کنم پس خالد بن سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه ما را بشمشیرهای خود میترسانی یا بجمعیت خود میخواهید ما را بر کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر
است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند که اگر نه این میبود که امام ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما
واجب است هر آینه شمشیر میکشیدم و با شما جهاد میکردم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در
دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخواست و گفت شنیدم از رسول خدا و اگر نه شنیده باشم گوشهای من کر شود که روزی خواهد بود که برادر
من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با جمعی از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند
نمود و من شک ندارم که شما آنهایید پس عمر برخواست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گریبان او را گرفت و بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک

الله اکبر الله اکبر

چنانچه اگر نه آنها باشند که پیش نصرت نشده و عهدی که از رسول صلی الله علیه و آله بمن رسیده هر آینه تو می‌نمودم که کی باورش ضعیف تر است و عددش کمتر پس با اصحاب
خود خطاب نمود که برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که درود بر موسی و هارون داخل مسجد شدند در وقتی که
اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته‌ایم و با شما بجنگ نمی‌آییم و الله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت حضرت رسول خدا یا از برای قضیه که بر مردم
مشتبه شود و حکم حق در آن بکنم زیرا که جایز نیست که از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد باآنکه مردم در حیرت بگذارد بدانکه این مجملی و قابلیتی از آنکه
از طرق معتبره در این قضیه نابله واقع شده است اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها در کتاب بحار الانوار
ایراد نموده‌ام و از آنجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمع کثیری از محدثان روایت کرده‌اند آنست که حضرت امیرالمؤمنین
امتناع نمود از بیعت تا آنکه آنرا باکراه آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی علیه السلام و همچنین ابوسفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول
و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته‌اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید
بر سنگ زنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند نزد ابوبکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی نماند و از برای رعایت فاطمه او را بیرون
نیاوردند و بعضی گفته بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت بایشان
نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما بغیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبدالکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخش و ایضاً ابن ابی الحدید
نقل کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می‌یافتم جهاد میکردم و ابراهیم بن خزام در کتاب صفین بسیاری از ارباب
سیر نقل کرده‌اند اما آنچه محدثین عامه و اعیان معتبرین ایشان میگویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه
خود اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه از دنیا بعالم بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات
بود روی مردم بسوی آنحضرت بود و چون حضرت فاطمه وفات یافت روی مردم از آن گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از پدر
شش ماه که از جمله غرایب آنست که با آنکه ابن اثیر در کامل از صحاح خود نقل کرده است و اول گفته است که بعد از فاطمه او بیعت کرد و حال آنکه عبارت
صحیحین صریح است در آنکه تا آنوقت بیعت ننموده و ممکن نبود او را امتناع بیعت کرد و چون روی مردم از او گردید مضطر شد و بیعت کرد ابن ابی الحدید
از کتاب سقیفه احمد بن عبدالعزیز جوهری که پیوسته آنرا توثیق و مدح میکند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد حضرت علی
علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه بود و مشورت میکردند در امور خود بنابر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر
رسول خدا از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر از تو نیست و بخدا سوگند که این مانع من نیست از آنکه اینجماعت در خانه تو جمع
کنند آتش بزنم در خانه بر ایشان بسوزانم چون عمر بیرون رفت آنها آمدند فاطمه گفت که عمر آمد و چنین گفت و بخدا قسم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه میایید پس
رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از نامه‌های مشهور معاویه است که بحضرت علی نوشت که دیروز که زنت را بر درازگوشی سوار کردی و دستهای دو پسرت
حسن و حسین گرفتی در روزی که با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی
از برای قتال با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکرد مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر حقی میبود دعوی اجابت تو میکردند و اگر من هر چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که بابوسفیان گفتی
در وقتی که تحریص کرد ترا که از خانه بدرآی که اگر چهل نفر می‌یافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و ایضاً از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر
و انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که بانصار ندادید و خطا کردید که بمعدن که علی باشد ندادید و براء بن عازب گفت که
که با اهل بیت پیغمبر ندادید و اگر بایشان میدادید دوکس بر شما اختلاف نمیکردند و بر خلافت دولتی نمیکردید و ایضاً از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند
مردانی چند از مهاجران در بیعت با ابوبکر و بغضب آمدند علی و زبیر داخل خانه فاطمه شدند با سلاح و بروایت عبدالرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه او بود
عمر با ایشان گفت بخدا سوگند که داخل خانه میشوم تا بهجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند
پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود ناگهانی و حق تعالی شر آنرا نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من

هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امری را بکردن من انداختند که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمی‌آید و میخواستم قوی‌ترین مردم بجای من میبود و از من عذر خواست
و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس با آنها بود که با عمر داخل خانه فاطمه علیها السلام شدند و بروایت دیگر عبدالرحمن عوف با آنها بود و محمد بن مسلمه
نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و از کتاب جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی علیه السلام و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه
فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدایی که جانم در دست اوست بیرون می‌آیید بسوی بیعت یا خانه را بر شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه از خانه بیرون آمد مردی
از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیرش را بر سنگ بزنید پس بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید که خدا میان ایشان را
و جوهری گفته است در روایت دیگر که سعد بن وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه علیها السلام و مقداد بود و ایشان جمع شده بودند که با حضرت علی علیه السلام بیعت کنند
و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و جوهری باز روایت کرده است که از عبدالله بن موسی بن حسن
پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهیم شما را بجوابی که عبدالله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه دختر پیغمبر مرسل بود
و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضب کنیم از برای غضب او و ایضاً جوهری روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که ابن عباس گفت
من از عمر شنیدم که صاحب تو اولای باین امر بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا مگر آنکه ترسیدیم بر دو چیز گفتم که آنها کدام است گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او باولاد
عبدالمطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی از بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بانحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت
کرده‌اند و شنیدی آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث روایت کرده و همه ثقات اند و مأمون اند و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده‌اند که احصا نتوان کرد و ایضاً روایت کرده است
جوهری و از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت کجاست خالد ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت بروید هر دو و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند
پس عمر آمد و داخل خانه شد و خالد بر در ایستاد و عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده‌ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع
بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند
که ابوبکر بمدد فرستاده بود پس عمر با علی علیه السلام گفت برخیز و بیا بیعت کن حضرت ابا و امتناع کرد دست حضرت را گرفت و میکشید و آورد و بدست خالد داد و بسیاری منافقان
هجوم کردند و میکشیدند بعنف شدید و مردم جمع شده در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیان و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله ایشان
بلند شد حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را و گفت چه زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا و بخدا سوگند که با عمر حرف نخواهم زد تا رسول خدا را ملاقات کنم
علی و زبیر بیعت کردند این فتنه فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از آن راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایت را نقل کرده گفته است نزد من
صحیح آنست که فاطمه از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شده‌اند
بود که آنرا گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابوجعفر نقیب استاد خود میخواندم این حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله
هودج زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و بنابراین حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث
را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول صلی الله علیه و آله خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و فرزند سقط فرزند او ظاهر آنست که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون
کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند آنرا هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم که این را از تو روایت بکنم که فاطمه را علیها السلام ترسانیدند و فرزند محسن نام از او
سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش را هیچیک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نوع که سابقاً ذکر
کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشان است روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد و با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی
بدر خانه علی علیه السلام و گفت بیرون آیید و الا خانه را بر شما میسوزانیم و ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که من از آنها بودم که با عمر
هیزم برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت هر که در این خانه است بیرون کن والا میسوزانم خانه را با هر که در
خانه است در آنوقت حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و جماعتی از اصحاب در آنخانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندان من میسوزانی گفت بلی و الله
یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از علمای ایشان است گفته است که علی و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند و ابوبکر بعمر گفت اگر ابا کنند که از آن بیایند با ایشان قتال کن

پس عمر آتشی برداشت که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده که خانه ما را بسوزانی گفت بلی باز ابن ابی الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقا
مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است اما آنچه گفته که بنی هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود که زبیر
همیشه با اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام با اسید و سلمه و گفت بیایید و بیعت کنید و
ایشان امتناع کردند زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید سلمه بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و آنرا و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنی هاشم
همراه بودند و علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را نزد ابوبکر بردند و گفتند بیعت کن حضرت فرمود که من احقم باین امر و با شما بیعت نمیکنم
و شما اولایید باینکه با من بیعت کنید و شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید
و حق ما را اعتراف کنید چنانکه انصار برای شما اعتراف کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی حضرت علی علیه السلام گفت
نیک با یکدیگر بافته اید امروز از برای او میکنی که فردا بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت با من بیعت نمیکنی من ترا اکراه نمیکنم
ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابوبکر برین امر قوت بیش از تو دارد و تاب بر داشتن این امر بیش از تو
دارد پس با او راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق در جهادها که تو کرده حضرت علی علیه السلام
گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران
که ما اهل بیت احقیم باین امر در میان شما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند
که اینها همه در ما است پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند دو کس بر تو
اختلاف نمیکردند ولیکن ایشان با ابوبکر بیعت کردند پس حضرت علی بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود شد تا حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و بعد از آن بیعت کرد
و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که حضرت علی علیه السلام فاطمه را در شب سوار کرد و بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد ایشان
قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم و اگر پسر عم تو پیشتر از این این سخن را میگفت با او از ابوبکر عدول نمیکردیم حضرت علی علیه السلام گفت رسول
خدا را در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز و تکفین او بطلب خلافت می آمدم فاطمه علیها السلام گفت آنچه کرد علی خوب کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را
خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت مبسوط تر از این روایت کرده است تا آنکه گفته است که چون
خبر با ابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند و در خانه علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق
خدا که جان عمر در دست اوست یا بیرون می آیید یا خانه را با هر که در آن است میسوزانم مردم گفتند فاطمه در این خانه است گفت هر چند که او باشد میسوزانم
پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر که حضرت علی که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم حضرت فاطمه بر در خانه آمد و گفت من قومی بجا
بدکردار تر از شما ندیده ام جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف
از بیعت کرده چنین میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ برفت و گفت خلیفه رسول خدا ترا میطلبد حضرت فرمود که چه دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله میگوید
بسته چون این خبر را با ابوبکر آورد گریست ابوبکر گفت برو و بگو امیرالمؤمنین ترا میطلبد چون ابلاغ کرد حضرت امیر گفت سبحان الله امری را که دعوی میکند که از و نیست چون
قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست و با عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید
گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه و چون مردم آواز گریه او را شنیدند گریان گشتند و نزدیک شد که دلهای
ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند و به نزد ابوبکر رسانیدند پس با او گفت بیعت کن حضرت گفتند اگر بیعت نکنم
چه خواهید کرد گفت بخدا اگر گردنت را میزنم علی گفت پس بنده خدا و برادر پیغمبر خود را خواهید کشت عمر گفت بنده بلی اما برادر پیغمبر نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر با
ابوبکر گفت در باب علی چه میفرمایی ابوبکر گفت من او را اکراه نمینمایم مادامی که فاطمه در پهلوی اوست پس حضرت علی صلوات الله علیه نزد قبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رفت و گریان شد و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت بیا برویم بخانه فاطمه که او را بغضب آورده ایم چون آمدند

رخصت طلبیدند حضرت فاطمه ایشان را رخصت نداد تا آنکه بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد و حضرت امیر علیه السلام از فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد
و جامه بر روی حضرت فاطمه علیها السلام انداختند و چون داخل شدند حضرت فاطمه علیها السلام روی از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند حضرت فاطمه علیها السلام
جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا صله قرابت رسول را دوستتر میدارم از صله قرابت خود پس آرزو میکنم که کاشکی روزی که پدرت مرد من میمردم و بعد از آن نمیماندم
آیا گمان داری که من ترا میشناسم و حق ترا دانم و میراث ترا از رسول تو منع نمودم من شنیدم از رسول خدا که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم و آنچه از ما مانده است صدقه است
فاطمه علیها السلام گفت اگر من از رسول خدا حدیثی نقل کنم آیا اقرار بآن میکنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را که نشنیده اید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه رضای
منست و سخط فاطمه سخط منست و هر که دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته و هر که فاطمه را راضی داشته بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که فاطمه را
بخشم آرد مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا فاطمه گفت من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات
کنم شکایت شما را بآنحضرت خواهم کرد با او و ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست بر خود که نزدیک بود هلاک شود پس فاطمه گفت بخدا سوگند
که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر با مردم گفت که شما هر یک میروید و با حلیله خود خوشحال میخوابید
و مرا احتیاج نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول خدا این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود
و آنکه میترسیم عروه اسلام سست شود هر آینه یکشب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی علیه السلام بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از
هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی را از برای بیعت طلبید و قبول
نکرد عمر آتش آورد که خانه را بسوزاند پس حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت آری و این قوی تر است در آنچه
پدر تو آورده است پس علی آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن اسعد ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دود از خانه اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور
آنرا بنهایت عنف و شدت پس چون آورد میان ایشان چند سخن گذشت پس علی بعمر گفت بدوش شیر را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر
امارت او مگر آنکه ترا فردا بر دیگران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی مگر بعد از شش ماه و جرات نمیکردند بر او مگر
بعد از وفات فاطمه علیها السلام و ایضا ابراهیم روایت کرده است که چون قبیله اسلم ابا کردند از بیعت و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و آله با بریده گفته است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ایشان را آنچه کرده اند میان آنکه ظلم بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان
بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است
که گفت بر هیچکس آنقدر رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند و بنزد ابوبکر آوردند و ابوبکر گفت بیعت کن علی گفت اگر بیعت نکنم گفت سرت را بر میدارم
پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا تو گواه باش پس دست را نگشود بلند کرد و ایشان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید که ابطال حق و
تعیین بدانکه دلیل عمده مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه باجماع اتفاق کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تنویع کرده اند
اجماع را که او آنست که اجماع را اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است بحث اول آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف در این
مسئله کرده اند اول آنکه تحقیق چنین امری ممکن است یا محال دویم بر تقدیر امکان یا تحقق شده است بر امری یا نه سیوم آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حجیت امری میشود یا نه
چهارم بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها شبهات و منازعه بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف بر اثبات
جمیع این مراتب خواهد بود و آنها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد و بار خلاف کرده اند در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع آنکه
آنها که اتفاق برین رای کرده اند برین رای باقی بمانند تا مردن یا نه و بار خلاف کرده اند در آنکه اجماع بتنهایی حجت است یا مستندی می باید داشته باشد و این مستند
حجت است و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را بنماز و او بوجوه شتی باطل است اول آنکه علمای امامیه باحادیث بسیار
از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز بفرموده حضرت رسول نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با وجود ضعف تکیه بر امیرالمؤمنین علیه السلام و فضل بن

بنا پس با عباس کرده بود بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانکه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر **دوم** آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان او اقامت نموده اند **سیم** آنکه بر تقدیر حجیت در جایی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و آن علت در اینجا مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را از برای هر نیکوکاری و بدکرداری جایز میدانند و در خلافت شجاعت و قرشی بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند **ایضا** امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت و سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست و در آن علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانده و در کل می ماندند و استعانت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر صحابه مینمودند و اگر بعضی از ملاعین گفته اند که حضرت رسول او را از برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیره او تعریف کرده اند امامت را بالحکومة عامة در دین و دنیا **و ایضا** اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست بروایت از زدند **چهارم** آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجت است نه در مسایل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه کردانیدن حضرت رسول امیرالمؤمنین را صلوات الله علیه در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از آن عزل نکرد و هر گاه که بر مدینه خلیفه باشد بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز **پنجم** آنکه از اخبار سابق معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود سعد بن عباده و اصحابش خارج بودند مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت رسالت نینداختند و تا شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس ظالمی که مسلط شود و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست و بیعت تحت الشجره [?] و شده و سلسله کذب این بسوالی شده باشد و اگر گویند اجماع متحقق شد جواب گوییم که او نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و در روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه کردند و از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش ابا کردند **ایضا** ابن عبدالبر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچ یک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند چنانکه دیگران را جبر کردند برای آنکه قوم او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر بر او افتاد گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر باشی پس از آن سعد بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی میبود و از قریه بقریه میرفت از یکی باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بیک [?] ملی از غفلت کشته شد و معلوم است که مدائنی [?] و بلاذری در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره به خالد ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد کرد یک تیری انداختند و او کشته شد پس بوهم مردم انداختند که جن او را کشته است و این شعر مشهور را بر زبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیرالمؤمنین از ایشان تا آخر ایام حیوتش متواتر است و آنچه آنحضرت در جواب معویه نوشت صریح است که باختیار خود بیعت نکرد **بحث ششم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق او چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند **و ایضا** داعی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل او بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت متأخر رای برگردد پس اجماع بتدریج ابوبکر چه فایده میکند و از جمله غرایب آنست که اکثر متأخرین ایشان مانند ملا سعدالدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند و گفته اند هر گاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیل بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبدالرحمن از برای عثمان و شرط نکردند

در عقد بیعتش اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکاری نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند علمای اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعدالدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است **اول** اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شده اید که تیم والی شما باشد بخدا قسم مدینه را از سواره و پیاده پر میکنم و در صحیح بخاری و غیر او از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی علیه السلام بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر و عمر ابوعبیده را بسوی علی رسالت لطیفی است که ثقات باسنادهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیاری از جانبین و اندکی غلظت از عمر روایت کرده اند و چون علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و چون برخواست گفت خدا برکت دهد شما را در آن امری که آزرده کرد مرا و دید و ستار را شاد کرد و آنچه روایت میکنند که با ابوبکر بیعت نکردند علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر و تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل این سخن صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته که اجماع منعقد شد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش بعد از فوت او و در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را به بلای بدتر گرفتار کرده اند باو میماند که کسی از باران بگریزد و خود را در ناودان اندازد و هرگاه اجماع متحقق نشد حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هر گاه باعتبار عدم بیعت الجماعت متحقق نشود و عدم الانکار چون معلوم میشود هر گاه ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقیق امامت چرا معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلافت امامت ابوبکر و بر عدم اکتفای بیعت آحاد حجت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه علیها السلام روح دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرود رود و العجب از آنکه جمعی از فضلا با دعوی علم و فطانت انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقیق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعة عامه خلق باآنکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و صلاح و علم در طرف دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که درمی زید از عمر طلب دارد شهادتش را قبول نمیکنند در تحقیق امامت به بیعت اکتفا می نمایند باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن را تیرباران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند اگر خوانی در قیامت یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در روز وبال او شریک باشی اختیار داری **بحث چهارم** هر گاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر و آنحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را نسبت [?] ... پس باید قایل شوند باآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند بآنکه آنحضرت در این حدیث بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام حق میکرد پس یکی از ایشان باید از اهلیت خلافت مدشنه [?] باشد و اکثر علمای ایشان تخریج کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول فرمود حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که گردد و غزالی با او تعصب در کتاب احیاء علوم گفته است که هرگز صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر دیان این امت بود یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعد حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله که قرضی از مردی از اهل کوفه طلب داشت او به نزد اسمعیل آمد از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم به نزد قبر امیرالمؤمنین که شاید طلب خود را از او بگیرم حالی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شیعه و سب صحابه علانیه بی خوف و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه دارند و اما که این راه را گشوده و ایشان را بر این فضیحتها جرات داده است صاحب این قبر است آن مرد گفت صاحب کیست گفت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن مرد در روی اسمعیل گفت او ایشان را جرات بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آن مرد گفت بحق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد **بحث پنجم** آنست که هر گاه

دانستی که اجماع عمده دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود و ما بهمان حدیث چستند اجماع ایشانست اثبات میکنیم عدم استحقاق آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را
زیرا که معلوم شد که با جبار ما دایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر یا برضای او و او خانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت
امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم در آنجا بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشانرا بخشم و غضب آورد بلکه از روایات سقیفه
مخصوصه بود این جلیه معلوم شود که حضرت فاطمه را در میان در شکستند بلکه تازیانه زدند و بر شکمش برو زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا
رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران
و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که با عمه ام نزد عایشه رفتیم پس از او پرسید که از زنان
کی محبوبتر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه علیها السلام و گفت از مردان کی محبوبتر بود بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است
و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره تن منست هر که او را آزرده میکند مرا آزرده
میکند و هر که او را آزار میکند مرا آزار میکند و هر که او را بتعب میاندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان بهشت
است و بروایتی بهترین زنان مومنان است یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر
باشد برسول خدا از فاطمه در سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون نزد حضرت میآمد حضرت برمیخواست و او را می بوسید و بجای خود می نشاند و چون
حضرت بنزد او میرفت برمیخواست و او را می بوسید و بجای خود می نشاند و ایضا از صحیح ترمذی از زید ارقم روایت کرده است که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات
الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت مادرم گفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت
رسول خدا و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از آن سوال کنم که استغفار کند از برای تو پس بخدمت آنحضرت نماز شام و نماز خفتن را با آنحضرت ادا کردم و چون
فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم و چون صدای مرا شنید گفت توئی حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادرت را بیامرزد و فرمود که
ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبید که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان
زنان اهل بهشت است و حسن و حسین جوانان اهل بهشت اند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود حدیثی که حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و
ثعلبی از رسول خدا روایت کرده است که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و
مسلم و ترمذی نقل کرده از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش مبارک خود سوار کرده و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار
و او از جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهم السلام را دید گفت خداوندا اینها را دوست میدارم تو آنها را دوست دار
و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبترند گفت حسن و حسین علیهم السلام و میگفت بحضرت فاطمه
که بطلب از برای من دو پسر مرا پس می بویید و در بر میگرفت و ایضا ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست دراز کرد بر حضرت امام
حسن گرد و گفت خداوندا من این را دوست دارم پس تو دوست دار و دوست دار هر که آنرا دوست دارد و از صحیح مسلم و بخاری این مضمون را نیز روایت کرده است و ایضا
از ترمذی از اسامه روایت کرده که حضرت رسول حسن و حسین علیهما السلام را بر رانهای خود نشانده بود و میگفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را
دوست میدارم تو ایشانرا و هر که ایشانرا دوست دارد دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین
از منست و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است از
حضرت رسول که حسن و حسین دو سید و بهترین جوانان اهل بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که حسن و حسین دو ریحان منند
و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که درین رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است و
ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان
عذاب اخوارکننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها بایشان رسانیده اند ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق و نفاق اینس

بجهت عدم صلاحیت امامت داشته باشند طعن چهارم مصیبت عظمی و داهیه کبری است در غصب فدک از ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد اول
از طریق شیعه مجمل او را روایت میکنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آنرا ایراد مینمائیم تا معلوم شود که قضایای این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصه
آنست که چون ابوبکر غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود محکم کرد طمع در فدک کرد که از اهل بیت بگیرد که مبادا
بعضی مردم بطلب مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هر گاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان
بجانب او و ظالمان خواهد بود که دست ایشان از مال دنیا تهی باشد تا آنکه دنیاپرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند و هر گاه که از مال قلیلی نیز با ایشان باشد ممکنست که بعضی از
مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد و باین سبب در اول حال در وقتی که صحیفه ملعونه را مینوشتند این حدیث مفتری خبیث را وضع کردند
که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم و آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست
امیرالمؤمنین علیه السلام جاری شد و اهل فدک و سایر قرای نواحی او دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند آنها بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد
که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است و بعد از آن این آیه نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ یعنی بده بخویشان خود حق او را و حضرت رسول از جبرئیل پرسید ذی القربی
کیست و حق او چیست گفت ذی القربی فاطمه است علیها السلام و حق او فدک است پس حضرت رسول بامر خدا فدک را بفاطمه داد و او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها
جنگ کرده است و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و فرزندان تست تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصبی بر آن قرار گرفت فرستاد و وکلای
حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از
مهاجر و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلام از فدک بیرون کردند حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراثم را از پدرم رسول
و بچه سبب وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی بمن داده بود ابوبکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را آورد ام ایمن گفت
ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم آنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا سوگند میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن از اهل بهشت است گفت بلی میدانم
ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بفاطمه داد بامر خدا و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام
داد عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوی فدک کرد و ام ایمن و علی برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره
کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت و روز دیگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجر و انصار بر دور او جمع بودند گفت ای ابوبکر چرا منع کردی
فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده و حال آنکه در حیات حضرت رسول او را مالک و متصرف شده بود ابوبکر گفت این فیء مسلمانان است اگر او گواهان بیاورد بکند
با آنکه رسول خدا او را باو داده و مخصوص او کرده است باو میدهیم و الا او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت ای ابوبکر آیا حکم میکنی در حق ما بخلاف حکم خدا در میان
مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از کی گواه میخواهی طلبید گفت
از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی در آن
وقتی که دعوی کردند ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار ما قوت احتجاج تو نداریم اگر گواهان عدول بیاوری میدهیم و الا آنرا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود
ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا در حق ما نازل شده یا در
غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند العیاذ بالله که فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر لعین گفت بر او حد
میزنم چنانچه بر سایر مردم میزنم حضرت گفت که اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی گفت چرا فرمود برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت
مردم را بجای آن و رد کردی حکم خدا را و رسول او و فدک را بفاطمه داده و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی دهد که از
پیغمبر میراث نمیماند و فدک را از آن گرفتی که غنیمت مسلمانان است و بتحقیق که رسول خدا فرموده که او بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه و تو رد کردی قول رسول خدا را
در عکس کردی و چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صدا بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر علیه السلام کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد

بغیر پدر بزرگوار خود دو شوی چند خوانده از شکایت روزگار و جفای منافقان غدار که در و دیوار را بگریه در آورد پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت
دیدی که علی امروز با ما چه کرد اگر دیگر مجلسی دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را برهم میزند و درین باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت رای من آنست که او را
بکشیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از کی می آید عمر گفت از خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا امر عظیمی بداریم گفت بر چه میخواهید بدارید اگرچه قتل علی باشد
گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت آنرا بکشم ابوبکر گفت در وقت نماز که در مسجد حاضر شود در پهلوی او بایست چون من سلام نماز بگویم برخیز و گردنش
را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس در آنوقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار بود و از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید و نتوانست که علانیه
این خبر را بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو و علی و فاطمه را سلام من برسان و در کنار این آیه را بخوان که مومن آل فرعون بموسی پیغام کرد که اِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ
بِكَ لِیَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ اِنِّی لَكَ مِنَ النَّاصِحِینَ یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند درباب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو خیرخواهم
و اسما گفت اگر متفطن نشوند مکرر بخوان پس آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت امیر فرمود که خاتون را سلام برسان و بگو که خدا نمیگذارد
که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند کی با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر برخاست و مهیای نماز
شده بمسجد آمد پشت سر ابوبکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلویش ایستاد چون ابوبکر بتشهد نشست از آن اراده
پشیمان شد و از فتنه ترسید و سطوت شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه در گمان
کردند که در نماز سهوی کرده است پس ملتفت شد بجانب خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا با آن امر کرده ام و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن
سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا با آن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود خواهی کرد گفت آری بخدا سوگند که اگر
پیش تسلیم [illegible] انی میکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد و عمر گفت بخدای کعبه که میکشدش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم
دادند حضرت دست از آن لعین برداشت و گریبان عمر را گرفت و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از
ما و تو کم یاورتر و کم عددتریم و داخل خانه خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود و آنقدر تشهد را طول و فکر میکرد که نزدیک شد آفتاب برآید و بروایت ابوذر حضرت امیر
علیه السلام خالد را با انگشت سبابه و میانی گرفت و فشاری داد که او نعره زد که نزدیک بود که جان پلیدش برآید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت
بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر بعمر گفت این از مشورت شوم تست من میدانستم این حالت را و حذر داشتم [illegible] که متوجه مانده و هرکه نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی باو
میکرد که او از ترس برمیگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت او کند عباس بنزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان
صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر صلوات الله علیه نامه بابوبکر
نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست که فدک و خلافت را هر دو را رد کند عمر گفت
من از برای تو آب زلال خلافت را صاف کردم که بیاشامی و تو میخواهی که تشنه باشی تا بجا همیشه بودی و گردنهای گردن کشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام
و قدر آنرا نمیدانی این علی بن ابی طالب که بزرگان قریش را کشته است و شمشیرها را بر اندوخته است و من به تدبیر او را آرام میکنم و تو از تهدیدات او [illegible] میکنی
ابوبکر گفت ای عمر بخدا سوگند میدهم که دست از این افسانها برداری و بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو کند بدست چپ هر دو را میکشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد
و ما را از آن خلاص نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد دویم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده [illegible] که شمشیر نکشد سیم
جمیع قبایل عرب از او کینه در دل دارند و اینها نبودی اهل خلافت با او برگشته بود آیا فراموش کردی روز [illegible]
شجاعان ایشان را [illegible] بخاک هلاک افکنده تو فریب خالد را مخور و او را متعرض او مشو [illegible] گوید اگرچه اکثر سنیان خواسته اند که [illegible] ابوبکر و عمر را بقتل حضرت
امیرالمؤمنین اخفا کنند صریحا و در اکثر کتب خود روایت کرده اند اما وقوف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و او قرینه واضحه است بر صدق
روایات شیعه درین باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حقیقت قصه خالد و امر او ابوبکر و عمر او را بقتل حضرت علی علیه السلام
ابوجعفر گفت گروهی از سادات علوی این روایت کرده اند [illegible] روایت کرده است که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه سوال کرد از آنچه ابوحنیفه میگوید

که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آمد گفت چه بود آنچه
ابوبکر گفت زفر گفت بر تو نیست که این سوال را کنی مکرر پرسید زفر گفت این مرد را بیرون کنید که این از اصحاب ابوالخطاب خواهد بود
ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگویی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب ایضاح این
قصه را بنحوی که مذکور شد از ابوسفیان بن عیینه و حسن بن صالح حی و ابوبکر عیاش و شریک بن عبدالله و جمعی دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از ابوسفیان
و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگویید در اینکه ابوبکر کرد همه بدی بود اما تمام نکرد و جمع دیگر از اهل مدینه گفته اند قصوری ندارد اگر برای اصلاح امت که متفرق نشوند
مردی را بکشند چون حضرت علی علیه السلام مردم را از بیعت ابوبکر منع میفرمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی از ترس شناعت این عمل را روایت نکرده اند اما اهل [illegible]
ابوبکر را [illegible] که چون سلام دهم فلان کار را بکن و پشیمان شد و پیش از سلام گفتن که با خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده اند فعل اول را دلیل جواز بیرون
رفتن پیش از سلام کرده اند و بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابویوسف قاضی بغداد شاگرد ابوحنیفه پرسید که چه بود که ابوبکر نکرد آنچه گفت ابویوسف جواب نگفت و گفت
خموش باش ترا با این چکار والله که علی راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شاد میشدند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی از
اهل جنت است پس چون [illegible] از این بیشتر نمی باشد که با این حال امر بقتل او کند اگر علی به بیعت او راضی بود و این عین مذهب شیعه است که ابوبکر جبر بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام
فضل بود و از وجوه باطله که اشقیا برای عذر او گفته اند و از اخفای سایر جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی هم میرسد که سبب [illegible] از تشنیع بوده است که از روی
فضیحت اظهار [illegible] نتوانستند نمود و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد مگر کسی که اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت دارد الا لعنة الله علی
الظالمین و اما حدیثی که از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده است از آن جمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه است که اهل خطبه شهادت بر حقیت او میدهد و آنقسم سخن از غیر
ائمه انام که منبع وحی و الهام اند صادر نتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بعثمان بن حنیف نوشته فصل اول آنچه وارد شده است از اخبار سیره که خاصه اهل حدیث در کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه
ایراد میکنیم درین فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است و این ابوبکر جوهری مردی عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورعی که ثنا کرده اند بر او
محدثان و روایت کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او تصانیف او را پس بسندهای خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام
و از امام محمد باقر علیه السلام و از عبدالله بن الحسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ
ایشان است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس رحمه الله از طرق عامه روایت کرده
و سید ابن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچند سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را
کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار طولانیست و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و قدری از آنکه متعلق باحتجاج فدک است ایراد می نمایم روایت
کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه خود را بر سر بست و چادر عصمت بر سر کرد و روانه شد و گروهی از
خدمتکاران و زنان و خویشان خود چادر بر پایش می پیچید از حیا و رفتارش را از رفتار حضرت رسالت هیچ فرق نمیتوان کرد تا در مسجد بنزد ابوبکر لعین
آمد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و ناله دلسوزی کشید که خروش از مردم
برخاست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه و آغاز حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود بر حضرت
رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه حق تعالی روح مقدس او را قبض از روی رافت و رحمت و رغبت که دار راحت و آخرت را
برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات خدا بر
پدرم که پیغمبر خدا و امین است بر وحی او و برگزیده او است از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب فرمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان
خدا اهل امر و نهی خدایید و حاملان دین و وحی اویید که بر شما خوانده شده و شما را امین کرده است که [illegible] دین خدا [illegible] بدیگران رسانید و خود را [illegible]
و عهدی از او در میان شماست که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل قرآن را با بلیغ وجوه ذکر کرد و علل احکام

و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را با و امر کرده است یا نهی فرموده بدرستی که میترسند از خدا امر علما پس گفت
ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است و آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم در آن تجاوز از حد و عدول از حق نمینمایم پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول
من انفسکم یعنی بدرستی و بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما و حریص بود بر هدایت شما بمومنان رحیم و مهربان بود اگر نسبت او را
آورید پدر منست نه پدر شما و دختر او منم نه زنان شما و برادر پسر عم منست نه مردان شما و چه نیکو بزرگواریست که این نسبت مارا یاد آوردم پس رسالت خدا را بشارت میداد
و بنبوت خود را اظهار کرد اینده با ترسانیدن کافران طریقه معارضه سلوک داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت و تنهای ایشان را در هم شکست و سرهای پرکرده های
ایشان را به تیغ بیدریغ شکافت و راه حجت را بر ایشان بست و بحکمت و موعظه نیکو جمعیت ایشان را پریشان کرد و بتهای ایشان را نگونسار گردانید تا صبح صادق
دین از شب کفر و ضلالت ظلمت طلوع کرد اینده و چهره زیبای حق از پرده جهالت رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین و راه زنان دین لال گشتند
و اذل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و نفاق گشوده و کلمه اخلاص تمام دین اسلام عام گردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار گودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل
عالم بودید هر کس بر شما طمع و استیلا داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما میگذاشت و هلاک و استیصال شما آسان تر از آب و آتش می پنداشت و آب مرفوج بول [?]
و سرگین شتر را میخوردید و پوست بز را با برگ درخت را قوت خود میکردید و با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند پس
حق تعالی شما را ازین مهالک و مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه و آله نجات داد بعد از آنکه آزارها کشیده و ببلای کوچک و بزرگ مبتلا گردیده و بعد از آنکه گرفتاران و گرگان
و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شده هر بار که آتش حربی افروختند حق تعالی آتش ایشان را با آب لطف خود فرو نشاند و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد
یا فتنه عظیمی از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و او از جنگ رو نگردانید تا فرق جرات ایشان را پامال قدم شجاعت خود گردانید و
سرهای ایشان را در زیر قدم خود دید و آتش فتنه ایشان را با آب تیغ بیدریغ فرو نشانید و خود را بتعب می افکند در اعلای دین حق تعالی و اهتمام مینمود در امر خدا
و نزدیک بود برسول خدا و از آن جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود و دامن بر زده بود در طاعت خدا و خیر خواه خلق بود و خود را بمشقت می افکند
در تحصیل رضای خدا و درین احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه می نمودید و از
جنگ روی میدادید پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال پشت بدشمن داده میگریختید پس چون خدای تعالی از برای پیغمبر خانه پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را بآرامگاه
خود برگزید کانون [?] بر ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما آثار معصیت و نفاق و کهنه شد جامه دین و بسخن در آمد گمراهان که از ترس
دهان بسته بودند و پیدا شد کم نامی چند که از همه کس ذلیل بودند و شتر اهل باطل بصدا در آمد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از جایی که فرو برده بود بلند کرد و شما را بخود
و دید که همه استجابت او کردید و بچشم برخورت دنیا و خشید و گفت برخیزید یکبار بر خواستید و شما را بغضب آورد بر اهل حق دید که غضبناک شدید پس بر شتر دیگری داغ
گذاشتید که حق دیگری بنام خود کردید و حق دیگری بر آنجا نه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او بقبر نرسیده
بود به بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما [?] امور امت و چگونه بشما درست بشود ملت و شیطان
شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شما است و امور او ظاهر است و احکام او واضح و نشانهای او پیداست و امر و نواهی او لایح و هویداست انداختید
آنرا بر پشت سر خود آیا رغبت بقرآن ندارید یا حاکمی بغیر او میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که خلاف او باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند بغیر اسلام دینی را پس از آن
قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیانکاران است پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را بزور محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنها و پیدا کردید
شما و هر صدای گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار نور دین جلی را اطفا نمودید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پرده مکر و حیله چنان می باید که آثار دین را محو
کنید و آهسته آهسته میخواهید در دین الهی داری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید و کینهای رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و ما صبر
میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جمله آنها آنست که گمان میکنید که من از پدر میراث نمیبرم پس آیه را خواند
که مضمونش اینست که آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند بر من در میراث پدر خود و شما ساکت
کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدر میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترایی بر خدا بستی آیا عمداً ترک میکنید

عمل کردن

عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت می اندازید زیرا که میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث میبرد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رب هب لی
من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگار من ببخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است و اولو الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی اولایند ببعضی در کتاب خدا از بیگانها فاطمه آیات میراثی که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خوانده پس گفت
میگویید مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا
میگویید که من و پدرم از یک ملت نیستیم و باین سبب من از ایشان میراث نمیبرم و یا شما دانا ترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس حضرت فاطمه دید که از آن منافقان چیزی
بر نیامد خطاب کرد با بوبکر که بگیر فدک را بی معارضی و منازعی تا روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حسنات از تو سوال کنند پس نیکو حاکم کننده است خدا و طلب کننده حق
محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیان کار خواهید شد آیا فایده نخواهد بخشید و هر چیزی را قرارگاهی است بعد از این خواهید دانست که کیست آنکه میآید بسوی او
عذاب خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار نموده فرمود که ای گروه شجاعان که قوت را یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من
میکنید و این تغافل چیست که در ستمی که بر من میرود مینمایید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند چون زود راضی به بدعتها شدید
و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من در شما هست و اگر میگویید محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن
در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارهها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد و این عظیم ترمصیبتی می باشد اما این سبب نمیشود که شما از دین بر
گردید بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قیله آیا بستم میراث پدر را از من میگیرند و شما به بینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد
بسیار و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت میکنم و اجابت نمایید و ناله مرا بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید
بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقابلها کردید و در معرکها تعبها کشیدید و همراه که میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه
حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش در آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از
ایمان پس آیه را خواند که مضمونش اینست آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که شکستند عهد کردند و از دین بر گشتند و خواستند رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند
آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوار تر است که از آن بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان در آن منافقان اثری نکرد فرمود که می بینم بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی
را که احق است بخلافت شما دور کرده اید و از شدت برفاهیت مایل گردیده اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما کرده بودند بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که
در زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان و میدانستم عذر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن درد دل و المها در سینه جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت
را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عذاب آتش و جزای بدی بینید و جزای آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست آنها
ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آنکسم که انذار میکرد شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید ما هم ایم شما منتظر باشید انتظار میکشیم و از برای حق دولت باطل
ظاهر کرد پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو بمومنان مشفق و مهربان و کریم و رحیم و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و اگر نسبت میدهیم پدر ترا نیست مگر پدر تو
دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری او نمود در هر امری عظیم و دوست نمیدارد شما را مگر سعادتمندی و دشمن نمیدارد مگر
بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول خدا و برگزیدگان و راهنمایان ما بسوی خیر و سعادت و جنت و تویی برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران و راستگویی در
گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی منع ترا از حق خود نمیکرد بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکردم و آنچه کردم باذن او کردم و خدا را
گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار و نیست میراث ما مگر کتاب و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست و لی
امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان
کرده ام و درین امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر و تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود و انکار تو کسی نمیتواند
کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی
آیات و سور قرآنی مینمود و آیا با مکری که میکنید و افترا بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در حال او کردید در ایام حیات او و اینک خدا حاکم

عادلیست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای
شما امری را پس صبر جمیل خوبست نیکو و از خدا یاری میطلبیم بر آنچه وصف میکنیم پس ابوبکر گفت خدا و رسول خدا راست گفته اند و تو که دختر پیغمبر خدایی راست میگویی و تو معدن حکمت و موطن
هدایت و رحمت و رکن دینی و معدن حجتی و بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند و ایشان بگردن من انداخته اند خلافت
را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه بار دیگر مردم خطاب کرد و فرمود ای گروه مردم که بسوی باطل میشتابید
و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن و بر دلها قفلها زده شده است نه چنین است بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است و گوشهای شما و چشمهای
شما را گرفته و بد تاویلی کرده اید و بدترین امور را اشاره نموده اید و ضلالت را عوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بار سنگین و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت
در وقتی که پرده از پیش دیدها گشوده شود و عذابهای که ممکن نیست نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما آنچه گمان نداشته باشید و در آنوقت زیانکار میشوند اهل بطالت
و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت روی گردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمونش اینست که ای پدر بزرگوار بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار روی نمود
اگر تو میبودی آنها نمیبود و ما بی تو گلستانیم بی باران و بر و برگ ما پژمرده از باد سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما را از تغافل مخراش و اهل بیت پیغمبر را نزد
قربی و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را او چون رفتی و در خاک پنهان شدی رو ترش کردند بر ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند
در زمین را بر ما تنگ کردند و تو بودی چون ماه تابان و نور درخشان که باو روشنی می یافتیم و بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با آیات قرآن
و مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش ما را پیش از تو مرگ در می یافت و چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی و ما مبتلا شدیم ببلای
چند که اندوهناکی از خلایق مثل او بلا مبتلا نشده بود نه از عرب و نه از عجم پس حضرت علیها السلام بجانب خانه برگردید و حضرت امیرالمومنین انتظار معاودت او میکشید و چون
فاطمه بمنزل شریف قرار گرفت از روی شکایت خطابهای درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک
هلاک افکندی و مغلوب این نامردان گردیده این پسر ابوقحافه بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و بآواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند
و مهاجران خود را بر کنار کشیده اند و پا بر مردم دیده ها پوشانیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاری و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غضبناک برگشتم و تو خود را ذلیل کردی
در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر صبح و شام
و مثل اعتماد من مرد و بازوی من شکست شد و شکایت من بسوی پدر منست و مخاصمه من بسوی پروردگار منست خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه
شدیدتر است پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود ویل و عذاب بر تو نیست و بر دشمن تست صبر کن و از خشم خود فرو نشین ای دختر برگزیده عالمیان و ای
باقی مانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدور بود از طلب در آن تقصیر نکردم روزی ترا اولا در نزد خدا
ضامنست و آنکه کفیل او میشود مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند پس اجر از خدا طلب کن و صبر کن
حضرت فاطمه فرمود که خدا بس است مرا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مولف گوید در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چند
که ممکنست در خاطرها خطور کند و اگر کسی گوید که این معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیرالمومنین ترک خلافت برضای خود نکرده بود و بغصب فدک
راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت شده و غرض تهدید و تادیب دیگرانست و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شد در وقتی که بسوی قوم
برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند و انداختن الواح و سر و ریش هارون علیه السلام گرفتن و پیش کشیدن میدانست که هارون تقصیری ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت
عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام خواهد کرد که آیا تو گفتی که مرا و مادرم را خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این جهات
حضرت فاطمه و دعوای فدک و در جامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه از دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه اینها
حق مخصوص او نبود که از سر او بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلا و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله در این امر موجب تضییع حقوق آنها میشد
بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق اعدای دین مبین که مردم ایشان را
بشناسند و بتسویلات ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان بوده باشد چنانکه حضرت در آخر خطبه اشعار باین فرموده که با آنکه میدانستم

که شما یاری من نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کرده باشم پس مجملا منازعه حضرت امیرالمومنین با متغلبان در باب خلافت در مدت عمر شریف و تظلم و اظهار شکایت
چنانکه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بلکه اظهار ظلم و ارتداد آن جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود سیم بیان کفر ابوبکر و عمر و اذنابهای که در این واقعه
بایشان یار شده بچندین وجه اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیهما او را غاصب و خائن و ظالم و غاصب فدک و ظالم
میدانسته اند در این واقعه و آنها او نیز این بزرگوار را کاذب و مدعی حق و عاق امام میدانسته اند و یکی از این دو فرقه باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند
بطرق بسیار از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از طاعت سلطان
بدر رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابابکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت
میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابوبکر قایل باشد که سیده نسا عالمیان و کسی که خدا او را از رجس پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است
و هیچ ملحدی و زندیقی این قول را قایل نمیتواند شد دوم در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابو داود روایت کرده است که حضرت فاطمه از ابوبکر سوال کرد که قسمت کند از
برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا برو برگردانیده است از انفال پس ابوبکر گفت که رسول خدا گفت ما میراث نمیگذاریم و آنچه از ما میماند صدقه
است پس فاطمه علیها السلام در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی کرد و لاجرم فاطمه علیها السلام سوال میکرد
نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و
فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری این را ببعضی روایت کرده اند و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را از فاطمه
علیها السلام گرفت و او را جواب سخت گفت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت بخدا سوگند که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله نزد خدا
بر تو نفرین خواهم ابوبکر گفت والله که من از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او
نماز کرد و میان وفات او و وفات پدر بزرگوارش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام و احدی از بنی هاشم در حیات فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نکرد پس باید یا خلافت ابوبکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله کاذب باشد یا امیرالمومنین علیه السلام با وجود عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود باشد ایضا عداوت امیرالمومنین کفر و نفاق است
و کدام عداوت شدیدتر میباشد از آنچه در این واقعه و غیر او نسبت باو خطاب کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را علیها السلام
در باب فدک شنید بر سر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از ثابت روباهیست که گواهش دم او بود
و ملازم فتنهاست و میخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید بضعیفان و یاری میخواهد از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زناکاران بود و اگر
خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و حق دارترید و ریان نمیکنم با کسی که
مستحق آن شود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت و ابن ابی الحدید گفته است که من به نقیب استاد خود گفتم که ابوبکر این کنایه ها را با کی داشت نقیب گفت
کنایه نیست صریح است مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم این همه سخنان را با او داشت گفت بلی پادشاه بود هر چه میخواست میگفت و میکرد و چون دید که انصار
را از جا در آمدند ترسید که ایشان اعانت امیرالمومنین علیه السلام بکنند بتهدید ایشان را ساکت کرد پس از نقیب پرسیدم ام طحال کیست گفت ام طحال زنی زناکاری در جاهلیت و بزنای او مثل
میزدند مولف گوید ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی نسبت بسید اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضایل که دوست و دشمن
روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده نسا عالمیان این همه سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میبرد دوم آنکه تکذیب حضرت فاطمه
با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسولست چنانچه در فصل تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضا از طریق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرمود که فاطمه پاره
تن منست پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده باشد و مرا آزرده هر که او را آزار دهد چنانکه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت زیرا که اگر معصیت از آن جناب صادر شود
از برای او بلکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در معصیت موجب رضای خدا و رسول خواهد بود و اگر گویند مراد آنست که اگر آزار کردن او از روی ظلم و ستم
از برای حضرت رسول است و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسولست جواب گوییم تخصیص خلاف اصل است و حدیث عامست و ایضا اگر این مراد بود

فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و درین کلام مدحی و ترغیبی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است تفریع او
بر پاره تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز درین امر با او شریکند و ایضا احادیث در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم
کتاب خدا و اهل بیت من و اگر متابعت آنها کنید گمراه نمیشوید و در مشکوه و غیره از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن
سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت
ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد و از جمیع گناهان تولا و فعلا معصوم بوده باشد و مخالف
ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد سیم آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبر را میراث نمی باشد محض کذب و افترا بود بچندین جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است
و میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبریست جواب گوییم که این باطلست بچند وجه اول آنکه بحسب لغت شرع و عرف میراث مطلق که گویند متبادر میشود
میراث مال خصوصا آنکه در آیه قرآن است که مراد میراث مالست زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این
مشروط بیفایده است و ایضا خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم و از زکریا علیه السلام ترسیدن و مضایقه داشته باشد از آنکه خدای تعالی از اقارب
او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال حکمیست که داند که موی فسق و فساد ایشانست از جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمانست از داود
علیهما السلام بوجهی که مذکور شد و ایضا مخالف آیات میراثست چون نتواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب
فرایض این را ذکر کرده اند آورده اند آنکه ابوبکر شهادتی که بروایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است درین باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او می باشد
هر چه خواهد بهر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا
که میگفت هرگاه خدا به پیغمبر طعمه بدهد او از کسیست که قائم بامر خلافت باشد و بعد از آن دیگر آنکه از قراین و ظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کرداند که مردم میل
بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه خلافت با او نتوانند کرد و همین از برای تهمت کافیست و این اقوی است از جهتی که ابوبکر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بسبب تهمت
جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت اهل بیت معروف بودند و تهمت نیز در ایشان ظاهر بود و آنکه از اخبار سقیفه معلوم
است که حضرت امیرالمؤمنین این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول فرمود
که ما میراث نداریم و آنچه از ما می ماند صدقه است پس او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا
ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری مثل این نیز روایت کرده است و از ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین
سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه در سقیفه گذشت که حق از علی جدا نمیشود و با آیه تطهیر و اخبار الثقلین و سفینه و غیر آنها که درین نزدیکی گذشت
و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث را حجت قاطعه است بر بطلان او آنکه اگر حدیث حق بود بایست حضرت رسول این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید
تا دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر که وحی و معدن علوم او بود این حکم را اعلام نماید که او را دعوای ناحق میکند و هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که سیده نساء عالمیان این حکم را
از پدر خود نشنیده باشد و مع ذلک این قدر مبالغه و تظلم درین باب بکند و مجمع مهاجر و انصار بیاید و عتابها با امام مسلمانان بر غم خاص خشماکند و نسبت ظلم و جور بدهد و مردم
را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث او شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را لعنت کنند و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام
میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود
برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله تجویز چنین مسامحه و چاپلوسی در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود و پاره تن خود
مینماید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افتراست و ایضا از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت باین جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود
متعارف بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این معلوم است که ... میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند
و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا علیهم السلام و سیره ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده است که
چنین امری عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب انبیا و تواریخ ایشان مذکور نشده است و غیر ابوبکر بتنهایی یا دو سه نفر منافق دیگر برین امر غریب مطلع نشده و یکبار

درین امر دعوی از اصحاب سابق بر اعمی شده که باین تقریب در تواریخ امم سابق نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را علیهم السلام یا اسلحه فلان پیغمبر را الله فلان
بفلان کس داد ... آن فرزند که کتاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بر پیغمبر افترا کرده اند و فکری در ساختنش نکرده اند
و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است و او آنست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرد و گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و بعضی این قول
را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابوبکر به تنهایی باین حدیث عمل کرده اند اما روایت دیگر کرده اند که در زمان
عمر که حضرت علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث و او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند ششم از جمله
اموری که ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام او بود که منع کرد حق ذوی القربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی
الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرد و ابوبکر باو نداد و او
سهم ذوی القربی بود چنانکه در کتاب سقیفه از انس روایت است که فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدای تعالی حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را
و از برای ما در غنایم سهم ذوی القربی را اقرار کرده است در آیه خمس ابوبکر گفت این خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شماست فاطمه آیا ملک تو و اقربای تست گفت نه بلکه
بعضی را بر شما انفاق میکنیم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنیم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خداست اگر حضرت رسول بتو عهدی درین باب کرده است بگو
من تصدیق میکنیم و بتو و اهل تو میدهم فاطمه گفت درین باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که
توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت از این آیه نمی فهمم که همه را بشما بدهم و لیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما میدهم عمر نیز درین باب تصدیق او کرده و احادیث دیگر باین مضمون روایت
کرده است در جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که رسول خدا سهم ذوی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر منع کردند و همه را
بایشان نداد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس از برای محمد فرض کرد و ابوبکر ابا کرد از آنکه نصیب ایشان بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی
فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلام درین باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف
مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقارب و وصایا که تعادل در ذی القربی خود هست را شرط نکرده پس آنچه ابوبکر کرد مخالف آیه کریمه است و هر که
مخالف حکم قرآن کند بنص قرآن فاسق و کافر است و ظالم هفتم از جمله طعنهای که بر ابوبکر کرده اند درین واقعه آنست که زوجات رسول را ممکن ساخت از تصرف کردن در
حجرهای خود باتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض حکمیست که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجرها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش
اول منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرده و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواه نطلبید چنانکه از فاطمه علیها السلام گواه طلبید پس معلوم شد که او درین امر
غرضی بغیر اضرار اهل بیت علیهم السلام نداشت و سخن ظریفی ابن ابی الحدید درین مقام نقل کرده از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود از او پرسیدم که فاطمه در دعوای
خود صادق بود گفت بلی پس گفتم چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت از برای شوهرش میکرد
و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش خود حکم بصدق او کرده بود و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته اگر چه این کلام را بر سبیل تسوق و خوش طبعی گفت اما
راست گفت و سخن درین مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده ازین ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام طعن هشتم آنکه در جمیع کتب کلامی ... و
عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت بر منبر میگفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر
امری بود که بی تدبیر مشوره و رویت واقع شد خدا نگاهداشت مسلمانان را از شر او پس هر که دعوی کند بمثل او بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند
که کلامی واضح تر ازین نمیتوان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است ابوبکر اینقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است
تا حدی که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است او قابل خلافت نیست اگر گویند خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با وجود یکه او داشت
جواب گوییم که چون امر خلافت و سلطنت مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرات اعتراض بر او ن
ندارد و میترسید که بعد از آن خلافت با امیرالمؤمنین برسد این سخن را گفت که این راه را ببندد و تدبیر شورای شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است
که چون عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با حضرت علی علیه السلام بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه گفت که شنیده ام که

قایلی از شما میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد پس چه عذر در آن که خدا شر آن را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المومنین صلوات الله علیه السلام آن دو اعرابی تاب کرده و این که
زبانش جاری شد و مطلبش بیعت قتل آنحضرت بود و جابجا در شوری نیز کرد ملعون ششم آنست که چون خلافت مغصوب بر ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید پلید را فرستاد بقبیله بنی یربوع
که زکوة اموال ایشان را بسبب آنکه حضرت رسول مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة و گفت دست
نگه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش او بود که مالک از حضرت رسول سؤال کرد از حقیقت ایمان حضرت امیر در ضمن بیان اصول دین فرمود
که این وصی منست و اشاره بعلی بن ابی طالب علیه السلام نمود چون حضرت از دنیا رفت مالک از قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه ابوبکر را بر منبر پیغمبر دید پیش آمد و گفت کی ترا برین منبر بالا برد
و حال آنکه رسول صلی الله علیه و آله علی را وصی خود کرد دانسته و امر کرد مرا بموالات او ابوبکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کشیدند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را
فرستاد و گفت دانستی که چه گفت و من ازین ترسیدم از آنکه در کار ما رخنه بیندازند که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس خالد رفت و مالک را کشت و در همان شب با زوجه او جماع کرد و
ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد آثار
عذر از خالد ظاهر شد و ایشان را احتیاط نموده اسلحه بر خود بستند اصحاب گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید ایشان گفتند شما اسلحه بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را
دور کردند ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را بستند و بنزد خالد آوردند ابو قتاده که با او در لشکر بود بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند و شما ایشان را امان
دادید خالد التفاتی بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرده در میان لشکر خود قسمت نمود
و زن مالک را بجهت خود نگاه داشت و در همان شب با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند خورد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد بسوی ابوبکر برگشت و قصه را
با ابوبکر نقل کرد ابوبکر گفت قصاص بر خالد واجب شده است و چون خالد برگشت و داخل مسجد شد با هیأت اهل عرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخاست و تیرها
از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشته و با زنش زنا کرده و الله ترا سنگسار خواهم کرد خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابوبکر
در حکم با عمر شریک است چون خالد نزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه گفت ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و رفت و جمعی از
عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد و عمر آن را قصاص ها
کرد ابوبکر گفت ما مصاحب خود را از برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است که گفت خالد شمشیری است من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر دشمنان
کشیده است عمر سوگند خورد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا کرده بود وقف نکرده ضبط نمود تا وقتی که خود خلیفه شد پس حصه
خود در او بر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان که در پیش حرم باقی مانده بود همه را گرفت و بمردمان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثری زنان
و دختران حامله بودند و چون خالد از وعده کشتن عمر ترسان و همیشه گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالک سید قوم سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه
گذشت پس عمر از آن راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت وفا بوعده کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه مصاحب رسول الله کرده
نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت پیغمبر افتاد صدا بگریه و افغان بلند کرد
و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستید صلوات خدا بر تو و اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کردند مانند کافران ترک و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر از آنکه
تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود کاشته ایم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند و تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم
خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة ندادید گفت اگر راست گویید مردان ما نداده اند
گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند آن را جهت خود بگیرند گفت و الله مرا مالک نمیتوانند شد و کسی نیست شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد که در هنگام ولادت من چه سخن
گذشته است درین وقت حضرت امیر المومنین علیه السلام حاضر شد فرمود که من خبر دهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک رسید گفت خداوندا وضع این حمل را بر من آسان گردان و فرزند
اگر خواهی بگذار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و با مادر خود گفتی چرا بهلاک من راضی بودی زود باشد که سید اولاد آدم
مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان شنید فرمود که این گفتگو را بر پاره مس نقش کردند و در زمین دفن کردند و در وقتی که ترا اسیر میکردند تمام اهتمام
تو آن بود که آن لوح [illegible] ضبط نمایی تا آنکه او را برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن بمبالغه عثمان و دیگران آن لوح را گشودند همان عبارت بود که فرموده بود منقوش دیدند

پس حضرت امیر بجانب اسما بنت عمیس فرستاد و با برادرش آمد و او را آنحضرت تزویج کرد و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را او بود که عاشق
زن او شده بود چنانچه مولف روضة الاحباب نقل کرده که چون مالک را آوردند که بکشند زنش ام تمیم که دختر منهال بود و مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی
او افکند مالک گفت دور شو که من کشته نشدم مگر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتلوا این مضمون را روایت کرده اند که چون بعضی از اخبار مخالف
و موالف را در این واقعه شنیدی و دانستی که ابوبکر در این واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر با او شریک بود اول آنکه بیگناه و تقصیری لشکر بر سر قبیله از مسلمانان فرستاد
و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که از برای این عمل شنیع میگویند که بسبب منع زکوة مرتد شدند جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که
ایشان اقامت نماز نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول فرمود که هر که شهادتین بگوید و نماز کند مسلمانست و منع زکوة نکردند و گفتند که زکوة را به ابوبکر نمیدهیم
بلکه بوصی پیغمبر میدهیم بلکه در تاریخ طبری روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام
منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آمد و ایشان را گرفت بعذری و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه بجمل
دین قایل باشند کافر نیستند و بعضی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است
که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا نکنند و باید که امام مرد ناصحی را بفرستد که از ایشان سوال کند علت بغی ایشان را و اگر علت ایشان ظلمی باشد که بر ایشان واقع
شده باشد ازاله آن از ایشان بکنند و اگر شبهه داشته باشند دفع شبهه ایشان بکنند و هیچ از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت بکنند و اگر امتناع کنند اعلام کنند ایشان را که با شما قتال
خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده که خالد یکی از اینها را در باب ایشان بعمل آورده باشد و از آن جماعت بغیر انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشده و اگر محض عصبیت نبود چرا ابوبکر و
دیگران باخبار متواتره نقض عهد خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و غصب حق امیر المومنین علیه السلام و سید اوصیا و در شهادت آلهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت
و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین
و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال اینکه بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت
فرض و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره بمحض آنکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول امر نکرده زکوة باو بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با او اعمال قبیحه
هیچ یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست آن را مدح کنند و سیف الله بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بیصورتست عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای
گفتگو خالد بحضرت رسول نام برد مالک گفت صاحب شما چنین گوید خالد گفت حضرت صاحب ما است صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرده و او را کشت و بطلان
این توجیه از وجه اول ظاهر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر این واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید و ابوبکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص
میکرد میبایست بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد او نیست و برای دفع حد و شبهه کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد پس قبیله چه گناه داشتند
زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند که همه را مثل کفار اسیر کردند و به بندگی
بمردم دادند تا بهر چون تزویج و نکاح با زنان و دختران ایشان جایز است و اولاد ایشان بهم رسید دویم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع همه اینها
مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت بودند پس ابوبکر که این جماعت مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و همچنین
اهل اسلام و سبب چه چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر این جماعت همه مرتد و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که
این عدد کثیر که از زنان و دختران و مردان و پسران که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد
بر مسلمین ظلم نموده مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده و فاسق و کافر خواهد بود پس این کفر و ظلم و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم آید خلافتش باطل گردد
و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل میشود باجماع مرکب سیوم آنکه ابوبکر حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد
زنا که خالد با زن مالک کرده بود اقامت ننمود دیگر آنکه سر مقتولین را خون ایشان باطل کرد و قصاص و دیت ایشان را معطل نمود و در این کارها عمر هم با او شریک بود و
تضییع قصاص خالد عمر شریک غالبست یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف کرد دویم بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل مالک
قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که عمر درین باب نمود از راه دین داری نبود بلکه برای او بود که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بودند [illegible]

را در باب ظلم حضرت فاطمه علیها السلام و سایر اهل بیت بکار برده و از جمله غرایب آنست که ملا علی قوشچی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است زن مالک مطلقه بود و عده اش
منقضی شده بود و این هرزه و افترا را بغیر از او هیچکس نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین میبود بایستی که در وقتی که عمر او را تهدید بسیار میکرد این عذر را بگوید
طعن هفتم آنست که در اخبار سقیفه بلکه متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب
سمعانی در فضایل ابوعبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت و بیعت
من بردارید که من بهتر از شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست و امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرموده که چه بسیار عجب بود از ابوبکر که در حال
حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن خلافت را برای دیگری عقد کرده برده است و دیگر گفت من والی شما شدم و بهتر از شما نیستم و اگر راست بروم مرا
متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من و در وقتی که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا ما شر نکنم در موهای
شما و در پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را از خود افضل میدانسته و امامت مفضول قبیح است و ایضا اتفاقی
است که عقل و عدالت هردو در امامت شرط است و اگر این شیطان که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و حصر وقوع میشد پس شرط اول که عقلیست مفقود بوده و اگر
بیرون نمیبرد و ضبط خود نمیتوانست کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضا اقاله امام یا جایز است یا جایز نیست پس ابوبکر اگر جایز است عثمان با وجود
اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت ولکن نیستم پیراهنی که خدا بمن پوشیده است و حال آنکه بی خلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد
که برای عثمان اینها همه بهتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می آید و هرکه اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال انکار میداند حیل و فریبش که اینها همه مکر
و حیله و مواطئه بایکدیگر بوده تا مردم را در این باطل محکم تر کنند چنانچه این فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است بر این طعن هشتم آنست که جاهل بود با کثر احکام دین و تفاسیر الفاظ
قرآن که اکثر صحابه میدانستند و در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتملست بر چندین طعن و ما در این رساله چند موضع ذکر میکنیم اول کلاله را که اولاد و اب و ام اند که برادران
پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشد موافق روایات اهل بیت علیهم السلام چنانچه از آیات بوده پس معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند ما عدای والد و والده
است و از ابوبکر پرسیدند ندانست و بعد از آن چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برأی خود میگویم اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست
و خدا از آن بریست کلاله ما سوی والد و والده است بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکنست که مرادش از شیطان ثانی باشد
و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هرکه در قرآن برای خود سخنی گوید جای او در آتش
مهیا دانند و بروایت دیگر اگر صواب بسیار است کرده اند که هرکه در قرآن برای خود سخن کند جای او در آتش گوید خطا کرده است و بروایت دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی را
که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را برهم زدند و هرگاه برأی خود گویند در کتاب آنچه اختلاف هم میرسد چون رایها مختلف است
و حکم خدا اختلاف ندارد همه باهم موافق است و هرچه میدانید بگویید و هرچه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید و این ندانستن بر رسید نیست اینهمه روایت نیست و فخر رازی که گفته است
که کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون آنرا تفسیر زند گفت کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم عجب است از
کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رأی خود برگردد اگر قول اول باطل پسندیده بوده وای بر آن که از برای رعایت
ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد و دیگر روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد ما از دنیا
و هرچه در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه برأی خود و خواهش نفس خود میگفته اند چه سندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر شک داشته
است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطل و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده و دلیل جهل ابوبکر و همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند
و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند و در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع
است مثل حدیث میراث انبیاء و اشباه او و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است دوم آنکه اب یعنی گیاه و مرغابی چیست و هر عربی میدانند و او
ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا برمیدارد و کدام آسمان بر سر من سایه می افکند و اگر بگویم در کتاب خدا سخنی
سیم آنکه دزد را بعوض دست راست او دست چپ او را برید و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانان است چهارم آنکه

زنی میراث

زنی میراث فرزند زاده خود خواست گفت در کلام خدا و رسول از برای جده نصیبی نیافتم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا جده را ثلث و ثلث حکم کرده
پنجم آنکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرد با آتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند که در میان آتش شهادتین بآواز بلند میگفت با وصف قبول توبه نکردن و بآتش عذاب کردن
هردو بدعتست در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق قبول نیست
بیوجه است زیرا که در روایات از و غیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زنده سوختن او نمیشود و در روایات نهی از تعذیب بنار بطرق عامه از روات
صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهریره و ابن عباس روایت کرده است طعن نهم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و وبالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود
از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست خواست و بال شنایع اعمال عمر را نیز با او ضم کند و ایضا خواست که وفا کند با و عهدی که با عمر کرده بود و باز میدانست
که بغیر عمر کسی مانع عود حق با امیرالمؤمنین علیه السلام نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن
ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان
نوشت بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را و چون ابوبکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابوبکر الله اکبر گفت ترسیدی که اگر من در این غش بمیرم مردم خلاف کنند در باب
خلافت عمر عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا ترا جزای خیر دهاد از اسلام و اهل اسلام پس عهدنامه را تمام کرد و امر کرد که آنرا بر مردم بخوانند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل
و گفت بترس از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را برایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرد اول آنکه
او را چه نسبت بود که امام و خلیفه تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد و باعتقاد ایشان خلیفه تعیین کرد و تا حضرت رسول بنص قرآن واجب است دوم آنکه گفت عمر بهترین امتست
با آنکه حضرت علی علیه السلام در میان امت بود و باحادیث متواتره او بهترین امت بود چنانکه گذشت و خود گفت لست بخیرکم و علی فیکم سیم آنکه عثمان را چه نسبت بود که
بی رخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امری عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل قتال بی باک کند بایست که او را منع و زجر کند که چرا چنین کرده چه جای آنکه آنرا تحسین و دعای او از جانب اسلام
و اهل اسلام باو بدهد و رسول خدا را او رفیقه چندین او را انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمیگفت و این جاهلان بی باک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند
که چنین امری عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود
و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل از این اطوار متناقضه و اقوال متباینه میابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه ملعونه و محروم کردن اهل بیت رسالت
از خلافت بوده و افعال و اقوال که خاصه و عامه نقل کرده اند که در اینحال از او ظاهر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر
آنها ندارد [illegible] که خلیفه دوم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب او منبع فتن و معدن این باب
از آنست که در کتب مبسوط احصا توان کرد و کثیف این رساله او در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر شعبه از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی
در این رساله ایراد مینماییم طعن اول در بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه او و این طعن مشتملست بر چندین طعن و غزالی و محمد شهرستانی و غیر از علمای عامه تصریح
کرده اند که اول فتنه و خلافی که در اسلام بهم رسید و سببش عمر بود و محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی
بسجده آدم و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواتراتست که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار او نکرده و بخاری با آن تعصب در
هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست
که آب دیده اش سنگ ریزه ها را تر کرد و بروایت مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای روش جاری گشت گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید وجع و آزار رسول صلی الله علیه و آله
پس گفت بیاورید و بروایت دیگر گفت کتف و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی
این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر در دو جای بخاری درد بر او غالب شده و نزد ما کتاب خداست پس بس است ما را
ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع شد و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند شد و بعضی گفتند گفته رسول خداست و حاضر کنید دوات و قلم را
و بعضی گفتند گفته عمر است و قلم و دوات نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید و بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت
و تمام مصیبت در وقتی که مانع و حایل شدند میان رسول خدا و نوشتن او نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف صداها بلند کردند و در جامع الاصول نیز این حدیث را از

نحو زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشان است در کتاب شفا از ابن عباس و ... روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست
که اوی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله درین حال تنگ و وقت قلیلی بر کتفی بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود پس باید امری جملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت
و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسایل دین و خطا بر آن روا نباشد و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را
چنانچه نازل شده لفظ و معنی را برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانکه در حدیث ثقلین فرموده که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما
میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که آنها را با وجود اهتمام تمام قبول نمیشنوند خواهند انگاشت خواست تاکید حجت درین وقت بنویسد و
نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد عمر این معنی را یافت و منافق او و تمهید بود که او با منافقان دیگر درین باب کرده بود و این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت
غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که او بیحیا در حیات آنحضرت انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر درین اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود
آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اهتمام و حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون
مشاهده آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی بیابند و اسلام
بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را باین سبب از مقاتله و امر بصبر نمود با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که
مناسب آن وقت و آن حالت است تعیین وصی و وصیت باحوال باز ماندگان است و جمیع امت باز ماندگان آنحضرت بودند و چون نتوانند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد
و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود از رسول خدا روایت کردهاند که گاه است زنی یا
مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مردن تقصیری در وصیت میکند آتش برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کردهاند که آدمی
نباید یک شب یا دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و موید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در
راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود من نزد او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عم تو علی علیه السلام سوال
کردم از آنکه با من بیا قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک مییابم تو چه گمان داری در غضب و خشم او از چه جهت است گفتم تو هم میدانی گفت گمان میکنم که غضب
او برای فوت خلافت است از او گفتم چنین است و چنین میداند که رسول خدا خلافت را برای او میخواست عمر گفت هر گاه خدا نخواست که باو برسد پیغمبر چه فایده کرد
رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آنرا خواست بکرد پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر
چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود نام او را برای خلافت ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر اسلام پراکنده شود پس رسول
خدا دانست آنچه در نفس من بود و ساکت شد آنچه خدا مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او یک صاع
خرما بر روی حصیر ریخته بودند میخورد مرا تکلیف کرد یکدانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آب در پیش او بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت
از کجا می آیی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پس عمت را بر چه حال گذاشتی گمان بردم که عبدالله بن جعفر را میگوید گفتم با همسالان خود بازی میکند گفت آنرا نمیگویم بزرگ شما اهل بیت
را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبدالله سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی آیا گمان میکند که رسول خدا نص
بر خلافت او کرده است گفتم بلی زیاده برین هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوا میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی سخن چند صادر میشد اثبات
حجت نمیکرد و قطع عذری نمی نمود و گاهی از جهت محبت که باو داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او بکند در مرض موت خواست که تصریح بنام او بکند و من منع کردم آنرا
از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام نه بحق خانه کعبه قسم هرگز قریش بر آن اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست
که من فهم کردم آنچه در خاطر داشت پس ساکت شد و تصریح بنام او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود انتهی روایات ابن ابی الحدید و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر
رسول خدا تعیین حضرت امیر را علیه السلام میخواسته و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در راه ابطال او بوده و معلوم شد که خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته است بصلاح
امت آنکه گفته است عرب بر او خواهند شورید و مریدان او این را از کرامات او حساب کرده اند بسوی تدبیرات او که بعد از فوت حضرت گذاشت که حق امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه السلام بکرد و موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت مردم را در عرض مدت بر نجیال با آنکه روسا و بزرگان را اموال بسیار بدهند و ضعفا در زیر دست ایشان

دلیل گردانند و هر چه مصلحت دنیای ادانی دانند بکنند و دست از حکم خدا بر دارند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت خواست که موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل نماید و قسمت
بالسویه بکند و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند و مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره بر پا شد و معاویه را در اینکه در شام تعیین کرده بود او مهید کرد که اگر حق بحضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول
بود خون شهدای تمام در گردن او است و چون بر کیفیت این قصه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم مقدمه از آن کفر و نفاق و خطای او که از این جهت
لازم می آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول داده و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش غلطی و خطایی و خلافی واقعی صادر شده نه عمدا
و نه سهوا و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم
تصریح باین نموده اند حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی از جانب
خدا باو رسیده است دویم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیایی است که دلیل کفر و نفاق است زیرا که ... هذیان میگوید ... هذیان میگویند باو
شده است ادراکه هذیان میگوید هر کس که اندک حیایی و ادبی داشته باشد نسبت با دنی کسی چنین سخن نمیگوید چه جای خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن همه جا با القاب شریفه نام مبارک
آنحضرت را برده یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده و لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن حضرت در میان خود مثل
خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی و فرموده که صدای خود را بلند تر از صدای او نکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروایی و عدم محبت او
نسبت باو حضرت میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه است بر پا کند بلکه
دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در این حال فرصت بدست او افتاده و آنچه خواهد بکند و آنکه نافرمانی در حکم آنحضرت کرده که در چندین جا فرموده اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما
پس بگیرید آنرا و قبول کنید آنرا و آنچه نهی کند شما را از آن پس ترک کنید و باز فرموده است ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
من امرهم یعنی هیچ مرد مومن و زن مومنه را نمیرسد هر گاه خدا و رسول او حکم کند در امری اینکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کار خود و در هیچ جا تفریق نموده در
میان صحت و بیماری آنحضرت یا آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در ایام مرض اطاعت او نکنید و حرف آنرا مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه
خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند ... در روایت ابن ابی الحدید گذشت که عمر خود اعتراف نمود که حضرت پیغمبر در آن وقت خواست تصریح بنام علی
کند من مانع شدم و این عین مشاقه و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا آخر یعنی هر که مشاقه و معارضه کند
با رسول خدا بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مومنان را که اطاعت رسول است او را بگردانیم بآنچه او اختیار کرده و آخر بجهنم در آوریم و بد جاییست جهنم برای ایشان
آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب آورد بجدی که با آن وسعت خلقی که حق تعالی آنرا بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته روا داشت که ایشان را براند و اعراض فرمود و ایشان را
از پیش خود براند و دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که
آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذاب دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا
یعنی بدرستی آنها که ایذا میکنند خدا و رسول را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده ... آنکه در قول او حسبنا
کتاب الله چندین خطا کرده اول اظهار جهل حضرت رسالت یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرد و اگر میدانست و باز
خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دویم آنکه استنباط احکام را از آن کردن با نص آیه ... معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود
در غایت اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده حتی گفته اند محکم ترین آیات کریمه آیه وضو است و قریب بصد تشابه در آن هست و در قرآن مجید ناسخ
و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها است پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود خود در جایی
... و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها و در پس پردهها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی
بود حضرت کتاب را مقرون باهل بیت نمیکرد چنانکه گذشت و در حدیث ثقلین و نمی فرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافی

کتاب به تنهایی دلهذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده کلام ناطق و قطب یحیی شیرازی که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب خود که راه بی رهنما
نمیتوان رفت و گفتن بکه چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان است مرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید که چون کتب طب هست که نوشته اند مارا با طبا احتیاج نماند
که چه این سخن خطاست برای اینکه نه هر کس راه فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن میتواند کرد و مراجعت باهل بیت استنباط باید کرد وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى
أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ کتاب حقیقی صدور اهل بیت است بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ بطون دفاتر چنانکه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت انتهی کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اقبح روایات برامام جاهل باطل
کرده است [illegible] اینکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع [illegible] در روز سقیفه که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق
دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و در میان ایشان عذری که میگویند برای ایشان آنست که از عدو و فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی
بود فتنه نخواهد شدن دوم آنست که وقتی که حضرت صلی الله علیه و آله میخواهد بنصب خلیفه کند آنرا نسبت بهذیان میدهند و خود تعیین خلیفه ناحق میکنند میدهند و صلاح امت در فرو است
و اینها وقتی که ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام عمر شوم را ببرد بیهوش گردید و بی شعور شد عثمان از پیش تمام عمر را نوشت و بعد از آن بشعور آمد
داور دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه از جهات شتی با او اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله در اینجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد و این را نیز نگفت پس
عاقل خبیر از این احوال و احوال مخلوط علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال مناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود و این اول قاروره بود
که در اسلام شکست او شقی و پیوسته در مواطن متعدده معارضات کرد و ردافی کرده و گفته آنحضرت نبود چنانچه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان
روایت کرده اند که چون نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر کس از مسلمانان بسوی مشرکان برود پس ندهند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیاید بایشان پس دهند عمر در غضب شد
نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدایی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و آنها کافر حضرت گفت بلی گفت چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا باو امر کرده
است میکنم و خدا امر ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم امسال و خواهد شد بعد از این
و عمر غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد و ابوبکر او را منع کرد و چون روز فتح مکه شد رسول خدا کلید کعبه را
گرفت حضرت فرمود که عمر را طلبید چون آمد حضرت فرمود این است آنچه خدا مرا وعده داده و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی که مسلمان شده ام شک در
پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى
يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی پس نه چنین است بپروردگار تو قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در
میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی در آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مومن نبود با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد
و اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت او را دل تنگ شده بود و آنرا شک کننده میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنحضرت را رنجانیده بود که در خاطر داشت
و در صدد اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در وقت فتح او را طلبید که آنچه میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است که ابن ابی الحدید
نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من در عقب حضرت رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم و حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود این دو نعلین
را ببر و هر که را در بیرون ببینی که شهادت دهد لا اله الا الله و در دل خود یقین او داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود و گفت
این نعلینها چیست گفتم نعلینهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده که هر که را ببینم او بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره برگشتم
بخدمت حضرت میگریستم و میگریستم و عمر از پی من می آمد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی گفت پدر و مادرم
فدای تو باد آیا تو نعلینهای خود را با ابوهریره داده که او بشارت را به هر که گفت بلی عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد بر آن خواهند کرد و بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود بگذار اعمال
خیر بکنند اگر آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر هر عاقلی مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بیحیایی و بی ادبی عمر میکند
در رد قول حضرت رسول کرد و او عین شرکت و ابوهریره بی گناه را زد و لعنت رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در آنوقت ترک اظهار این سخن فرموده باشد
مصلحت ترک معارضه و بیحیایی آن ملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسرش آمد بنزد رسول خدا و سوال کرد که حضرت پیراهن

خود را شفقت فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت با و عطا کرد و بار دیگر التماس کرد که حضرت بر آن نماز کند از حضرت برخاست که برو نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید
و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر آن نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود که خدا مخیر کرده مرا و فرموده
اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً اگر بدانم زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد عمر گفت آن منافق است پس حضرت بر آن
نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس گفت من تعجب کردم بر جرأتی که بر حضرت رسول کردم و در روایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات
شیعه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تالیف قلب پسرش عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا ترا نهی کرده است از آنکه بر قبر او بایستی
حضرت جواب نگفت دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و بسوزان آنرا باتش جهنم
حضرت صادق علیه السلام فرمود که آن ملعون مصلحت آنحضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بیحیایی
و بی ادبی در این مقدمه از آن ملعون ظهور آمده و نسبت با دنی کسی جرأتی روا نیست که جامه اش را بگیر یا اش را از غضب بگیرد و بکشد و شک نیست که این محض ایذا و اهانت
و استخفاف بآنحضرت و احترامش بر همه عالمیان واجب است و جزو اسلام است و ابطال انکار قول و فعل آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح
بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه را بزنی داده و در فلان باغستان
است حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد نامه را از او گرفته آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مومنان کرده است بگذار تا گردنش را بزنم
حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من آنرا از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم
نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید بگوئید نسبت باو مگر خیر بار دیگر عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود که
که از اهل بدر است شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب گردانیدم و این حدیث اگر چه مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفین
میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر آنرا قبول فرموده باشد که بگوئید از برای او مگر خیر بار دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده کردن قتل
او رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آنحضرت و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند
از ابوسعید خدری که گفت ابوبکر آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود برو او را بکش
ابوبکر آمد چون آنرا در نماز دید نخواست آنرا بکشد برگشت پس حضرت بعمر گفت برو او را بکش آنمرد رفت چون او را در نماز دید برگشت پس حضرت علی علیه السلام را گفت
تو برو و او را بکش چون حضرت امیر علیه السلام رفت آنرا ندید رفته بود پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجر گردنشان نمیگذرد و از دین
بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از آن هرگز بدین برنخواهند گشت و ابن حجر گفته که شاهد حقیقت این حدیث است حدیث جابر است و رجال آنهم
ثقه است و در روایات ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر آنمرد کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد و فرمود
که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را ابو حافظ ابونعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای
بسیار روایت کرده اند با این نحو که صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت پیغمبر نمیشناخت و ابوبکر را دادند او را بقتل او امر کرد و بهمان روش روایت کرده اند و در
آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلافی بهم نمیرسید پس معلوم شد که کشتن ابوبکر او را لغو صحیح بود برای امر رسول خدا و نماز کردن او عذری نبود
زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف کردند بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه او را وصف بصلوة و خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود
و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز گفت و حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد او نیز مخالفت او کرد و بهمین عذر ناموجه را گفت و معلوم شد که مخالفت
ایشان در این امر باعث حدوث فتنه ها شد تا روز قیامت بجای آنکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که
این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از ایشان صادر شده و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه گفته یک خطا دو
خطا یا سه خطا ای مادر بخطا اینقدر خطا طعن دویم آنکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع او مخفی نمیتواند بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات
حضرت صلی الله علیه و آله معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر نه اگر در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است برخواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو دادند

تا آنکه ابوبکر حاضر شد گفت آیا نشنیده‌ای این آیه را «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» و این آیه را که «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ
أَعْقَابِكُمْ» یعنی نیست محمد مگر رسولی که پیش از آن رسولان گذشته‌اند پس اگر بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون این آیات را
شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایت و صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغه روایت کرده‌اند و کسی انکار این واقعه نکرده است
در حالی از دو صورت نیست یا آنکه جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر فرموده که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی مؤمنین است
بعد از من و فرمود که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفته که رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقت
که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضا از کجا بر او معلوم شد که دستهای مردم را فراهم برید و شناعت این واقعه زیاده از آنست که بیان باید کرد یا از خبث حیله و مکر بود که
مبادا تا آمدن ابوبکر با حضرت امیر علیه السلام بیعت کنند و تمهیدات ایشان باطل شود و این سخن را در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل
در بحار ایراد نموده‌ایم طعن [illegible] آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را با آنکه حضرت رسول آنها را امر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان
حضرت رسول مقرر شد و خلافی که ذکر کرده‌اند که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده‌اند بر آنکه حکمش باقیست و منسوخ نشده است و حکم متعه نازل شد این آیه
«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» بنا بر آنکه واضح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته که اتفاق کرده‌اند امت بر آنکه متعه مباح بود در اسلام و گفته است که روایت
کرده‌اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان پس شکایت کردند اصحاب از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری
و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده و از ابی نضره روایت کرده است
که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله زبیر منع میکرد مردم را از آن و من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد
گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانکه خدا شما را امر کرده است و نکاح
زنان را دایم قرار دهید و اگر بیاورند بنزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را بسنگ رجم خواهم کرد و خاصه و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
روایت کرده‌اند که اگر نه او بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکردند مگر اندکی از مردم و فخر رازی در تفسیر نیز این روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است
که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آن را نسخ کند و امر کرد ما را رسول خدا و متعه کردیم و مرد و ما را از آن نهی نکرد و بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست
کرد و حج تمتع اجماعی مسلمانانست که مشروعست و حکمش باقیست و علمای عامه خلافی که کرده‌اند اینست که آیا او بهترین انواع حج است یا نه «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ» دلیل
آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر ایشان و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده‌اند از جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده‌اند
که چون حضرت رسول متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون در یمن بود حضرت با او گفت
که از آن راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می‌بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر با خود آورده بود و حضرت امیر را شریک در هدی خود گردانید و این یکی از
مناقب مختصه آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و چون از سعی فارغ شدند حضرت رسول بر مروه ایستاده فرمود که اکنون جبرئیل آمد
که حق تعالی امر نموده [illegible] حج تمتع خواهد فرمود هرکه هدی با خود نیاورده است پس هرکه هدی با خود نیاورده است باید که نیت بعمره و محل شود پس سراقه بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص
این سالست یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرده فرمود داخل شده عمره و حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر
احرام خود را تابع احرام رسول صلی الله علیه و آله کرده بود فرمود تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود [illegible] حضرت امیر باقی
[illegible] و بخاری و مسلم از مروان الحکم روایت کرده‌اند که در عسفان نزاع شد میان حضرت علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا
بلند کرد بتلبیه عمره و گفت «لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ» عثمان گفت من نهی میکنم مردم را از حج تمتع و تو [illegible] مخالفت من میکنی حضرت امیر فرمود من دست از سنت حضرت رسول برنمیدارم
بگفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت است که عمران بن حصین گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا باو منتفع گرداند بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد و طایفه
از اهل خود را در عشر ذی الحجه آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی نکرد تا از دنیا رفت و بعد از آن مردی از برای خود آنچه خواست گفت و بر این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت
کرده است [illegible] جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهای ایشان ذکر کرده‌ایم و خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده‌اند که عمر بر منبر بآواز بلند گفت

«مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ» یعنی دو متعه بود در عهد رسول الله و من حرام میکنم
بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع هرکه اندک بهره از شعور دارد میداند که این عبارت صریحست در شقاق و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخلست
در تحت آیه «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ» تا آخر آیه که ترجمه گذشت و ایضا حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده است که هرکه حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان
کافرانند و بعضی از عامه نقل کرده‌اند که مردی متعه کرد و از او پرسیدند که حلال متعه از کجا دانستی و از که فرا گرفتی گفت از عمر گفتند که عمر نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از
برای آنکه خود بر منبر میگفت که دو متعه در عهد رسول الله بودند من این را [illegible] روایت او را قبول کردم که گفت در عهد رسول بود و قبول نمیکنم رای او را که پیش از خود اختیار کرده [illegible] است که
چون مغیره بن شعبه که از جمله منافقین بود و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام بود چنانکه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه و آنکه با یکدیگر
متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود که پیوسته بر منابر سب آنحضرت کرد چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادیان ما گفته‌اند [illegible]
که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبر لعن حضرت علی علیه السلام میکرد
تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج میگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت حق تعالی صرف میکرد و چنین کسی را دوست
داریم و او فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده در آنکه مغیره سب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر منابر میکرد و مردم را بر این امر میفرمود و مجملی اعتراف کرده است
ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست و دشمن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل قصه طولی دارد و مجملی از آن در اینجا ذکر
میکنیم و او چنانست که چون عمر مغیره را با فضایل را والی بصره کرد و در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره بر آن
مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میانه فاصله بود و ایشان در دو غرفه مقابل بودند
و هر یک از غرفه‌ها روزنه داشت بسوی یکدیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود و با جمعی صحبت میداشت تا که بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست
در را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد آن را نیز مفتوح نموده و مغیره در میان پاهای زنی نشسته پس ابوبکره با آن جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه
باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم است [illegible] گفتند ما رانهای او را دیدیم اما رو را ندیدیم و ایشان صبر کردند [illegible] مشاهده کنند تا فارغ شد چون رو به [illegible]
شناختند که ام جمیل است و در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد که باتفاق منافقان مثل خود نماز جماعت کند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغی چند
در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید ابوموسی اشعری که دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام بود والی بصره کرد و گواهان را با مغیره بمدینه طلبید و ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج
اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید اول ابوبکره پیش آمد پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان
رانهای ام جمیل گفت بلی گویا می‌بینم اثر آنکه در رانهای او بود و مغیره گفت نظر لطیف دقیقی کرده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب او عمر گفت والله تا شهادت
ندهی که مانند میل در سرمه‌دان دیده که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت بلی والله شهادت میدهم در آنوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته‌اند عمر این را گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید او گفت گواهی میدهم مثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه‌دان
فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم [illegible] پس [illegible] اثر عظیم در عمر ظاهر شد و حضرت علی علیه السلام گفت نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود
او همچنین شهادت داد علی گفت با عمر که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر بحالی متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست
و نزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه
سخن بگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجر و انصار حاضر شدند چون زیاد از در پیدا شد گفت من مردی را می‌بینم که هرگز خدا خوار نخواهد
کرد بر زبان مردی از مهاجران این عبارت تعلیم او کرده بود که شهادت را اتمام نکند چون نزدیک رسید دید عمر جوان مغرور است دستها را حرکت میدهد [illegible]
[illegible] تهدیدی باید کرد و مهابت عمر با وجود [illegible] گفت چه گواهی نزد تو هست [illegible] عقاب [illegible]
است و عبدالکریم راوی حدیث گفت که چون ابوعثمان نقل این روایت عمر میکرد خواست که صدای خود را شبیه بصدای عمر کند چنان نعره که نزدیک بود که غش کنم پس از فحوای
اخبار معلوم شد که باعتبار خویشی که میان عمر و زیاد [illegible] منافق بود [illegible] بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود [illegible] مغیره حد نخورد [illegible]

و اگر منعمن جدا زن جنین بیگناه باشد قبیح و شنیع تر است و از سیاق اکثر احادیث ظاهر است که ایشان نیز شهادت خود را بیک نحو نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسیده
و ابو الفتوح گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را بر داشته بود و خصیهای او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای
بلندی و نفس تندی میشنیدم و ابو الفتوح گفته که عمر را گفته زیاد و تغیر شهادت دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از آنکه ابوبکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا
کرد و عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنرا نهی کرد از این و فرمود که اگر آنرا حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد آنحضرت ثابت شده بود
زنای مغیره از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را و ابو الفتوح گفته است که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت چرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من نمیخواهم
که گواه نشوم در میان دو کس تا تو در دنیا باشی یا تا من در دنیا باشم و گفته اند که چون او گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را رسوا کرد عمر گفت ساکت شو که خدا جانت را بکند دو بار دیگر
دیگر نفس کیر شو که خدا خوار کند آن مکانی را که اینها ترا در آن مکان دیدند ابو الفتوح گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی
بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم مگر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنگ باران کنند بسبب تو و حضرت امیر فرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم
او را سنگ باران خواهم کرد و بهر که تامل درین قصه نماید شکی نمی ماند که زنای مغیره نزد امیر المؤمنین علیه السلام و نزد عمر ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق و ای … زیاده
حد بجور و ظلم بر بیگناهان جند کرد طعن … که … ابن ابی الحدید و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که عمر روزی در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق زیاده
از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس … در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی بر خواست و گفت خدا رخصت نداده است که این کار بکنی و میفرماید که اگر قنطاری
از زنان خود داده باشید از آن هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم دانا تر و فقیه تر اند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب میکنید از امامی که خطا کرد
که حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را با عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر خطاب کسرد که همه دانا تر اند
از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و ازین روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان پرده نشین از و افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان
ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد طعن ششم که از اعظم طعنهاست و صریحست در معانده خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متعلق شده اند و از جمله مطاعن او ذکر
نکرده و او انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است که از شقیق روایت کرده اند که گفت من
نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکنید با آیه سوره مایده فلم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد و من گفتم از برای همین معنی کراهیت دارید تیمم گفت بلی
پس ابو موسی گفت نشنیده آیا سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا بحاجتی فرستاد پس جنب شدم و آب نیافتم و در میان خاک غلطیدم چنانکه دواب میغلطند چون بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آمدم آنرا ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و رو را مسح کرد عبد الله گفت ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار
و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند دیگر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که من نزد ابن مسعود و ابو موسی اشعری بودم ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد
چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که عمر قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار این آیه را چه میکنی عبد الله نتوانست
جواب گفت او عذر نامعقول پیش آورد و ایضا بخاری از سعید بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم عمر گفت نماز مکن عمار یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که
ما و تو در سفر بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذکر کردیم حضرت فرمود که ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد
و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر خواهی بسبب حقی
که بر من داری این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر گفت و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات مسلم و بخاری را ذکر کرده است گفته است که در روایات ابو داود چنین است که عبد الرحمن
… نزد عمر بودم مردی آمد که ما در مکانی یکماه و دو ماه می مانیم و آب نمی یابیم عمر گفت اما من نماز نکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در
خاک غلطیدم و نماز کردم پس آمدم بخدمت حضرت رسول و عرض کردم حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله که این حدیث را هرگز نقل نکنم عمر گفت
ما ترا بگفته خود … میگذاریم … که این حدیث از کتب صحیحه ایشان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد باین
را در احکام نا یافتن آب ترک نماز کنند و اجتهاد قول عمار نکرد و گفت اگر من جنب شوم نماز نکنم تا آب بهم رسد عالم بود باینکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و قصد گرایه بود که حق عمار برد

روایت تصریح نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بتیمم و بیان کیفیت او کردن یا جاهل بود و منسی است فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر
احادیث است انکار او حکم تیمم را در صریح خواهد بود برضا و رسول بگمان آنکه او حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر قبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری ازین قبیح تر و ظاهر تر
نمی باشد اگر چه از ان قبیح تر بود و مدار او این بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر اموری که از آن متواتر است و بعضی گذشت و بعضی
خواهد آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل این حکم باشد در آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود در نهایت جهالت و حماقت و بیدینی که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت حضرت
بوده چنین او عام البلوی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج باو بسیار واقع شود ندانسته اند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین
و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنست که در وقت مرگش گفته که عبد الله پسر خود را خلیفه نکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نتواند کرد و امامت زود بحضرت امیر رجوع خواهد گشت قبول نکرد و عذری گفت او بود که کسی نداند طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و ایشان … چنین حکمی را که میان او و طلاق او نهایت
شتی فرق است مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پرسش بعد از تنبیه متذکر شده و برگشت و عمر بر انکار ماند و نکرد بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد این معلوم کند و ای
معلوم میشود که اکثر علمای در مواضع باو متمسک میشوند که چون کسی انکار کرد قول خلفای جور را باید که حق باشد باطلست زیرا که چنین امری واضح بینی که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت
بود حکم کرده و نقل کرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشند بغیر عمار که بعد از اظهار حق او را ترسانید و گفت اگر میگویی دیگر من این حدیث را روایت نکنم هرگاه درین امور جزئیه که نفعی
دنیوی باو متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امر خلافت و سلطنت کی میتوانند انکار کردن طعن هفتم آنست که در وقایع بسیار حکمها خطا میکرد و سایر صحابه او را
تنبیه میکردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن حکمت هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت
کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند سوال کرد و او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که آنزن سنگسار کنند در راه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را ملاقات کرد
و از واقعه سوال نمود چون مطلع شد فرمود برگردانید او را و آمد نزد عمر فرمود که امر کرده که او را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو را بر او سلطنت داری
و آنچه در شکم اوست سلطنت نداری پس حضرت فرمود که شاید او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود که مگر نشنیدی که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که حد نمی باشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آنزن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب
از ایشان متولد شود و اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و احمد حنبل روایت کرده اند که دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده و عمر خواست آنرا سنگسار کند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مگر نشنیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قلم تکلیف بر داشته است از سه کس دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب
تا بیدار شود پس عمر حد را از او بر داشت و این قصه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و ازین باب اخبار و وقایع بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
طعن هشتم بدعتهاست که او در دین خدا کرد برای خود بی پسندی و با برای قلیلی در اینجا اکتفا می نماییم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار بجا آورند
و دلیل بر بدعت بودن او آنست که خود اعتراف نموده باین کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد در آمد در شب ماه رمضان و دید که
باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سوال کرد
که نماز رسول خدا در ماه رمضان و غیر او زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه بسیار خوب و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکویی و طولانی
پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و در روایت دیگر مسلم روایت کرده
که گفت نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر او سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و ابو داود روایت کرده است که
رسول خدا حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون
نیامد گمان بردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امر مبالغه
میکنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود و از عهده بر نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستی که بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت
کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی
شدیم چون حضرت یافت که ما … من ترک نماز در منزل …

کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده‌اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که آیا حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نافله اضافه میکرده‌اند و اگر میکرده‌اند واقع نبود که
بجماعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شریعت مؤکد کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت نمودن که قرار دادن معلوم است که بدعتست و در احادیث متواتره وارد شده که هر
بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت صلی الله علیه و آله در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها
هدایت محمد است و بدترین امور آنهاست که تازه بهم رسد و هر بدعتی ضلالتست و بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که حضرت رسول فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد
که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است
که زنهار احتراز کنید از امور تازه بهم رسیده زیرا که هر تازه بدعتست و هر بدعتی ضلالتست آنچه جمعی عامه از برای اصلاح کار عمر گفته‌اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث
عامه و خاصه و از نصوص هر که مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا و عموما وارد نشده باشد بدعتست و حرامست و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند
و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعتست و تشریعست خواه فعلی مستقلی باشد یا صفتی عبادتی باشد که اصلش از شارع منتقل شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد
سنت کند یا سنت را بنیت واجب بعمل آورد یا وضعی خاصی را در عبادتی اختراع کند مثل آنکه طواف را بجماعت یا عدد خاصی از عبادات را در وقت مخصوص سنت قرار دهند مثل
نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر همه حرامست و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و به پنج قسم منقسم گرداند شکی نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرامست دوم آنکه تجسس
را بدعت کرد که شبها گرد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی از آن نهی فرموده است و گفته است وَلَا تَجَسَّسُوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده‌اند که عمر شبی از برای
عسس میگشت از خانه صدای شنید و از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته‌اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول
معصیت او پس گفت تعجیل مکن که اگر من یک خطا کردم تو سه خطا کرده خدا فرموده است که تجسس مکنید و تو تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانه‌ها از درها
آنها بشوید و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی داخل خانه‌ها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم ترک فعل چنین خواهی کرد
گفت بلی والله ایمکار نکنم عمر گفت برو تو را عفو کردم سیم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ابو بکر و بعد از آنکه دو سال از
خلافت او گذشته سه طلاق حساب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم
جرات بر طلاق کنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست که خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را
چه نسبت است که احکام الهی را بعقل خود تغییر بدهد چهارم آنست که از ائمه اهل البیت علیهم السلام بطرق معتبره منقولست که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانه کعبه
تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول مکه را فتح کرد مقام ابراهیم را برگردانید بجایی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام
در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کی هست که بداند که مقام ابراهیم در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه به تسمه برداشته‌ام
و نگاه داشته‌ام عمر آن را طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در آن موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان
اول برخواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواتر است و الحال جای مقام را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان در آنجا بوده کوثر گذاشته‌اند و مقام جبرئیل علیه السلام میگویند و صاحب
کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته‌اند که عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان او را همین موضع داد و ابن ابی الحدید گفته است که
مورخان گفته‌اند که عمر اول کسی بود که اقرار کرد که نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه زولیه ثقفی را سوزانید که نبید میفروخت و اول کسی که عسس و شب گردی
اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را او مصادره کرد و نصف اموال ایشان را گرفت
و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاده کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و آن مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجاست و پیشتر متصل خانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت از این واضح
و ظاهرتر نمی‌باشد که سنت آنحضرت را او پیشه برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و از حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام شنیده بود و موالی و انصار
از عجم خواهند بود و با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانی برایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش دختر بسایر عرب بدهند و دختر بعجم ندهند
پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا فرموده که مسلمانان همه کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده
که عمر منع کرد از آنکه میراث بغیر از عربی که در میان عرب متولد شده باشد و این مفاده صریح است با احکام الهیات که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه دو متعه

حول و تعصیب قرار داد و او مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد و مناسب این رساله نیست هفتم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع
الاصول از موطای مالک روایت کرده است هشتم آنست که بیت المال و غنایم و فیء را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زمان ابو بکر بالسویه قسمت میکردند و عمر آن را برهم زد و
زوجات حضرت رسول را زیاده داد و عایشه را دوازده هزار درهم بسال میداد و سایر زوجات ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنجهزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد
و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با انصار گفت در مقام شکایت که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد
پس صبر کنید تا در حوض کوثر نزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده‌اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلومست که منشا هر خرابی که حق
کم کرد و اکثر فتنه‌ها از زمان خلافت حضرت امیر متوقع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر میخواست سنت حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت با او راضی نشدند مانند
طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنه‌های دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جاری بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نایره او فتنه‌های عظیم را با وسیلی بمباحثت که آنقدر
در ارکان خلافتش بهم رسید و باعث قوت معویه و دیگران نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی که ابو بکر نیز قسمت بالسویه چنانکه حضرت امیر علیه السلام و کسی انکار
او نکرد چنانکه انکار بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام جواب گوییم زمان ابو بکر متصل بزمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بسیرت او عمل کرد و کسی بر او اعتراض نتوانست کرد چون عمر خلیفه شد بنای
کار او بر تفضیل کذاشت مردم با او الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند و عادت داده
کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد و بطریق عمر سلوک و عادت مردم بر این طریقه محکم ترشد و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید خواست برگرداند مردم را
حضرت رسول بعد از آنکه بیست و دو سال با مردم بدیگر عادت گسترده بودند و او سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول بر ایشان گران آمد و بجدی که بیعت را از هم را شکستند و بر آنحضرت خروج
کردند و جمع دیگر را که عمر ایشان را تفضیل میداد اکرام او کردند و با خود شریک کردند و بسیرت او و حضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه دلها را از آنحضرت
منحرف گردانیدند نهم اگر بتامل کنی میدانی که فتنه‌های که در اسلام بهم رسید و ظلمهای که بر اهل بیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه
را در روز سقیفه غرس نمود و بتفضل در عطا آن را ترتیب کرد و به تدبیر شوری آن را ببار آورد و تا ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان
واقع میشود از ثمرات این شجره ملعونه است فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى غَارِسِهَا وَسَاقِيهَا وَآكِلِ ثِمَارِهَا وَذَائِقِهَا قصه شوری که از اعظم قبایح و اشنع قضایا است که محل این
قصه باطله باید چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده‌اند آنست که چون ابو لؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم و اصل خواهد شد قانع نشده بآنچه در باب غصب اهل
بیت علیهم السلام از خلافت و نقض مرتبه ایشان در حال حیات خود کرده بود و شروع به تدبیر امر چند کرد که بعد از آن نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام نیز
ظاهر نشود که کسی که آن حیله را بنهد و آن را غرض شناسند اول باصحاب مشورت کرد در این باب کسی برای خوش آمد عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه او را احاجت خوض نداند و ایشان گفتند
که اگر او شود براه خود رود بر دوش رود و بعدا بحسن بر میگردد قبول نکرده گفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نمیشود پس است عمر را آنچه خلافت بدو اولاد خود
ذخیره نمیکنم و در حال حیات و ممات هردو متحمل این امر نمیشوم بعد از آن گفت بتحقیق رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن عوف
بخاطرم میرسد که خلافت را در میان ایشان بمشوره قرار میدهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت
هر یک از ایشان امید خلافت آمده‌اید و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از آن چون دو مرتبه اعاده این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت
و تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم و نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد از آن گفت بگویم که شما چگونه مردید گفته بگو و اگر بگوییم مکرر دست از ما برنخواهی داشت
گفت اما ای زبیر بد خو و بی‌غیرتی و اگر راضی باشی مومنی و اگر راضی باشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی و گمان دارم که اگر خلافت بتو رسد همان روز برای یک جو خود را بر دیوار
زنی بزنی ام که اگر خلیفه شوی روزی شیطان شوی امام مردم کی خواهد بود با آنکه تو باین صفت باشی کار مردم چیست آیا اما ای طلحه بتحقیق که رسول خدا از تو آزرده از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز
نزول آیه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که او کلمه او بود که چون آیه حجاب نازل شد در حضور جابی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز جادر بر سر زنان
خود میکند بر وی بگذارد حرد و ماه زنان او را نکاح خواهیم کرد و بعد از آن برای تو نازل شد وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا یعنی شما را جایز
نیست که رسول را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از او نکاح کنید و اما ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی‌آیی و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهده او بر نمی‌آیی و چه نسبت است میان
زهره و خلافت اما ای عبد الرحمن تو ضعیف و عاجزی و تو مر قوم خود را دوست داری و بنی زهره را با این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که پشکی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را

برمردم مسلط کردانی و همه اموال بیت المال را با ایشان می بینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان زبانی مسلمانان انقصاص دهی بعد از آن کرکان عرب بر تو بشورند
بکشند و بعد از آن رو بحضرت علی علیه السلام کرد و کفت تو اکر مزاح و شوخی نمیداشتی برای تو اینکار خوب بود والله که اکر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیاده می کند و بعد از آن
برخواست و بیرون رفت عمر کفت والله قدر این مرد را میدانیم و مرتبه اش را می شناسیم اکر کار خود را باو کذارید شما را بر حق و راه درست بدارد پرسیدند که او کیست کفت اینکه از میان
شما برخواست و بیرون رفت اکر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد کفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی کفت نمیخواهم که بار اینکار را در زندکی و مردکی بر دوش من باشد و بروایت دیکر
در غیر روز شوری کفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و در روایت دیکر کفت بس است بعد از آن عمر کفت اکر ابوعبیده جراح یا سالم مولای حذیفه میبود دلم از تشویش و تردد بود
و ایشان برای کار خلافت مناسب و بی عیب بودند و بعد از آن عمر ابوطلحه انصاری را طلبید و کفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن و شما همه با شمشیرها در خانه بایستید
و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده تا ایشان با هم مشوره کنند و یکی از جمله خود را برای اینکار اختیار نمایند و اکر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید کردن آن را بزن و اکر چهار کس اتفاق
کنند و دو کس مخالفت ورزند کردن هر دو را بزن و اکر سه روز بکذرد و اتفاق بر امری نکنند کردن همه را بزن و مسلمانان را بکذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند
ابوطلحه انصاری با پنجاه کس با شمشیرها بر در خانه ایستادند حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بروایات صحیحه مخالف و موالف قریب بمضمون منقبت از خاصه غیر خاصه خود را ابرام
و همه تصدیق کردند با یکدیکر مشورت کردند و کفتند اکر خلافت باو داده شود هیچ کس را بر دیکری زیاده نمی خواهد داد و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی
نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست که خلافت از میان علی و عثمان بیرون نمی رود و با بنی هاشم عداوت داشت کفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم و زبیر چون
عم زاده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود برای جهت قرابت کفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص چون دانست که خلافت باو نمیرسد کفت من حصه خود را باین
عم خود عبدالرحمن دادم و چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبدالرحمن کفت من هم از حصه خود کذشتم و میان علی و عثمان کذاشتم و بعلی کفت بطریقه شیخین ابوبکر و عمر حضرت
فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم و در آن اجتهاد کنم بعد از آن بهمان نحو بعثمان کفت عثمان کفت باین شرط قبول کردم بار دیکر بعلی علیه السلام و عثمان
بهمان شرط کفت تا سه مرتبه عثمان قبول میکرد و علی علیه السلام قبول نمیکرد و چون دید که حضرت علی شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و کفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین
پس علی فرمود که دانسته که تو با او بیعت کردی بهمان امید که عمر با ابوبکر کرد و خدا میان شما جدائی اندازد چنانکه اکثر نقل کرده اند که دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد
بمرتبه بهم رسید که هیچیک با دیکری سخن نمیکفتند تا آنکه مرک در میان ایشان جدائی انداخت و کیفیت این قصه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم
داشته اند بر هر عاقلی مخفی نتواند بود و اشتمال این قصه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه کفت پس از
عمر آنچه کفت کرد که در حیات و ممات متحمل این کار نمیشوم و اکر این کار موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا از آن اعراض و استنکاف
میکرد و از حمل او میکریخت و اکر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل شد و بکدام حجت خدا و رسول متمسک شد و حق از صاحب حق کرفت
اول از برای ابوبکر و آخر برای خود دوم آنکه کفت که رسول خدا از این شش نفر راضی بود و از بعضی عبدالرحمن لایق خلافه و بعد از آن برای هر یکی عیبی کفت که باعتقاد او منافی
آنست اکثر آنها اکر کافر نباشند بی شک اهل معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرده و چکونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل
کرده است که اکر کسی بعمر میکفت که تو کفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا بطلحه میکوئی که رسول آزرده از تو از دنیا رفت و انها نفیق میکرد انها
کی جواب میکرد که مکرر از این سخن باز میکوید چه جای این سیم آنکه عیب کرد امیرالمؤمنین علیه السلام را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی
رسولش را بآن مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و فرموده فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اکر مراد او مطایبه
و مزاح امری باشد که منافی یقین و وقار و نفاذ حکم و متقی بود و معیوب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و هیبتش در دلهای کافران
و منافقان بمقتضای اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بمرتبه ممکن بود که نامش میشنیدند بر تن ایشان میلرزید و باین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و حق خود را
نسبت بمن و نکر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت شایک بود ما جرات میکردیم که ابدا ابحن کنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر
با ابن عباس کفت اکر صاحب شما حضرت علی متولی خلافت شود میترسم که تجبر او را داراد و او را از راه بدر بازدارد و ابن الانباری روایت کرده است که حضرت علی آمد بمسجد
و پهلوی عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون برخواست یکی از حاضران آنحضرت را نسبت بتکبر داد عمر کفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اکر شمشیر او نبودی ستون اسلام

بشنید

بشنید و در قضا از همه اعلم است و از همه در سابقه و شرف بیشتر است پس کسی کفت هرکاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنی عمر کفت بار خلافت او کران است از جهت آنکه
کم سن است و فرزندان عبدالمطلب را دوست میدارد و روایت کرده است که عمر با ابن عباس کفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسران عم او بودید چرا قوم شما خلافت را
بشما نکذاشتند ابن عباس کفت نمیدانم کفت من میدانم چیزی از ایشان در خاطر داشتیم عمر کفت نخواستند قوم شما از برای شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما بآسمان بالا روید از
نخوت و تکبر و شاید که شما کوئید که اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود و مطلبش این بود و لیکن امری رای داد که علاجی بهتر از آن نداشت و اکر نه این رای ابوبکر بود در
حق من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اکر میکرد بر شما کوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که کاوی میکند بسوی قصابی که او را میکشد و ابن ابی
الحدید از عبدالله بن عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبدالله عباس کفت که میدانی چرا مانع شدند مردم از آنکه خلافت را بشما دهند کفت نه عمر کفت و لیکن من میدانم کفت چیست و
عمر کفت کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را پایمال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند
در رای درستی اختیار کردند ابن عباس کفت آیا خلیفه غضب نمود دور میکرد اند که جواب این سخن را بشنود عمر کفت بکو آنچه خواهی ابن عباس کفت اما آنچه کفتی که قریش از
برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی پروردکار تو خلق میکند هر چه را میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه
خیر ایشان در آنست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آن را که اختیار کرد و اکر قریش از برای خدا اختیار کرده اند آنچه خدا را اختیار کرده اند حق است و الا باطل
کفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی آن جماعت را ذکر کرده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب
آنست که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را و ثواب ایشان را برطرف کرد و اما آنچه کفتی که اکر چنین میشد ما مردم را پایمال میکردیم اکر
بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بتوارث و خویشی نیز مستوجب میشدیم و لیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او کفته است و بدرستی که تو بر خلقی عظیم
و ایضا باو خطاب کرده است که بکشا و پست کن بال رحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مومنان عمر کفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است
در امر قریش که هرکز زایل نمیکردد و کینه که هرکز متغیر نمیشود ابن عباس کفت بتانی براه برو ای پادشاه مومنان دلهای بنی هاشم را نسبت بقریش بغش و مکر منسوب مکن که دلهای
ایشان از دل رسول خداست که خدا پاک و پاکیزه کردانیده است آنرا از همه عیبها و بدیها و ایشان خانواده اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است اما آنکه کفتی که
عداوت و کینه شما در دل ماست چکونه کینه نداشته باشد با کسی که حقش را غصب کنند و در دست دیکران ببیند پس عمر کفت ای عبدالله از تو سخنی رسیده است که نمیخواهم بتو بکویم و منزلت تو
نزد من زایل شود ابن عباس کفت کدام است مرا خبر ده اکر باطل باشد غلطش را ظاهر کردانم و اکر حق باشد بنابر این حق بر تو چیزی نیست عمر کفت مکرر میشنوم که میکوئی که این خلافت را از روی
حسد و ظلم از ما کرفتند ابن عباس کفت اما حسد آنست که شیطان بر پدر آدم برد و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد بما بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست
ای خلیفه تعجب میکنید عرب بر عجم که رسول خدا از ماست و ما بهره از نتایجیم و قریش دعوی میکنند بر سایر عرب که رسول خدا از ماست پس ما نیز بر سایر قریش این حجت را داریم عمر کفت
الحال برخیز و بخانه خود برو و چون برخواست و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای مردی که من با هر چه از تو بمن رسد رعایت حق تو را میدارم ابن عباس او را
کرده و کفت حق بر تو و بر همه مسلمانان حقی عظیم است بسبب رسول خدا که او حق دار رعایت کنند بهره خود را حفظ کرده است هر که ضایع کند آنرا بهره خود را باطل کرده است این را کفت و رفت
عمر با حاضران کفت که ابن عباس من هرکز ندیده ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مکر آنکه غالب آید مولف کوید که این اخبار متناقضه بر عاقلی مخفی نماند که او منافق بوده
است که خلافت حق امیرالمؤمنین علیه السلام است و او آنرا میدانسته و در ابطال حق او سعی میکرده است و هر یک از آن کفتها دلیل واضحی است بکفر و نفاق او مثل آنکه کفت نمیخواهم در حیات و ممات
تحمل این امر شوم هرکاه میدانی علی علیه السلام صاحب این حق است و اکر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میکفتی لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت باو نمیدهی شاید کفاره بعضی
کناهان تو شود و اکر نمیخواستی در اصل متحمل نشوی چرا تنها متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که باعتراف تو احق و اولی است منحرف کردد و بکسی منتقل کردد که باعتراف تو عیب دارد
هر یکی از آن بهره است و از غایت فضیحت کشته تو باید شد و آنکه کفت نبوت و خلافت را از برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس پس جواب شافی در این باب کفت و حق تعالی میفرماید ان الامر
کله لله یعنی بدرستی که امر همه از خداست و فرموده لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و آیات و اخبار بسیار از این باب کذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت
خلافت نیستند بسوی آنکه از معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدایند و چرا بسیار انبیا مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود
و غیر ایشان پیغمبری مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبران است مانع شد و آنکه اکر نبوت و خلافت هر دو با شما باشد برای ما هیچ نمی ماند محض حسد و عداوت

و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا ایشان را برای خلافت پسندیده و شما را قابل او ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما در کمی سن هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حق یحیی
و عیسی و یحیی و سلیمان صلوات الله علیهم اجمعین و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت خاتم الانبیا هرگاه چهل سال باشد زیاده از چهل سال
خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا پس آنحضرت برای حمل سوره برائت و در غزوه تبوک برای نیابت هارونی و خلافت چند سال که پیش از این بود کم بود و بعد از وفات حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که چند سال بعد از آن بود و عذر دیگر که بجوانان محبت دارد و هرگاه محبت جوانان از برای خدا باشد و فرزند رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطاب
مشتمل است بر خطاهای بسیار چهارم آنکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که امیر می باید از قریش باشد و ایضا بهمین روایت مطیع و منقاد شدند در روز شوری گفت اگر سالم مولی حذیفه
میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه بی شک از قریش نبود و این تصریح است بمخالفت نص باتفاق اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شد و ابن کثیر در کامل از عمر بن میمون روایت
کرده است که چون عمر زخم زدند باو گفتند کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابوعبیده زنده میبود آنرا خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم که از پیغمبر شنیدم او امین است
و اگر سالم زنده می بود آنرا خلیفه میکردم اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیده ام که میگفت سالم محبتش لله است و سید مرتضی رحمه الله از بلاذری روایت کرده است که
بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حریصی بر خلافت نمی بینم و من باشش نفر نظر میکنم که رسول خدا از دنیا رفت از ایشان راضی بود گفت یکی از این دو نفر را می یافتم سالم و
ابوعبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد بر آن میکردم و قاضی القضاة آنرا روایت کرده و طعنی در آن نکرده اما مقدمه دوم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از
ابوهریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمان و کافر ایشان تابع کافر ایشان اند ایضا ابن مردویه از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش است مادامی که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معویه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که قریش والیان مردمند
در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در معنی این روایت را اکثر نقل کرده و گفته در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر صحت او دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم
شد که در این تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت نقض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطعه نموده و ایضا عذری که از برای خلافت سالم کرده با آنکه محبوب است معلوم نیست
زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم استجماع جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا در حق حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طیر متواتر با آنکه او احب خلقست بسوی خدا حجت امامت او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محبت خدا بودن و شدت محبت مستلزم
فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن است پس چرا تعیین آنحضرت نکرد قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواتره دیگر و بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضح است بر آنکه عمر
روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود این دو نفر کردن که هیچ فضلی
موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و موصوف بودند پنجم آنکه اول گمان خود کرد که من بعد از فوت تحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شد و
در رجوع بشوری کرد چه دلیل بود بر صحت شوری که بنای خلافت کبری توان نهاد نهایتش آنست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از
چه راه بود و ایضا چرا خود را خلیفه اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج بامر بقتل و او همه تقسیم و تهدید و تشنیع بود و اگر باجتهاد دیگران خود
اکتفا می نمود چنانکه ابوبکر در خلافت او کرد البته از فتنه و آشوب اسلم بود و فی الحقیقة منشأ مقاتله جمل و صفین و نهروان هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معویه
نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نکرد مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که او باعث شد که هر یک از آنها داعیه خلافت
بهم رسانیدند و قوم ایشان نیز از خواهش بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد بر اینکه این فتنه را مانند آنکه بطمع انداخت معویه و عمرو
بن العاص را در خلافت زیرا که او معاویه را عامل شام کرده بود و عمرو العاص حاکم مصر کرده بود برای آنکه عداوت ایشان را نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام میدانست
بایشان داد برای آنکه اگر روزی خلافت بآنحضرت برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس گفت ای اصحاب محمد خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت
غالب میشوند بر شما عمرو و معاویه و چون این کلام بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر بر آوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است
که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل طریق ادبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سوال کردم از احوال علی و عثمان گفت این عداوت قدیم
بود میان بنی هاشم و بنی عبد الشمس و بود از نحو بسیار در این باب گفت سبب دویم در اختلاف امر امامت او بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس در نفس
هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مذکور بود و چشم برین دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان

حضرت علی و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و در
نفوس اهل او و عم منزلتی عظیم داشت و سماحت و جود هم داشت و با عمر در حیات ابوبکر نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته باین سبب سعی میکرد و تقبیح عثمان و شورانیدن مردم
و دلهای اهل مدینه و اعراب اهل شهرها را از آن منحرف کرد و زبیر نیز در این معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر که از امید حضرت علی علیه السلام بیشتر بود بلکه
طمع ایشان قوی تر بود زیرا که حضرت علی علیه السلام را ضایع کرده بودند از خواطرها و آنجماعتی که خصایص و فضایل و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده بودند
و جماعتی دیگر که بوجود آمده بودند او را نشناخته و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است
و سایر مناقب و فضایل را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود و از بغض قریش و انحراف ایشان آنقدر که از برای هیچیک از دیگران اتفاق نیفتاده بود
قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در دل ایشان و در آخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در
میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص برای ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال
و احوال و افعال او را می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده غصب خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر اشتر و نجباء عرب که با او بودند خلافت را در حضرت امیر قرار
نمیدادند بآنحضرت نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بیرون رفت او در غضب عظیم در خلافت آنحضرت کشیدند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل بر پا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهید
بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نمی بود معاویه جرأت بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی علیه السلام فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر
را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی را بکشد از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع او و از فساد صفین گمراه شدن معاویه ناشی
شد و هر فسادی و قبحی که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنه عبدالله بن زبیر فرعی از فروع قتل عثمان است زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من
کرد و مروان الحکم و جمع دیگر بر این گواهند پس ملاحظه کن که سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بدرختی پیوسته و هر شعله از آتشی افروخته است
و همه منتهی میشود بشجره خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت عجب تر از این او بود که بعمر گفتند که سعید پسر عاص و معاویه و آنکه منافقی که داخل مولفة قلوبند بود
و اسیر شده های جنگ و فرزندان ایشان که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را ولایتی و حکومتی ندادی در جواب گفت اما علی
تکبرش زیاده از آنست که از جانب من قبول حکومت کند اما این جماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند و در شهرها فساد بسیار کنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد
کنند و هر دعوای خلافت از برای خود بکنند چگونه نترسید در وقتی که شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد از آنکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری
و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر است علیهما و علی اعوانهما لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین آنکه مثل سلمان را و ابوذر و مقداد و عمار که باتفاق و باخبار
ثابته صحیحه متفق علیها از اجلای اهل بیت و در بهشت کوثر تن اهل زمین و ملازم حق و یار و آیینه محبوب حضرت رسالت را در مشوره داخل نکرد و جمعی که باتفاق دشمن معیوب بمعیب بودند و مدهن
و شقاق بودند صاحب اختیار و حل و عقد کرد هفتم آنکه در قضیه فدک امر جزئی بود و متعلق بدنیا و شهادت جمعی معصوم را که جناب امیر و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت
و صدق و حقیت ایشان داده بنوعی رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور احکام دین و دنیا و آخرت است رجوع بجمعی نمود که همه را شریک در آن امر کرد
و تهمت جر و نفع اصلا مانع نشد هشتم آنکه اگر چه بحسب ظاهر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را داخل شوری کرد اما تعیین آنرا بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد
و بغض او ظاهر که دلیل واضح است بر کینه او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت با امیر المؤمنین باعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه
حضرت امیر المؤمنین با او در خلافت و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان و بسیار نسبتها میان ایشان جانب عثمان را میگذاشت و همچنین که از جمله بنی زهره بود جانب عبدالرحمن و عثمان را
نمیگذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که باقرار گاهی انس و گاهی شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت آنحضرت قائم
میشد دو کس بودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد سه نفر میشدند عبدالرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند پس هیچیک از این صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن
ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سعد بن سهل انصاری که گفت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عباس از مجلس عمر بر
خواستند در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که باین تدبیر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود
نشنیدی که میگفت در جانبی باشید که عبدالرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت عبدالرحمن نمیکند زیرا که پسر عم او است و عبدالرحمن نظیر عثمان و داماد او است و هر گاه اینها در یک طرف

جمع شوند اکر او دنوز دیکر با من باشند فایده نخواهد داد چه جای انکه من امید بدو و بلکه یکی از اینها نیز ندارم و با این جواب مطلب عمر این بود که بفهماند مردم که عبدالرحمن افضلیت از ما
ندارد و بجد اپو کند کی اول ایشان ابوبکر بود و بر ما افضلیت نداشت چه جای که عبدالرحمن چه جای عبدالرحمن و بجد اپو کند کی اکر عمر درین مرض بمیرد و من خاطرشان او خواهم کرد
بدی عاقبت انچه از اول تا آخر با ما کرد و اکر بمیرد و البته نخواهد بود ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت از ما بکردانند و اکر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت و
من رغبت به پادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم و لیکن عدالت را در میان مردم ظاهر کردانم و قیام نمایم با حکام کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله اکر کسی کوید
که هر کاه میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جوابش انست که چون ابوبکر و عمر در روز اول آنحدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود
و عمر نیز مکرر این را میکفت و در خاطرهای مردم مذکور شده که اکر حضرت داخل شوری نمیشد هرکز احتمال خلافت به بنی هاشم نمیدادند و حق باو بر نمیکشت و چون آنحضرت داخل شوری
شد دانستند که آن روایت موضوع بوده و آنحرف بی اصل است چنانچه ابن بابویه قمی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول نام
عثمان را نوشت و حضرت علی را در آخر نوشت عباس آنحضرت را کفت ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت امیر علیه السلام جواب او
نکفت چون با عثمان بیعت کردند عباس کفت نکفتم که چنین خواهند کرد حضرت فرمود که اکر داخل شدن من سببی داشت و بر تو مخفی بود نشنیده که عمر بر منبر میکفت که خدا ابا کرد از انکه
نبوت و خلافت را جمع نماید خواستم که او بزبان خود تکذیب خود کند و مردم بدانند که انچه میکفت دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و
در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بانها نمیرسد و این معلوم بود که اکر آنحضرت داخل شوری نمیشد جبر میکردند او را به بیعت یکی از انها و ممکن بود که مردم توهم
کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با انها بیعت کرده بخلاف انکه داخل شود در شوری و مطلب حق بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار بر طرف شود
طبری درین قصه روایت کرده است که عثمان با آنحضرت کفت یا علی بر جان رای مکث که کشتی شوری و من نظر کردم و با مردم مشوره کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس حضرت علی
علیه السلام بیرون آمد و فرمود که انچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی علیه السلام مضایقه کرد در بیعت عثمان پس عثمان این
آیه را خواند که در شان خود و امثال او که بیعت رسول را شکسته اند فرمود فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر چون حضرت این تهدید را شنید برکشت و بیعت کرد و فرمود که مکری
و عجب مکری کردند و سید مرتضی رضی الله عنه از بلاذری که از معتبرین مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیرالمومنین ایستاده بود پس نشست عبدالرحمن
کفت بیعت کن و اکر نکنی کردنت میزنم و کسی در ان روز بجز او شمشیر نداشت پس علی علیه السلام غضبناک بیرون رفت و اصحاب شوری از پی او رفتند و کفتند بیا بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس برکشت
حضرت را با بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت او از روی رضا نبوده و اجماعی محقق نشده و چکونه شایبه اختیاری باشد با تهدید بقتل و جهاد
و سید رحمه الله کفته است که اول مکری که عبدالرحمن کرد او بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم آزاد باشند و هرچه بکوید قبول کنند و مکر دیکر انکه بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام
عرض کرد خلافت را بشرطی که علم داشت که حضرت آن شرط را قبول نخواهد کرد با انکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول
این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا محال دلالت عمل بسیرت هر دو کردن سیرت آنها با هم
موافق نبود و با این مکر واضح چنین امری باطلی را پیش بردند نهم انکه در جماعت صورت امر بقتل این جماعت نمود مخالفت عمر با ایشان بحرف یا بیا و لیای عثمان یا برخی
قرار نکرفتن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بود که با انها مستحق قتل شوند و امر او و رای عبدالرحمن و دیکران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب
اطاعت ایشان نمود و مخالفت موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود دهم انکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیرالمومنین علیه السلام نمود
بلکه امر بقتل نمود مکر برای آنحضرت و اتباع او چنانکه از حیله تقسیم ظاهر میشود با انکه باحادیث صحیحه از طرق مخالف و موالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا
و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم انکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای اینجماعت و ایجاب ایشان قتل مسلمین را خصوصا انمعصوم بزرکوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرد
که اکر سه روز بکذرد واجب القتل شوند دوازدهم انکه حضرت امیر علیه السلام را با او مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان واقع شده و ثابت است و اکثری کذشت که از حق و از قرآن جدا نمیشود
و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با چندین مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبدالرحمن بکنند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عم زاده
و داماد ش بود را نمیکذارد و باعتراف خود ش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و با این علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای آنحضرت ترجیح داد و طاعتش را بر ایشان واجب
ناصری که خلاف رای او کنند و او را انکه و از بن جهاد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نباشد سیزدهم هرکاه باتفاق مخالف و موالف حضرت امیرالمومنین علیه السلام قرین کتاب الله است و

ازهجرا

اوفق جانب است و سفینه نجات و اعلم امت و بطریقه سنیان رافضی شده و بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود کذشت و این واضح ترین دلیل است بر ضلالت و بطلان طریقه ایشان
زیرا که اکر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا آنحضرت آنرا قبول نکرد و این را قبول نکرده چرا انکه او را قبول کرده بود و عبدالرحمن بسبب قبول کردن این امر افضل
شد و اکر مخالف او بود و مخالفت خدا و رسول عمل کرد است چهاردهم انکه چون عثمان باین شرایط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت
اجتهاد علی علیه السلام و عثمان اکر مجتهد بودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت بودند زیرا که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس عمر چرا ایشان را داخل شوری خلافت
کرد و عبدالرحمن را تکلیف بیعت کرد و اکر مجتهد بودند عبدالرحمن چرا شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر تجاوز نمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد اکر این شرط جایز است
فایده شرط اجتهاد چیست بلکه با اجتهاد مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که واجب است متابعت او بنصوص قرآنی جایز باشد چنانچه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر
و عمر را باو توجیه میکنند چرا مخالفت او و جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیکر از خطا درین قضیه است که اینها موجب تطویل کلام است و انچه مذکور شد برای عاقل متذکر کافیست
انکه ابوبکر را در خانه حضرت رسول دفن کردند و او وصیت کرد که انرا در خانه مقدسه دفن کردند و او جایز نبود بچند وجه انکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست انکه نهی کرد الله
از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن انکه کلنکها در نزدیک قبر شریف آنحضرت بر زمین میزدند و حق تعالی نهی کرده از انکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مومن خصوصا آنحضرت
در حیات و موت هردو یکیست در هر دو حال رعایت او واجب است و تفصیل سخن درین باب انست که موضع قبر رسول صلی الله علیه و آله خالی ازین نیست که یا در وقت وفات بر ملکیت آنحضرت
باقی بود یا در حال حیات بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند بنابر قول اول خالی از ان نیست که بمیراث بدیکران رسیده یا صدقه بود و اکر میراث بود ابوبکر
و عمر را که امر بدفن ایشان در انجا کرده بود از طلب رضا از ورثه و درهیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا خریدن و امثال او از ایشان کرفته باشند
و اکر صدقه بود بایست از مسلمانان خریده باشند یا رضای حاصل کرده باشند و اکر انتقال در حالت حیات بود بایست درین باب حجتی یا شاهدی از عایشه بطلبند چنانچه از
فاطمه علیها السلام طلبیدند و از برای انکه در نظر عوام تسویلی بکند فرستاد بنزد عایشه و از ان رخصت طلبید و بر عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت زیرا که اکر صدقه بود همه مستحقان هم
در ان شریک بودند و اکر میراث بود تصرف در ان بیش از حصه بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه تنها نفعی نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی بر حلقه ابوحنیفه
با جماعت بسیار از شاکردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود کفت و الله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم ازین موضع نروم پس نزدیک رفت و سلام کرد و کفت ای ابوحنیفه من برادری
دارم میکوید که بهترین مردم بعد از حضرت رسول علی بن ابی طالب است و من میکویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از ان عمر برای من دلیلی بکو که بران حجت کنم ابوحنیفه
ساعتی سر بزیر انداخت و سر برآورد و کفت بسبب از برای کرامت دفن ایشان انکه نزدیک آنحضرت اند در قبر و کدام حجت ازین واضح تر میباشد فضال کفت من کفتم این را
با برادرم او کفت اکر انموضع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود پس ایشان ظلم کردند بدفن ایشان در موضعی که حقی باو نداشتند و اکر از ایشان بود بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع
به بخشیده خود کردند و عهد را شکستند پس ابوحنیفه ساعتی سر بزیر افکند پس کفت ایشان باولیای مهر دختر های خود در انجا مدفون شدند فضال کفت من کفتم برادرم را کفت تا حضرت رسول مهر زنان خود را
بران حلال میشد چنانچه حق تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه کفت بمیراث دختر های خود در انجا مدفون شدند فضال کفت من کفتم برادرم کفت حضرت رسول
نه زن داشت مجموع زنها را هشت یک خانه میرسید پس هر زنی را یکحصه از نه حصه از هشت یک میرسید و او بقدر شبری میشد چکونه جنازه با او بزرکی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را
میراث ندادند و کفتند آنحضرت را میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه را میراث دادند چون سخن باینجا رسید کفت دور کنید این را که خود رافضی است و برادری ندارد و انچه در کتب
مبسوط در مذمت و نسب و حسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد مطلب سیم قلیلی از مطاعن عثمان است چنانچه اعمال او مشهورتر است از انکه
احتیاج به ذکر داشته باشد اندکی از آنها درین رساله بیان میشود طعن اول آنست که اقارب کافر منافق فاسق خود را که ابدا هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان
مسلط کردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه کردانید و انواع فسوق و معاصی از ان ظاهر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان ایشان روایت
کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس در اثنای نماز با ایشان کفت اکر میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب کفته این قصه از مشهورات
و ثقات روایت کرده اند و اهل حدیث و اهل اخبار پس کفته است خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی
او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیکران روایت کرده اند که فسق او بحدی شایع که بر منبر او را سنکباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام او را
حد زد اکرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد و هرچه میخواست میکرد و عبدالله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از ان شکوه کردند و بمدینه آمدند محمد بن ابوبکر را

جایز نبود

امر کرده فرستاد [illegible] پنهان بعبدالله نوشت که چون این جماعت بیایند بر [illegible] ایشان را بر آتش و چسپ کن و بعضی را بردار کش اهل مصر نامه او را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین سبب کشته شد
انکه حکم ابن ابی العاص که حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را از مدینه بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق او و ایذای او بآنحضرت تا آنحضرت در حیات بود آنرا رخصت دخول
نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد ابوبکر راضی نشد و چون
عمر خلیفه شد باز بسیار الحاح کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد آنرا و امثال او را با اعزاز و اکرام بمدینه آورد و هرچند حضرت امیر علیه السلام و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن و عمار و سایر صحابه درین
باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این بسیار مخالفت حضرت رسول بود و مخالفت سنت شیخین که شما کرده بود که طرید رسول را عمل کند و این امور را واقدی و عبدالبر
و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند نوع سیم انکه ابوذر غفاری رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت
او روایت کرده اند چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد در کوچهای مدینه میگفت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بدر کرد و بشام فرستاد و در انجا نیز از معویه بدعتها
و ستمها میدید و انکار میکرد و فضایل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین را روایت میکرد و معویه هرچند میخواست او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشورانند معویه بعثمان نوشت
که اگر ترا احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را بنزد من فرست و بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری سوار کن پس معویه او را بر شتری که در نهایت درشتی بود
سوار کرد و شخصی عنیف غلیظ را بر او موکل نمود که شب و روز مرکب براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون آن مرد ضعیف پیر را آورد و بمدینه رسید اندامهایش مجروح شده و گوشتهایش [illegible]
و چون آنرا بنزد عثمان آوردند و او دست از نهی منکر بر نمی داشت و احادیثی که در لعن و مذمت عثمان و خویشانش از حضرت رسول شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر علیه السلام
فرمود ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که گفت که آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین برنداشته سخن گوی را که راستگوتر از ابوذر باشد پس جمعی
که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا در شان ابوذر شنیده ایم عثمان بصحابه گفت که بگویید من چکنم با این پیر دروغگو بزنم یا او را حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون
کنم که میخواهد جماعت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی علیه السلام گفت پس آن آیه را خواند که مضمونش اینست که اگر دروغ
میگوید دروغش بر او است و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعضی آنچه شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که اسراف کننده بوده و دروغگو باشد پس عثمان بعنف گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود
بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که بعد از آنحضرت آنملعون گفته [illegible] پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید و بعد از چند روز آنرا طلبید و گفت از بلاد
ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس مرا بعراق بفرست گفت میخواهی نزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند
گفت مرا بمصر بفرست باز هم راضی نشد پس آنرا بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت و محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی
واصل شد و همه این ظلمها که بر او واقع شد حضرت رسول آنرا خبر داده بود و فرموده که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق
متولی غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سرش نبود دختر گفت من چگونه تنها با تو قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده که جمعی از اهل عراق بتجهیز من قیام خواهند نمود
چون فوت شوم جامه بر روی من بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسید عبدالله مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند
چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که برو ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و این
یک سبب عمده اهانت ابن مسعود شد چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بامیرالمؤمنین علی علیه السلام واقع شد که بمشایعت او رفت و
کسی مثل ابوذر از کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است در زیر آسمان و بر روی زمین از او راستگوتری نیست و او شبیه عیسی بن مریم علیهما السلام است در فضایل بسیار
و دیگر در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها را داد و نسبت بزبده اهل بیت رسالت اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد و از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد
انکه عبدالله بن مسعود که از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرده و دو مرتبه او را یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرده و چهل تازیانه بر او زد و دیگری
برای آنکه مصحف او را طلبید که با مصحف خود مطابقت دهد [illegible] او نداد و او را آنقدر زد که دو استخوان پهلویش شکست و سه روز بعد از آن هلاک شد و ابن ابی الحدید [illegible]
که در وقت رحلت او عثمان بعیادت او رفت و از آن پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب برایت بیاورم گفت طبیب مرا بیمار
کرده است گفت وظیفه ات را قطع کرده ام باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی الحال که مستغنی شده ام میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت خدا ایشان را روزی
میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند و اصحاب [illegible] عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب

ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق کرده اند [illegible] عمار است که از صحابه کبار است
و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است بذکر فضایل و مناقب او چنانکه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از صحابه حضرت رسول نیست مگر آنکه اگر
خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار یاسر که از رسول شنیدم که مملو است عمار از ایمان حتی کف پاهای او تا نرمه گوشهای او و از خالد ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که این را از حضرت شنیدم پیوسته آنرا دوست داشتم و از انس روایت کرده است که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که مشتاق است
بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه کس علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از چند طریق از خالد ولید روایت کرده است که گفت میان
من و عمار نزاعی بود و من سخن درشت بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله رفت و از من شکایت کرد من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت کردم و با او غلظت و درشتی کردم
حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت و دشمنی کند خدا با او دشمنی کند پس بیرون آمدم و سعی بسیار کردم در خوشنودی عمار تا او را از خود
راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت بر
میداشت حضرت رسول او را بآن حال مشاهده کرد و بدست مبارک خود خاک از آن میریخت و میفرمود که بیچاره عمار خواهند کشت او را [illegible] او ایشان را بسوی بهشت و خوانند او را بسوی جهنم
و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنهها اما کیفیت قضیه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند که جمعی از صحابه باتفاق
فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدید کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد یکسطر خواند و انداخت عمار گفت ای امیر
نامه اصحاب رسول است بهتر است بخوانی و تامل کنی و یقین بدان که من خیر ترا میگویم پس عثمان غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند که از حرکت افتاد [illegible]
پیش آمد و لگد بر عضو مخصوصش زد [illegible] آنقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از
نصف شب بهوش آمد وضو ساخت و نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت رحمت کند خدا ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا
رحمت کند ابوذر را از دل میگوییم عثمان گفت ترا گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه این گمان ندارم از این سخن آزرده شد و گفت بزنید بر گردنش و از مدینه اخراجش
کنید بهمان جا که ابوذر بود تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی کافران و سگان خوشتر است از همسایگی تو و برخاست و بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد و
بنی مخزوم که از اقارب عمار بودند اتفاق نمودند و بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را زده و آزار کرده ما تحمل کردیم و اکنون اراده اخراج او نموده اگر این
کار بکند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت امیر صلوات الله علیه ایشان را تسلی داد و فرمود که تسکین یابید تا من بروم و اصلاح پس نزد عثمان رفت و گفت در بعضی کارها
بی تابی میکنی و سخن خیرخواهان نمیشنوی پیش ابوذر را که از صلحای مسلمانان بود و از اخیار صحابه از مدینه اخراج بربذه نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان آنرا نپسندیدند و حالا میخواهی
اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بردار عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول ترا باید بیرون کرد که همه این فتنها میکنی حضرت فرمود ترا حد نیست که با من
این سخن گویی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که گفتار عمار و غیر او همه از تو است و ایشان گناهی ندارند کارهای بد میکنی که تاب نمیارند
و بر زبان میآرند و ترا خوش نمی آید پس برخاست و بیرون رفت و کسی که درین روایات تامل نماید که کسی که اذیت و اهانت [illegible] واقع شد بکسی که حضرت رسالت در حق او
گفته باشد و دشمنی او دشمنی خدا شمرده باشد نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است [illegible] از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنکه از اخبار
معتبره عامه و خاصه ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان در ولایت حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت از ابن عباس که عثمان بمن گفت که پسر عم تو
با من جنگ دارد و از من چه میخواهد گفتم که او میگوید [illegible] گفت علی را میگویم گفتم والله من از آن بغیر خیر و خوبی چیزی نمیدانم گفت والله پنهان دارد آنچه
بدیگران میگوید در این اثنا عمار یاسر رسید [illegible] که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بنادانی میگذارد عثمان گفت تو از دشمنان ما
و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی از امور نبود ترا ادبی کنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت [illegible] اما ادب کردن
بر من حجت نداری و من حجت بر تو دارم و من تابع سنتم عثمان گفت والله که تو از اعوان و انصار [illegible] عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسالت شنیدم روزی
که از نماز جمعه مراجعت کرده بود و تو آمدی و دیگری بود من سینه و گردن و روی مبارک آنحضرت را بوسیدم فرمود بتحقیق که ما را تو دوست داری و ما ترا دوست داریم و بتحقیق که تو از

فیه و ما فعان ترش عثمان گفت چنین بود اما بعد از آن توبه کردی عمار دوست و عابر داشت و گفت بار خدایا پس آمین بگو به مرتبه گفت خدایا تغیر ده هر که او را تغیر داد و این حکایت از جمله دلیل است
بر فسق و ظلم عثمان ایذای عمار چند بار زدن عمار بران سبب او و نسبت شر با فعال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دادن و اهل شر کفتن با آنحضرت و بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرده و اگر دروغ گوید فسق
بلکه کفر او است گفت یقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم عداوت و بغض البته ندارد و بغض او با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین کفر و نفاق است
انکه خمس که مخصوص اهل بیت صلوات الله علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را با ولاد و اقارب خود زیاده از صد و اندازه داد و از آنجمله بچهار کس که چهار دختر خود را به ایشان داد
چهار صد هزار دینار داد که تو تنها بحساب این زمان شصت هزار تومان است و از مال غنیمه بمروان صد هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار که سی هزار تومان باشد باو داد و دو
هم اموال را باو داد و گفته عثمان میگفت ابو بکر و عمر از بیت المال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان میدهم و او روایت کرده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بالکاسه میان اهل و اولاد
قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را الحارث بن حکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار رسید همه را بحکم بن داد و صد هزار دینار
ابی العاص داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این سلوک که بطرید رسول الله
سیصد هزار دینار میدهد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند
صد هزار بدهد و نوشته را در کرد و او مبلغها را انداد عثمان گفت خازن های هر چه میگویم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانم خازن تو غلام تست کلیدها را آورد در
منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که دیگر متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها بنایل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که
سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن ارقم برد گفت امیر فرستاده است که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت مرا باین مال حاجتی نیست و من برای آنکه مزد بمن دهند خدمت بیت المال
نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانان است کار من اینقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهم که نقصان باو رسانم که او بیت المال را بدکرده بغیر حق
بغیر حق بخشیده و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جواهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر وی تابید مثل مشعل آتش شعاعش میدمید بخازن بیت المال
بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن گفت گمان دارم که بسبب این بلاء و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جواهر را چگونه میان مسلمانان قسمت توانم کرد
نیست که تواند از عهده قیمتش برآید که این را بخرد شاید سال دیگر مسلمانان را فتحی روی کند که کسی را اینقدر بهم رسد که تواند این را خرید گفت پس در بیت المال ضبط کن و او کوهر بود تا عثمان
کشته عثمان را بدختران خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد و فرمود او حال اصحاب است
و امده من هر کز شفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان به زن ما زیعض عماردن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید
که مجموع ترکه او دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار باشد که مبلغ او تو تنها نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی در اموال مسلمانان خصوصا ذوی القربی اینقدر را از برای خود و اقارب خود تغلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقراء و مساکین در
و عیرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد و با آنکه خلافت او مشروط بود که اول بران قرار کردند که بطریقه ابو بکر و عمر عمل کند و عمر اکر تفضیل در عطا او بدعت کرد اما عثمان
بیکر دکه در نظر مردم بهتر بیشتر و جهات اقیعه را فی اطوار عادات کرده خود کم نوزع شنود و عثمان رسوایی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد
انکه جمع کردن مردم را بر قراءت زید بن ثابت و پس برای آنکه عثمانی و دشمن امیر المؤمنین علیه السلام و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قرآن
بیندازد او را از برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قصه آنکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت
پیغمبر قبول نکرده و چون عمر خلیفه شد از حضرت مراد قرآنرا طلبید که آنچه خواهد از آن بردارد و آنچه را که خواهد باطل کند و حضرت نداد و فرمود پس او مصحف را مکنون نکر مطهران از فرزندان و ظاهر
نبینند و تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود و مردم کبر خواندن و عمل نمودن با آن ندارند و عثمان چون خواست قرآنرا جمع کند زید بن ثابت را امر کرد در جمع قرآن و مصحفهای دیگر که عبد الله
مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند در دیگ جوشانید و بعد از آن سوخت تا کسی بر آنها اطلاع بهم نرسد و یک سبب آنکه ابن مسعود دشمنی او را داشت که ذکر خواهد شد
که مصحف خود را بایشان ندهد و اهانت او ازان گرفته و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میان است مشهور بمصحف عثمانیست نسخه ایست که از آن بر داشته اند و چون این خبر بعایشه رسید
گفت احرقوا الصحف یعنی بکشید بسیار سوزاننده مصحفها را و این عمل از جهت متضمن طعن او است و استحقاق لعن او است اگر رد کلام حق تعالی گفت بالکفر است فلذلک
فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب

یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان می‌آورید و به بعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی بدترین عذاب و این مصداق
حال او در ما است که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبا رسید و اکراه داشت از نزول بعضی آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانکه حق تعالی فرموده است ذلک
بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب آنست که کراهت داشتند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا اعمالهای ایشان را و انکه نهایت استخفاف بکلام
الهی و صاحب بسیار نمود و استخفاف مصحف عین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمی باشد و انکه ترجیح قراءت زید بن ثابت از جمله ترجیح مرجوح و رد قول حضرت رسول است
زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قراءت مختلفه چنانکه بخاری از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام قرآنرا بر من بر یک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی بسندهای ایشان از عمر خطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن الحکم در حیات رسول صلی الله علیه و آله او سوره فرقان را میخواند
پس گوش کردم قراءت آنرا حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز باو معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای
در گردن او پیچیدم و گفتم این قراءت که خواندی از که شنیده گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگویی من از رسول خدا بنحوی دیگر شنیده ام و بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را
شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس با هشام گفت بخوان هشام بنحوی که من از او شنیده بودم خواند فرمود که چنین نازل شده است پس گفت
ای عمر بخوان من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر باشد از آن و ترمذی گفته است که این حدیث
صحیح است و ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضمون روایت کرده اند که ذکر آنها موجب
تطویل کلام است پس جمع همه بر یک قرآن و یک قراءت و منع از قراءت دیگر خلاف حکم رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است و اگر گوید مراد از حروف قراءت سبعه مشهوره
است او باطل است زیرا که با اختلاف قراء این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد
و چون بر رسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود و باین جهات اختلاف قراءت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در راویان ایشان
وارد شده تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوه ایشان است تصریح نموده است بآنکه این سبعه و سبعه حروف که در روایات وارد شده است از اشتراک
لفظ است بسوی بعضی از جهال این توهم کرده اند و بدانکه ما ایرا برایشان الزام می نماییم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است ورد میتوانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام
ظاهر میشود که قرآن واحد است و از نزد خدای واحد نازل شده است و از مصحفی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان موضوع است و آنها را وضع
کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند با آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متعارف بود و تجویز فرموده تا نشسته
که آنچه میدانند از آیات و سوره در نماز و غیر او بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قراءت او راجح است از زید بلکه
دلالت میکند بر آنکه متابعت قراءت او واجبست و ترک قراءت او جایز نیست چنانکه در استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قرآنرا از
چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را فرمود و باز فرمود که هر که خواهد قرآنرا نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده
است بقراءت ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین اینهایم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و از
کتاب خدا هیچ آیه و سوره نیست مگر اینکه میدانم که در چه چیز نازل شده و کی نازل شده است و ابو وایل گفت نشنیدم این سخن را کسی رد او کند و ابو ظبیان روایت کرده است از
که گفت ابن عباس از من پرسید که بکدام یک قراءت از دو قراءت قرآنرا میخوانی گفتم بقراءت اول که قراءت ابن مسعود است گفت بلکه او قراءت آخر است که حضرت جبرئیل علیه السلام هر سال
قرآنرا یکمرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آنوقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا
روایت کرده اند از حضرت علی علیه السلام سوال کردند از حال عبد الله مسعود فرمود که قرآنرا خواند و سنت را دانست همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است
از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف با آنچه امر کرد عبد الله بن مسعود در خطبه خواند و گفت امر میکند مرا که قرآنرا بر قراءت زید بن ثابت بخوانم بحق آن خدایی که جانم بدست
قدرت اوست که من از دهان حضرت رسول صلی الله علیه و آله یاد گرفتم و زید در آنوقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که قرآن نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در چه
چیز نازل شده است و هیچکس داناتر است از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر است و شتر مرا باو میتواند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود

دگفت من از رسول شما نیستم شقیق گفت من در حلقها که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله در میان آنها داخل بودند میدم و شنیدم کسی بدا مقول بر و کند و در جامع
اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود که روایات صحیحه ایشان در فضل او بأخذ قرآن از او وارد شده است ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن
بر قرائت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و منت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول و مخالف قول رسول است و حق در استیعاب گفته است که زید عثمانی
بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر علیه السلام با انصار حاضر نشد پس معلوم شد که باعث بر ترجیح او عداوت آنحضرت بوده است تا مناسب اهل البیت و غالب اعدای ایشان او امید بردن
کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکرده و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر بأخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانچه گذشت
کر از اعظم طعنها است آنکه کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند
مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیت در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهد و من چهارم آنهایم و آیات آنهاست وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا
فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان بانی در میان مردم نماند سوای کافری تا اینکه معاویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از
عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده که عمرو از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدای علی کشت و حضرت علی با او بود گفت تو هم از قاتلان
او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بخدا که
که عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که کافری بود که کافر از کشت یا مؤمنی بود که ایمانش افضل از همه مؤمنان بود که بنیت خالص مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت
که هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت به سه جهت مال
خدا را اسباب زینت و دولت اغنیا نموده و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بیرون آورده گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده بود دین او را کهنه کردی و جمعی که در مدینه بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند از اجماع
بر قتل او که بعضی مرتکب او شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار نمودند و یاری او نیز نکردند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان
که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید که قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسق کبیره که موجب قتل باشد معلوم نیست که هر دو فقاتی استحقاق خلافت ندارند
و خلیفه واجب القتل معنی ندارد و یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر اتفاق درین اجماع داخل بودند و کثرت اینها اختلاف اقوال پانزده هزار یا بیست و پنجهزار
کس بود که بر هر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معاویه چنانچه در
تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خون عثمان را بهانه کردند و عالم را بر هم زدند وقتی اهل اسلام التماس کردند که
که امسال حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت که آرزو دارم که عثمانی در میان جوالی باشد و آنرا در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت یعنی پیر
ریش دراز احمق یا پیر کفتار یا تشبیه میکرد آنرا بمردی یهودی در صاحب تجارت و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اُقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَ اللّٰهُ نَعْثَلًا
یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که تحریص مینمود عایشه بود و چون معاویه
بمدد طلبید گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم اطاعت او مینمود بعد از آنکه تغییر داد دو وحی بر حذر نگاه نداشت و خدا هم آنرا واگذاشت و کسی را از حق تعالی رعایت نکند من اعانت نکنم
و انجا مورد همان مثل است که … مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که انجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا
دانستی انجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آنهم بجبر و اکراه و انجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داده و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت قَتَلَهُ اللّٰهُ
وَأَنَا مَعَهُ یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بودند که از ابتدای اجماع بر خلافت حضرت امیر المؤمنین
کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باین اجماع خلیفه واجب الاتباع میدانند چرا اجماع ایشان در اینجا معتبر نیست و در آنجا معتبر است و این طعن مشتمل بر چند طعن است و برای اختصار
یک کرده ام طعن نهم شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و
کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضا شهادت آنحضرت با باحت قتلش مضایقه نداشتند از کشتنش برای کفر و شقاوتش

که فیت و احتیاج با دعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده است که بعد از کشتن حضرت فرمود که دیشم بیامده … ایشان پرسیدند که راضی بقتل او بودی
گفت نه گفتند آزرده شدی فرمود نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیار از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود پس خون او در پیش او مباح
بود و مباح بودن خون آن از نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او و یا ظلم و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتل او دلالت بر اسلام و وفور دینداری او ندارد بلکه از آنچه گذشت
که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یک
کافر مستلزم اینهمه فتنه و کفر و قتل چندین هزار کس مسلمان باشد راضی بآن نمیتوان بود با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او در مرتبه
از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب برابری مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او مینمود و انتظار او داشت چنانکه عامه و خاصه
کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت موافق خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَلَمَعَ لَامِعٌ وَلَاحَ لَائِحٌ وَاعْتَدَلَ
مَائِلٌ وَاسْتَبْدَلَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَبِيَوْمٍ يَوْمًا وَانْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرَ وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللّٰهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ
لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ یعنی آفتاب خلافت از برج ولایت طالع شد و قمر امامت از برج حق ساطع
شد و کوکب امارت در فلک هدایت درخشید و اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نموده و روز حق را بدل روزگار
باطل آورد و ما منتظر تغیر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سال قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان دین و اهل بیت رسالت قیام نماینده کانند از جانب
خدا بامور خلق او و شناسنده کانند موکل بر بندگان و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که
منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از فقره اول انتقال خلافت بآنحضرت و از فقره دوم اعوجاج امور که در
زمان عثمان بوده و فقره سیم آنست اشاره بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است که اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق
گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوییم که طلاق از جهت جاه و دولت و ریاست دنیوی و سرور از جهت اقامت دین و خلافت حق و احیای شریعت
و ملت بود و بعد از آن گفته است که آیا جایز است بمذهب معتزله که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه
است جواب گوییم که انتظار تغیر گفته نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اعتراضاتی که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ما است پس این کلمات
شریف حضرت علیه السلام موافق آنچه ابن ابی الحدید اعتراف نموده ظاهر است که آنحضرت خوشحال بوده اند از قتل دشمن بسبب آنکه برای شقاوت او نقل نموده که در زمان امیر تیمور گورکان
علمای ماوراءالنهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر هر کس واجب است بغض علی بن ابی طالب اگرچه جوی باشد بسبب آنکه فتوی بخون عثمان داد و امیر را برین داشتند که باین حکم کند و در ممالک
رواج دهد امیر فرمود که محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا آن را … شیخ در پشت محضر نوشت که ای وای بر عثمانی که مرتضی علی فتوی بخون او دهد امیر را خوش آمد و محضر را باطل و ابتر کرد
آنکه … عثمان بجدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز او نکردند چنانچه … در فصل عثمان و واقدی
و اعثم کوفی و طبری و ابن عبدالبر … از علمای ایشان در تواریخ و در کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز
و غسل و دفن بر او منع مینمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر از ملازمانش او را می بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس شب او را برداشتند و در مقبره جهودان دفن کردند و اکثر گفته اند که او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و احدی از صحابه
کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند بجز چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معاویه والی شد فرمود که دیواری در میان او و مقبره مسلمانان بود برداشتند و امر کرد که مسلمانان اموات خود را
در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که درین زمان موجود است مذکور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه … نمود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه
سه روز او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او را خورده بودند پس او را برداشته بر روی تخته دری کوچکی گذاشتند و سرش بر روی آن تخته می جنبید و … بر آن تخته میخورد و
طق طق میکرد و حکیم بن حزام با جبیر بن مطعم بر او نماز گذاردند و معلوم است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سایر صحابه اکر او را داخل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند
و سه روز جسد آنرا مانند کلاب در مزبله نمیگذاشتند که سگ و گربه او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد که جمع نمیتواند کرد میان اعتقاد بخلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و
خلافت عثمان و این واقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان است و خلافت و جلالت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه متفق علیه است پس معتقد بخلافت عثمان … و خلافت آنها که خلافت

عثمان متفق بر خلافت آنهاست روا نیست و چون حضرت امیر المؤمنین در ایرای عمار و اخراج ابوذر آنقدر معارضه و انکار و مرافعه نموده در قتل و ترک نماز و دفن عثمان
که باعتقاد ایشان حضرت رعیت او بوده است و مباهله میفرمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی به تقلید حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام گفت سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي هر چه بپرسید از من ار چه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخواست و سوال کرد که میگویند که سلمان در مداین فوت شد
و حضرت علی در مدینه که یکباره راست در یکشب آمد و آنرا تجهیز و تکفین فرمود و بازگشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و علی
علیه السلام در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد و گفت راست است زن گفت پس بر یکی از ایشان خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر باذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو و اگر بی اذن
او بیرون آمده لعنت بر او زن گفت عایشه باذن حضرت رسول بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال و احوال
عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور است و اکثر آنها را در کتاب … ایراد نموده ایم و آنچه ایراد شد از برای منصف کافی است و ابن
ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتها بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند و لکن
ادعا میکنیم که آنها بمرتبه فسق نرسید و باعث حبط ثواب نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل بهشت است به سه وجه اول آنکه او از
اهل بدر است و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هر چه میخواهید بکنید گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول
صلی الله علیه و آله در مدینه ماند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ضامن حصه غنیمت او و اجرای او شد دویم آنکه از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرموده
لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و اگرچه در آن بیعت حاضر نبود و لیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده
بود و این بیعت از برای او بود که چون مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت برمرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب
او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است سیم آنکه از جمله ده نفر است که در اخبار وارد
شده است که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکند که او آمرزیده است و خدا از او راضی است و از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کافر
و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون الله تعالی از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا با آنکه بنای این وجود بر اخباری چند است که دفع کرده اند
و خود ممنوع اند بروایت آنها که مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کرده ایم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد
و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایت ایشان که بخاری روایت کرده است ناصبی چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که ابن عمر آنست که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نکرد
و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در
کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل با اهل بصره ملاقات نمود زبیر را طلبید او با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود که شما
با جمیع اهل علم از اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن کرده رسول خدا و خایب و ناامید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما
ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا
که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از و شنیدم این حدیث را که بعثمان نقل کرد در ایام خلافت زبیر گفت که گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت
فرمود که من جواب ترا نمیگویم تا نگویی که آن ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و سعید بن عمرو بن نفیل
حضرت فرمودند نه را شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من به بهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی منکرم و قبول ندارم زبیر
گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود گمان ندارم و الله که یقین میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی
اند در دره در جای در اسفل درک جهنم و بر سر آنجا سنگی است که هر گاه خدا جهنم را بر افروزد مشغول کرد آن سنگ را از سر چاه میدارد و شنیدم این را از رسول خدا اگر
نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا بر تو ظفر دهد و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم برد پس برگشت زبیر بسوی اصحاب خود
و میگریست … ایشان در حجاج خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند آنکه اکثر متکلمین امامیه براهین عقلیه اثبات نموده اند
که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او بهشت است زیرا که موجب اغوای او است بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند باتفاق و بعضی ایشان

قتل

کتاب یر صادر شد … و ایضا اگر این واقع بود چرا ابوبکر در سقیفه و غیر او در مناقب خود این را نشمرده و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور کرده بودند و اراده
قتل او داشتند مناقب خود را بر مردم میشمرد و باین خبر متمسک نشد و اگر این اصلی داشت از برای او انفع بود از خبرهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا اگر این واقع بود چه احتمال داشت که اکابر صحابه و
انصار جرات بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید او عمار راضی میشدند که مردی را که دانسته یقین از اهل بهشت است با و منع دفن در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او
این را بر او حجت میکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می آید که کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضا لازم می آید که اکثر عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره مبشره در یک طرف
بودند و بعضی در طرف دیگر و هر یک دیگری را اضلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بودی بایست عمر بدانسته که منافق نیست پس چرا از حذیفه می پرسید که آیا رسول الله مرا از منافقان می شمرد یا نه دویم آنکه
میگوییم روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانکه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده هست یا تجوز و تخصیص در آن میرود و بنا بر اول
لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل مودی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع
و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت اهل بدر نکرده است بغیر امیر المؤمنین علیه السلام و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن که چنین مغفرت عامی را
اغرای بر قبیح است و اغرا قبیح است و صدورش از حق تعالی محال است و بنا بر ثانی که تجوز و تخصیص در آن رود یا تخصیص میکند رخصت را بصغایر و تعمیم میکند مغفرت را در گناهان گذشته و آینده
و درین با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و دلالت میکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص مینماید مغفرت را بگناهان گذشته و مراد
اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند هم بر تقدیر است که تسلیم کنیم که عثمان درین امر
اهل بدر بوده است و او مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او استدلال
باو مدخول است از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق کرده است رضا را در آیه بایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اقراب او ممنوع است و احادیث بسیار دلالت از
اهل بیت علیهم السلام بر نفاق خلفای ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم که الف لام المؤمنین برای استغراق است خصوصا آنکه درین آیه بعد از آن وصفی چند مذکور شده است
که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از این که پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشانست پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل کرد و ثواب ایشان را
فتحی نزدیکی و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول ابوبکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند و بعقب آن رسول خدا حضرت امیر المؤمنین را فرستاد
فتح نمود چنانکه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیه معلوم نیست این جواب را بعضی از
محققان متکلمین شیعه گفته اند سیم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و دخول او و عثمان و احزاب او و معاندیش آنست که بتحقیق راضی شد خدا از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با تو
در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر درخت این کی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم
رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان موافق هزار و پانصد یا هزار و سیصد بودند و معلوم است که بسیار از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر
آقای غلامی داشته باشد و یکروز کاری خوبی بکند و آقا باو بگوید از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و از آن
در غضب شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیه که در همین سوره قبل از این باندک فاصله واقع شده است
صریح است در آنکه قبول این بیعت مشروط بموافات است و ممکن است این بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ
فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستی که آنها که بیعت میکنند با تو
بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس شکسته است مگر نفس خود را یعنی ضرر آن بخود او عاید میشود و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است
با خدا بر او پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را اجری بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال او میشود که امری که مخالف او باشد
از آن صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معاودت با اهل بیت او کردند و دین او را باطل نمودند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن
او را شهید کردند با اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی خدا کی با ایشان ماند و ما این مطلب را اندک بسطی دادیم بر آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شبهه
میکنند و گاه است که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان زیاده از آنست که درین رساله احصا توان کرد و لهذا درین رساله بهمین قلیل اختصار رود هر که خواهد بر جمیع آنها
مطلع شود رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و مسمی بجلا … معاویه و طلحه و زبیر و عایشه و خطا و خلفای … ائمه و خلفای … ایشان اشقیا و ارباب … کتاب

وبسیار کتب اصحاب نبوده‌ایم [illegible] بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بعد از حضرت رسالت خلیفه دانند و اما امامیه
اثنی عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام علیهم السلام را تا مهدی امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی بن
ابو طالب را و بعد از آن امام حسن و بعد از آن امام حسین و بعد از آن علی بن الحسین زین العابدین و بعد از آن محمد بن علی باقر و بعد از آن جعفر بن محمد صادق و بعد از آن موسی بن جعفر الکاظم
و بعد از آن علی بن موسی الرضا و بعد از آن محمد بن علی التقی و بعد از آن علی بن محمد النقی و بعد از آن حسن بن علی عسکری و بعد از آن محمد بن الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین را امام
و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر میدانند والبته ظاهر خواهد شد و دفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق را در میان مذاهب شیعه اینست پس اگر
زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه اثنی عشریه نیستند و شیعه باین معنی فرقها بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران
نقل کرده اند از بعضی و بکذار از شاد مجاز و رند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد بن حنفیه پسر امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی اوست
و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از آن امامی نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت با ولاد او رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده و الحمد لله همه منقرض شده اند
مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین با امام زین العابدین صلوات الله علیهما قایل با مامت زید پسر امام زین العابدین شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بلافصل خلیفه میدانند و بعضی
با آن سه خلیفه باطل نیز قایلند و مانند اسماعیلیه که اسماعیل پسر امام جعفر صادق را بعد از او علیه السلام امام میدانند و اسماعیل در زمان صادق علیه السلام فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند
و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند اسماعیل فوت نشد حضرت صادق برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت امام قایل زنده
بود و امامت با ولاد او رسید و بعضی گفته اند در حیات حضرت فوت شد و نفی امامت بر طرف شد و بعد از حضرت با ولاد اسماعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات
را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام هستند مثل ناووسیه که میگفتند حضرت صادق نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است
مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق عبدالله افطح پسر بزرگ آنحضرت که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود باین سبب امامت باو منتقل شد امام میدانسته اند و بعد از آن امام موسی را علیه السلام
امام میدانسته اند و عبدالله چند روزی بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده بود و فوت شد مثل واقفیه که میگفتند که حضرت امام موسی زنده است و پنهان شده است و او مهدی است
و با مامت بعد از آن قایل نبودند و چند فرقه دیگر نیز نقل کرده اند و از جمله این فرقها تا حال که هزار و صد و [illegible] از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و بسیاری همه منقرض
و مستاصل گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده مانند قایلان با مامت محمد پسر حضرت صادق علیه السلام و قایلان با مامت موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن
مذاهب آنها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد زیرا که مدعی امامی از ایشان ظاهر نیست با جماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد
که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف معلوم ایشان بوده باشد یا تکلیف ما لا یطاق است و او عقلا قبیح است و جمیع امت متفق اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده
اما اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نقل است او دو نحوست یکی
دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا که بعد از من دوازده امیر
خواهند بود و پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود همه از قریش اند و بروایت دیگر که پیوسته امر دین ماضی و جاری است ما دام که دوازده مرد والی ایشان باشند
و مسلم به سند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم نزد حضرت رسول خدا رفتم پس شنیدم که میگفت پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت چیزی فرمود
همه از قریش اند و بسیار سندهای دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و سنن ابی داود روایت کرده است و در آن
آنست که از آنحضرت پرسیدند که پس از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج و در بعضی روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و بر پای تا والی ایشان باشند دوازده امیر و در صحیح مسلم از عامر
بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه پسینی که اسلمی را سنگسار کرد
گفت پیوسته دین بر پا است تا قیامت بر پا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تمام این حدیث اینست که پس بیرون می آیند دروغ گوی چندی نزدیک قیامت
و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی و از مسروق روایت کرده است که گفتند ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی بر خواست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند
خلیفه بعد از آن حضرت خواهد بود در جواب گفت تا من بعراق آمدم این را از من کسی نپرسید بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه
روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریش اند و از [illegible] روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این

66

دین بر پا است تا دوازده خلیفه از قریش پس ایشان بروند زمین موج خواهد آمد با اهلش [illegible] از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود
روایت کرده اند که ابن عمر گفت با بی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار و بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود [illegible] مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول صلی
الله علیه و آله خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داده که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند آنها گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است باملاء رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و برین
مضامین الفاظ بسیار روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود ما دام که از مردم دو کس باقی
باشند و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هارون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و دشوار
عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب باصلاح خواهد آورد و پس زمین را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر
که خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این حدیث بر خلافت ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصا که همه
از قریش باشند بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشد نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس همین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شده و همه مذاهب
باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته است که این حدیث را موافق مذهب خود کردانند گفته است که خلفای اثنا عشریه خلیفه از اول امیر المؤمنین و امام
حسن و امام حسین علیهم السلام و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسین علیه السلام عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج دیگر از بنی
عباس و این دو وجه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر عبدالعزیز که بعضی اطوار حسنه داشت پس در میان
اینها بعضی را انتخاب کردن بیوجه است و در بعضی ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است
ملکوا ماجت الارض باهلها یعنی چون امامان بروند زمین با اهلش بموج آید و این نظام برطرف شود و بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که آن
تاویلها فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند دویم احادیث ثقلین و مثل آنهاست که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر
قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمه اسماعیلیه اگر باشند
فاسق ملحد چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول و فروع دست بمتمسک نمی‌یابند و باعتقاد ایشان
هر فاطمی حسنی که خروج بسیف کند امام است و اینکه احوال ایشان و دعوای امامت آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه
مفارقت ایشان با کتاب و حال آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و فروع دین خود و در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نص بر امامت خود
دارند و نه اجماعی منعقد شده است بلکه مانند سلاطین خود بغلبه مستولی پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و حضرت صادق صلوات الله علیهما
سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارج اند لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام
وارد شده که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان عداوت دارند و با امامان عداوت نمیکنند و زیدیه با امامان عداوت میکنند [illegible] ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیا
روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن بسر برد
که خدا بدست قدرت خود آنرا غرس نموده و در منزل من ساکن شود باید بعد از من ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیاء از فرزندان او را
که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در باره
حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند [illegible] زمخشری روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست و دو پسرش میوه دل من و شوهرش نور دیده من
و امامان از اولادش امینان پروردگار منند و ریسمانی کشیده میان او و میان خلق و هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود به درک اسفل
و در این باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد نمود [illegible] چون خلافت حضرت امیر صلوات الله علیه ثابت شد نص آنحضرت بر حضرت امام حسن
نص حضرت امام حسن بر حضرت امام حسین علیهم السلام و همچنین هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیه در میان فرق علما و محدثین امامیه در هر عصر چندین هزار [illegible] تواتر ایشان در هر بلدی و ناحیه
بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر
و غالب بوده اند با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار نموده اند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند

با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده‌اند و نهایت احتراز از کذب می‌نموده‌اند و هرکه با این قراین و جهات ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیقت آنها
و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر است و همه متون ما مجازیست زیرا که
اسما و صفات و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده‌اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال و خفای میلاد او و کتبی که مشتملست بر احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین
تا زمان قایم علیهما السلام میان شیعه و سنی موجود و متداول و مضبوط بوده پس درین احادیث راه شک و شبهه نیست طریق دوم افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه علیهم السلام
افضل بوده‌اند از جمیع اهل عصر خود خصوصاً که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسایل و دقایق
همه علما و فقها بایشان رجوع می‌نموده‌اند و سخن ایشان را متبع و حجت میدانسته‌اند و مرجع کافه افراد و رعایا بوده‌اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته‌اند و از ایشان در حساب
بوده‌اند و کتب تاریخ و احادیث عامه و خاصه مشحونست باین مراتب و فضایل و مناقب خصوصاً حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن را علیه السلام بر دوش خود سوار کرده بود و گفت خدایا من این را دوست میدارم تو او را دوست دار
و ایضا همه از براء روایت کرده‌اند که حضرت روزی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضا در جامع الاصول
از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن را بر دوش خود سوار کرده و شخصی گفت بامام حسن علیه السلام نیکو مرکبی سوار شده‌ای ای کودک حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که او نیکو سواریست و ایضا از صحیح ترمذی از انس روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کدام یک از اهل بیت نزد تو محبوب‌ترند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه
علیها السلام که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می‌آمدند ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و بخود می‌چسبانید و ایضا در صحیح بخاری از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری
از روز با من سخن نگفت و من با او سخن نگفتم تا رسید به بازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدیم بیرون آمد بسوی
آنحضرت و دید دستها در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود که خداوندا این را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و صحیح
مسلم نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه رفت و سه مرتبه امام حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بود چون حضرت
او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست دارد دوست دار ابوهریره گفت بعد از آنکه این سخن را از آن
حضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست‌تر از حسن بن علی نبود و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که حضرت چیزی گرد
رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آنها پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست اینکه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر دو رانهای او بوده
اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضا از صحیح ترمذی از یعلی بن مره
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین از منست و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول
در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزندست یعنی از جمله اسباطست که فرزندان یعقوب بوده‌اند یعنی گویا یکی از پیغمبرانست و در نهایت لغت نیز همین حدیث را روایت کرده است
و گفته است در تفسیرش یعنی امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته‌اند که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول الله‌اند پس گفته است یعنی دو طایفه و قطعه‌اند
از آنحضرت و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و ایضا از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که
مردی از عبدالله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجایی گفت از مردم عراق ابن عمر گفت نظر کنید بسوی این مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند
پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت در حق او و برادرش که او دو گل بوستان منند در دنیا و گفت ایشان سید و بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و ایضا از صحیح نسائی
روایت کرده است از عبدالله بن شداد از پدرش که گفت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین علیهما السلام بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین
گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجده رفتم چون حضرت از
نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه گمان کردیم که امری حادث شده است یا وحی بر تو نازل شده فرمود اینها نبود و لیکن پسرم بر پشتم سوار شده بود خواستم
تعجیل کنم او را تا حاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابوبکره گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن
در پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید که خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس

روایت کرده است که احدی شبیه‌تر نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در حق ایشان از حد احصا بیرونست و آیه که گذشت از آیه تطهیر و مباهله و غیر آنها در فضیلت ایشان
کافیست و اکثر اینها صریح است در امامت ایشان خصوصاً محبوب خدا و رسول بودن چه معلومست که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبود چنانچه مکرر
بیان شد و هرگاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیرالمومنین علیه السلام که بدلایل خارجه افضلیت
امامت — او معلوم شده و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که و ابوهما خیر منهما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت از جمیع خصوصاً از آن
منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی امر خلافت شدند و حضرت رسول ایشان را در مواطن متعدده لعنت کرده و ایضا کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان
دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عالت او از محبت او معصیت خواهد بود و ایضا کسی که او اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد که گوید که او از منست و من از ویم
و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده‌اند احق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین اهل بهشت بودن دلیلست بر فضل ایشان بر همه عالمیان
الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوان‌اند و پیر در بهشت نمی‌باشد و اگر جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند او خطابست زیرا که ایشان در سن کهولت شهید شده‌اند
با آنکه با مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی جوان از دنیا رفته‌اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند
ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهتراند از جمعی اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بوجهی است زیرا که ایشان در آنوقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر
تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز فضیلت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه چون این
در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده‌اند که ابوبکر و عمر پیران اهل بهشت‌اند غافل از آنکه در بهشت پیر نمی‌باشد و او اضافات دیگر باطلست چنانکه دانستی
با آنکه این حدیث ضعیف که خود منفرد‌اند بنقل او و از پسر عمر نقل کرده‌اند که متهم است درین باب بجر نفع و بعداوت امیرالمومنین معروف و منافات دارد با حدیث سید شباب اهل الجنه
که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده‌اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشت‌اند من و علی و جعفر و ابوطالب و حمزه
و حسن و حسین تا مهدی علیهم السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهتراند از جماعتی از اهل بهشت که در آنوقت در سن کهولت بوده‌اند با آنکه بسیار بعید است دفع این تکلف
زیرا که دلالت میکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آنوقت در سن شباب بوده‌اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل این حدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها
وضع کرده و الحاق کرده‌اند و تعبیر شقشقها از آنکه شهر سقف ندارد و دعوای تفاخر حدیث طول دادن بجود برای او بزرگوار دلالت بر قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک
آداب و سنن و جماعت که در آن تخفیف مطلوبست نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید و مبادا خاطر مبارکش برنجد و اگر هر یک از اینها از برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از
مجموع اینها معلوم میشود مرتبه از فضیلت ایشان که مخصوص ایشان بوده و احدی در آن شریک نبوده‌اند پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است
طریق سیم عصمت است و بیانش آنست که ببراهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و هیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه که خود دعوی میکنند
نیستند پس همه مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حقست طریق چهارم معجزه است و از هر یک از ائمه صلوات الله علیهم معجزات بسیار در احادیث وارد شده و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده
بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مکی مالکی در فصول المهمه و ملا جامی در شواهد النبوه و دیگران از علمای عامه در کتابها ایراد نموده‌اند و آنها را کرامات
نام کرده‌اند حتی بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه جاری میشد که با او سفارت و نیابت ایشان را اثبات مینمودند طریق پنجم اجماعست و بیانش آنست که همه
متفق‌اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذهبی که در میانست و او مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر طوایف قایلند
باین امور مذکوره در همه که خود دعوی میکنند نیستند و طوایف که قایل باین امور هستند مثل زیدیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس اصل امامتشان باجماع همه ثابت است
و دعوای غیبت و حیات که مخصوص ایشانست بنصوص متواتره ثابتست در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطلست و طرق دیگر از برای اثبات امامت ایشان
هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تامل کند البته هدایت می‌یابد اول علومی که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی
که هر یک از مشاهیر علما یک علم از آنها ممتاز‌اند جمیع آنها در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علما رعیت حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه‌اند و همه از آنحضرت اخذ
کرده‌اند و خود را منسوب بآنحضرت میکردند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و آداب علم و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها همه را از آن
حضرت نقل کرده‌اند و کلام آنرا متتبع دانسته‌اند و راه اعتراض بر آنها نگشوده‌اند با وجود عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه

ذریت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علوم و رتبه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر عالم
را گرفته و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیدادند با اینهمه علوم بسیار از آنحضرت منقول گردیده و ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام
الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب آنرا انجیل اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته اند و چندان ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع نموده ام چنانکه اکثر
آنها مشهور و در طریق مناجات با قاضی الحاجات راهنمای سالکانست و آداب حسنه و کلمات علیه و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و دیانت
و کمال بس مشقی است که بآن اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه و اوایل زمان دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر
از مسایل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر گردیده که عالم را فرا گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیده و بتوسط
در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بوده اند و چهارصد اصل
در میان شیعه بهم رسید که اصحاب حضرت باقر و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج و رجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بودند بایشان و ابوحنیفه و سایر
علما و قضاة ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت
آنقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که او را ملاعین او را شیطان میگفتند و شیعیان آنرا مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال
ایشان در فنون علوم و خصوص متاخرین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام
نیز در نشر علوم در این مرتبه بود تا آنکه هارون ملعون آنحضرت را حبس کرد و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر در علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در این
باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بحقیقت در آمدند و حضرت امام
محمد تقی در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر فضلای مشهور بوده اند و در سه روز از ایام منی سی
هزار مسئله کلامی و غیر آنرا بر ایشان فرق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مأمون با یحیی بن اکثم و علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند
و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث کمتر از ایشان روایت شده
اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را مینوشتند و مسایلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و اقوال ایشان را بر اقوال سایر فقها
ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتوانست کرد که ایشان این علوم را از علماء مخالفین یا از راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هر کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند
و ایضاً علوم ایشان مباین علوم و مخصوص ایشانست و همه محتاج بایشان بودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان
رسیده است و حق تعالی ایشان را بخصوص یاد کرده که مرجع و پناه امت باشند و این را معجزه ایشان گردانیده چنانچه معجزه جد ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این بود که علوم اولین
و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه در کتابی بخواند یا از احدی بشنود آورد دویم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس روایت نکرده که قدحی در احدی
از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با وجودی که دشمنان از خلفاء و امرا و سلاطین در هر مرتبه ایشان میشدند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب درگاه خود میگردانیدند
و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان داشت بود ضرر میرسانیدند و میکشتند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال بر می آمدند زیرا که میدانستند که اگر اعتقاد بامامتی که ثانی مرتبه نبوت است
بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی در آیات از برای ایشان میکنند حتی آنکه عالمیان باعتبار غرایب احوال و محاسن
صفات و اخبار از غیبیات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با این مراتب با وفور اعداء و حساد نتوانستند افترائی در حق
ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه میبینیم که عادت چنین جاری شده است که اگر کسی اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم میرساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان
سالم نمی ماند البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا می بندند که قدر آنرا پست کنند و از مرتبه خود بیندازند پس این جمله معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان
دشمنان از ایشان بسته است و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارند سیم آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام
میدانند و خواه نمیدانند همه اتفاق کرده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشان را حجت میدانند آنها که امام
در روایات نقل میکنند از ایشان در کتب خود و ایشان را با نهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در این نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای حضرت باقر و حضرت صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم

بوده اند

بوده اند از عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمیران و بکر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعت
بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطور اند و ایشان روسای شیعه بوده اند و در فقه و حدیث و کلام کتابها تصنیف کرده اند و مسایل جمع
نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام می آمده اند و احادیث می شنیده اند و بعراق و سایر بلاد بر میگشته اند و در کتب خود ثبت
میکرده اند و از ایشان روایت مینموده اند و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است که ائمه علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت
در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند و محققند یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادقند در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور
معجزات از ایشان و کفر و فسق مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبرا از ایشان نفرمودند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر
نکردند چنانکه تبرا از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات اهل ضلال نمودند و اگر دانسته اغماض کردند و تقریر اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نمودند پس
العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلالت خواهند بود که ایشان راضی بآنها بوده اند و زکوة و اخماس ایشان را قبول مینمودند و هیچ این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشان را چنین میدانند چهارم
آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تجلیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و
فضل ایشان نمینمودند چنانکه خلفای ثلثه که غصب حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه مینمودند
و همچنین آنها که نکث بیعت آنحضرت کردند و در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معویه با آنکه بنای امر کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت
و مناقب آنحضرت نمینمود و بعذر آنکه در قتل عثمان بآنحضرت نسبت میداد و باین قانع که حضرت امارت را برای او باقی بدارد و او اقرار کند بخلافت آنحضرت بیعت کند و بکرات مناقب و فضائل
آنحضرت را در حضور او مذکور میساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین را تعظیم مینمود و در واقعه حره مسلم
بن عقبه لعین را سفارش کرد که حرمت آنحضرت را و اهل بیت او را مرعی دارد و بنی امیه و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام مینمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی
عباس هر یک از ائمه که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت ایشان میکردند حتی متوکل با آن عداوت و خبث حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم مینمود با آنکه
ائمه همه محبوس و زیر دست ایشان بودند نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تجلیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند
اینست که حق تعالی تسخیر کرده دلهای طوایف مختلفه را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با خوف و اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوائج عظیمه نزد
ضریح مطهر ایشان طلب مینمایند و امید اجابت میدارند و بر آورده میشود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد
دارند بعمل نمی آورند و پناه باین ضریح میآورند و ایضاً خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان
ائمه بودند قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون شده اند و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت
رسول در مرتبه ایشان یا نزدیکتر است و ظاهرا بعلم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند در حیات و بعد از فوت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای آنها نمیکرده اند و اگر
قبور بعضی از ایشان از روی اطلاع تعظیمی رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشانست مثل حضرت معصومه و عبدالعظیم پس این جمله معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال
حیات و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر میشدند و باز تعظیم و اکرام ایشان را ترک نمینمودند و خلفای جور بسیار سعی
که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین علیه السلام را که متوکل خواست که جای قبور آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود نتوانست و گاوها که بشخم بسته
بودند و چون بجای مرقد مطهر میرسیدند داخل نمیشدند و کارهای بسیار کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که بیل و کلنگ اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمی شناختند و ایشان را مانع شدند برگردیدند
گفت که ایشان را تیرباران کنند هر تیری که بآن جانب انداختند برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب را بجانب آن بستند چون بحایر رسید از جا بر طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی بسبب شیعه حایر
پس جمعی را مقرر کرد که بر راهها نگاه دارند هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر از این نیست که حق تعالی خواسته قدر
ایشان را تعظیم کرداند و رفعت و رتبه ایشان را اظهار نماید و قطع نظر از معجزاتی که در مشاهده مطهره ایشان ظاهر میگردد و در اکثر سنوات خصوصا نزد ضریح سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن
شفا یافتن که مخالف و مؤالف اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که از مفسرین مشهور عامه است
بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود تویی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشانند

و سیمهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزیده شد مرا پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش او قتاده مدتی ساکت ماند و بار دیگر گفت بعد از آن که
که در پیش فقها و خلفا و پادشاهای بسیار نشسته ام و دل من در نزد ایشان مضطرب نشده چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی در کجایی و در پیش خانه آباد نشسته که حق تعالی در شأن ایشان فرموده
که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا آخر آیت یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را با و مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که بلند و رفیع
آوازه باشند و مذکور شود در آنها نام خدا تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانها بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیکرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از پا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت
فرمود که تو اکنون نزد آنخانها نشسته و ماییم آنخانه آباد قتاده گفت راست گفتی خدا مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آنخانها سنگ و گل نیست بلکه خانه آباد به نبوت و علم و حکمت است و در روایت دیگر وارد
شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم آورده اند و از امور دین خود سؤال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس پرسید که کیست اینکه
نور علم از جبین او ساطع است گفت امام شیعیان است گفت میروم که آنرا خجل کنم چون بنزدیک حضرت آمد ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد گفت یا ابن رسول الله من در مجلس بسیار نزد ابن
عباس و دیگران نشسته ام این حالت مرا عارض نشده حضرت در جواب او فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی مهابت ایشانرا در دل دوستان و معاندان برابر داده است
و انگه طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان می نمایند و در امور دین و دنیا پناه ایشان میبرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
دوازدهم در اثبات امامت
و غیبت حضرت قائم صلوات الله علیه بدانکه احادیث خروج مهدی را خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است
که رسول خدا فرمود بحق خداوندی که جان من در دست قدرت اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس صلیبهای نصاری را بشکند و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول
نکند و چندان مال را فراوان گرداند که مال را بدهند و کسی قبول نکند پس گفت رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام
و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان
خواهد بود و مهدی علیه السلام با و خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم و او در جواب گوید نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته و از مسند ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یکروز البته حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا در آن روز مردی از امت من یا اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند
زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد و بروایت فرمود که منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابو هریره روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله گفت اگر باقی نمانده از دنیا مگر یکروز خدا طول دهد آنروز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی علیه السلام
که حضرت رسول گفت که اگر از دهر روزگار باقی نماند مگر یکروز البته برانگیزد مردی را از اهل بیت که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابو داود از ام سلمه روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی
و کشیده بینی باشد و زمین را پر کند از قسط و عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده است که ابو سعید خدری گفت ما میترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس
سؤال کردیم از آنحضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد آمد ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر
در دامنش ریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه السلام پس گفت ای پسر من سید و مهتر قوم است چنانچه
رسول او را سید نام کرده و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه نیست با او در خلق و زمین را از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثان
مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل است بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول جانب او برداشت و گفت ای
حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه علیها السلام گفت میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من آیا نمیدانی که خدا اطلاع یافت بر زمین
مطلع شد پس اختیار کرد از آن پدر ترا پس مبعوث گردانید برسالت بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا با او نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی با عطا کرده است هفت خصلت
که با احدی پیش از ما داده است و با احدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا ای فاطمه من پدر توام و وصی من بهترین اوصیا است و محبوب ترین
ایشانست بسوی خدا و حمزه عم پدر تو و شوهر تست و از ماست آنکه دو بال خدا با او داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تست و برادر شوهر تست و از ماست
دو سبط این امت و آنها پسران تو اند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشت اند و پدر ایشان بحق خداوندی که مرا براستی و حق به پیغمبری فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا براستی

است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید و مهدی این امت ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه
پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را برانگیزد در آنوقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح قلعهای ضلالت و دلهای که از حق غافل باشند قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانکه من
قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی
که از تو در دل منست خدا تزویج کرده است ترا بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بینا
ترین مردم است باحکام و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی علیه السلام فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر هفتاد و پنج روز که بپدر
خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا حضرت مهدی را بحسن و حسین علیهم السلام هر دو نسبت داده ما در از نسل حضرت امام حسین است علیه السلام زیرا که مادر امام محمد باقر دختر امام حسن
علیه السلام است و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام و دار قطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است
در آخرش گفته است که حضرت فرمود از ماست مهدی این امت که عیسی علیه السلام در عقب او نماز خواهد کرد پس زد دست بر دوش حسین علیه السلام و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی
این امت و ایضا ابو نعیم از ابو حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشانست و بر جانب راست روی مبارکش خالی سیاهی است و بروایت عبد الرحمن
بن عوف دندانش گشاده است و بروایت عبد الله بن عمر ابری بر بالای سرش سایه خواهد کرد و ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله
و ابو سعید حضرت عیسی بر پشت سر مهدی نماز خواهد و صاحب کفایت الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در ظهور مهدی و صفات و علامات او مشتمل بر
بیست و پنج باب و گفته است که همه را از غیر طریق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهور معتبره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد فقیر است که اجازت علمای
ایشان بر آن نوشته است و او پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فرا در مصابیح که الحال میان عامه متداول است پنج حدیث در
مهدی علیه السلام روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در
ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم و از نسل امام حسن عسکری است و اکثر احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای
ولادت آنحضرت و آنکه او را حضرت را دو غیبت خواهد بود دوم طولانی تر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شده که کتب مشتمل اند بر آن احادیث
معلومست که سالها پیش از ظهور این مراتب تصنیف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر بچندین جهت افاده علم می نمایند و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر آن ولادت با سعادت
و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب در وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم است و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی صاحب فصول مهمه و مطالب السؤل و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند ذکر کرده اند چنانکه
ولادت آبای طاهرین او معلومست ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند زیرا که بعد از آنکه بدلیل
قاطع ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان کرد چنانکه کفار قریش انکار معاد میمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده خواهد شد با آنکه امثال هر
او در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل او در این امت واقع میشود و از آنجمله حضرت ابراهیم که چون منجمان نمرود را خبر دادند
که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را بر هم زند نمرود امر کرد که هر دانی و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم علیه السلام در پنهان با مادر او مقاربت کرد و آنحضرت
مخفی در غار متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی علیه السلام را نیز منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد و فرعون حکم کرد بکشتن بنی اسرائیل
و حمل و ولادت حضرت موسی واقع شد چنانکه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در والی مصر بود و فرعون با او سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف
نه روز فاصله بود و یوسف علیه السلام پادشاه بود و یعقوب پیغمبر بود حق تعالی نخواست تو ابت آنرا عظیم کند با آنکه وجود فرزند خود مطلع شد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور
شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ائمه صلوات الله علیهم خبر داده که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد
کرد و شیعه پیوسته انتظار ظهور او میکشیدند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رأی محبوس گردانیده بودند و پیوسته احوال
آنها در خبر میگرفتند و در مقام تفتیش او که مهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده مادر حضرت حمل او را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفاء جور مخفی گردانید و او را
خود از شر ظالمان دور گردانید چنانکه ولادت او بر زکواد امر مستور داشته و شیعیان و موالیان آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان

تمام شود و جمعی کثیر که اسمهای ایشان معروفست بر ولادت باسعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزات که در وقت ولادت آنحضرت و در حبس خاتون مادر آنحضرت ظاهر زیاده از حد و عد احصا است و در کتاب بحار الانوار
و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده‌ایم و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته‌اند و بعضی دویست
و پنجاه و هشت نیز گفته‌اند بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت بود پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول
پنج سال بوده و بنابر قول دوم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک معجزات و غرایب حالات از آنحضرت بظهور می‌آمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و یکی کبری
و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل میپرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند
و بخدمت حضرت عرض میکردند حضرت میفرمود که بسادات و فقرا و شیعیان برسانند و جمع کثیر هر ساله موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند
که ایشان از جانب آنحضرت منصوب اند چنانکه مقدار مال را و نام کسی که فرستاده میبردند و آنچه برایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و بسیار احوال آینده ایشان را
و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و درین غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تخمیناً هفتاد و چهار سال بود
و سفرای موثق که همه ایشان را شناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ابو عمرو عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما
نص بر امانت و عدالت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید از جانب ما میگوید حجت است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید
بنص امام حسن عسکری و نص پدرش از جانب حضرت صاحب علیه السلام بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی هستیم
بقضای او پدر تو باسعادت زندگانی کرد و مرد حمیده پسندیده خدا رحمت کند او را و او را ملحق گرداند باولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود
در آنچه قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی روی آنرا منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و جبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت او
و بما هر دو رسیده مصیبت و مفارقت او و ترا و ما را نیز بوحشت افکند پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال و سعادات او آنست که حق تعالی
مثل تو روزی کرد که جانشین او باشی و بعد از او قایم مقام او باشی باو او و ترحم کنی براو و میگویم الحمد لله که نفوس راضی هستند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است
خدا ترا یاری کند و تقویت کند چندین توقیع و رقع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در جواب
میکردند و معجزات از ان ظاهر شد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از امام حسن عسکری و حضرت صاحب علیه السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه روایت کرده که گفت بخدا
سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر ظاهر میشود و مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم آنرا می‌بینند و نمی‌شناسند و از ان پرسیدند که تو صاحب الامر را دیده
در نزدیکی دیدم که به پرده‌های کعبه چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا از من انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند از علی ابن احمد
دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآن بران نقش میکند و اسمهای ائمه علیهم السلام بر دوانی
او نقش میکند گفتم ای سید این تخته چیست گفت از برای قبر خود میسازم که بر روی او مرا دفن کنند یا در زیر سر من در قبر بگذارند که مرا با وی تکیه بدهند و قبر خود را کنده‌ام و هر روز داخل قبر
میشوم و یکجزو قرآن در انجا میخوانم و بیرون می‌آیم چون فلان روز و فلان ماه و فلان سال شود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در ان قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم
مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر او بودم تا آنکه در همان روز از ان ماه و سالی که گفته برحمت خدا واصل گردید و در همان قبر مدفون شد این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت
کرده‌اند و بعضی روایت کرده‌اند که او در سال سیصد و پنج برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند
و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را با او میفرمود و اکثر مردم را گمان بود که او را نایب خود کند جعفر گفت در وقت احتضار محمد بن عثمان
بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میکفتم و سؤال میکردم و حسین بن روح نزد پای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت مرا فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را
نایب گردانم پس من برخواستم و دست حسین بن روح را گرفتم و بجای خود نشاندم و خود رفتم و بنزدیک پایها او نشستم و بعد از ان نوبت خدمت حسین میبود و بخدمات متعهد و جانب اش بود
از محدثین شیعه روایت کرده‌اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت اگر مرا واقع شود امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است
و از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مامور شده‌ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود

شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که اکثر شنیدن او را از خود جدا پسندیده و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان سیصد و بیست و شش بریاض جنت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب الامر
علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود کرد و ابواب سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت باو بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد
و در آن سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه درین سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری و تمامیت امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین
علی بن بابویه رضی الله عنهما درین سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری و چون حاضر شدیم آن ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین
بابویه قمی را که درین ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ را نوشتند بعد از ان بهفده روز یا هیجده روز خبر رسید که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسن ابن
ابن بابویه این خبر را باین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از حسن بن احمد بن مکتب که میگفت که در بغداد بودم در سالی که سمری برحمت خدا واصل شد چند روز
قبل از فوتش بخدمت او رفتم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون آورد و مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر از دنیا مفارقت
خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و بکسی را وصی و قایم مقام مکردان بعد از وفات خود که مدت غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن
بعد از ان خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از ان جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی مرا دیده است
سفیانی و صدای آسمانی او دروغ گو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم بخدمت
او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی باو گفت وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمی هست که او بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم بقا رحلت نمود
مولف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده‌اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده‌اند و در آن وقت نشناخته‌اند و بعد از مفارقت شناخته‌اند پس ممکن است که درین حدیث مراد او باشد
که اگر دعوی کنند در آن وقت دیده‌اند و شناخته‌اند دروغ میگویند یا آنکه دعوای مشاهده با دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده
از آنست که درین رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا علی بن احمد که من در بغداد بودم ابن جاوشیر دو شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح برسانم
شد من یک شمش بوزن او خریدم و با آنها ضم کردم و نزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد باین شمش که خریده بودم گفت بردار این شمش را که ما نخواهیم زیرا که کم شده و شمش ابن جاوشیر را بستد
دیگر را طلب کرد پس کم شده را بمن داد و شناختم و ابو علی گفت من زنی را دیدم در بغداد که از من پرسید که وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد از زن آمد نزد
حسین آمد و گفت بگو چه آورده‌ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده به بینداز میان دجله تا بگویم که چه آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت نزد حسین داخل
شد حسین بخادم گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد گفت این حقه ایست که آورده بودی و در دجله انداختی و در ین حقه یک جفت دستبرنج طلاست و حلقه بزرگی که دانه در ان منصوب است
و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتری که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشودند آنچه گفته بود در ان حقه بود چون آن زن آن حالات را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا
بغیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقاً مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که
مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش بامر حضرت صاحب علیه السلام و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاد در آذربایجان و جمعی دیگر بودند که بعضی بخدمت
نادو الجرت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند از زهری که گفت حضرت صاحب علیه السلام را طلب بسیار
و مال جزیلی صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بآنحضرت برساند
ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که جوانی آمد بغایت خوش رو و خوش بوی با او امر است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود داشت پس محمد
اشاره کرد بسوی آنجوان که او است آنکه میخواهی بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم جواب فرمود پس بدر خانه رسید که موضوع بود و اعتنایی بآن نداشتیم خواست داخل آنخانه شود عمرو
گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر آنرا نخواهی دید چون رفتم که سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعون است کسی که نماز خفتن را تاخیر کند تا آنکه ستاره‌ها بسیار شود و ملعون است
و ملعونست کسی که نماز صبح را تاخیر کند تا ستاره‌ها برطرف شود پس از برای طلب فضیلت تاخیر کنند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده‌اند از یکی از اهل مداین که گفت با رفیقی
بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودم جوانی نزدیک نشسته بود و ازاری و ردایی پوشیده بود که قیمت کردم آنرا [illegible]
ظاهر بود پس سایلی از ما سؤالی کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و سؤال کرد آن جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد پس سایل او را بسیار دعا کرد و چون برخواست و از نظر ما غایب شد
نزد سایل رفتیم و از او پرسیدیم که آنجوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی با ما نمود سنگ ریزه طلا مانند ریگ دندانه‌دار چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم که امام

و تو را ای ما لازم بود و ماندن نتوانستیم زیرا که با جماز و سنگ ریزه طلا شده پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و راه نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که حضرت امام
گفته جواب اینست علوی و هر سال بحج می آید و قطب راوندی در خرائج از حسن مسترق روایت کرده است که روزی در مجلس حسن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم و در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام
و غیبت او حضرت میگفتند و من استهزا میکردم باین سخنان عموی من حسین داخل مجلس شد و باز من این سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقادی نداشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را
بمن دادند چون بناحیه طور رسیدم بشکار رفتم و شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد
سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش در زیر او نمی‌نمود و موزه سرخ در پا داشت گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه
از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مال را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاع بودم که از چیزی نترسیدم از
سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی بآن موضع که متوجه او گردیده و آنجا بی مشقت و قتال و جدال داخل شهر شوی کسب کنی آنچه کسب کنی
خمس آنرا بمستحقش رسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود گردانید و روانه شد و از نظر من غایب شد و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست
و چپ او بسیار طلب کردم نیافتم ترس و رعب من زیاده شد برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل کردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم گمان داشتم که باید
محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما می آمد با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو خلافی نیست داخل
شهر شو و تدبیر شهر بکن که میخواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه
کردند تا آنکه مرا عزل کردند و برگشتم و بسوی بغداد آمدم اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من می آمدند در این حال محمد بن عثمان عمری آمد و از همه گذشت
و بر روی مسند من تکیه داد و من از این حرکت بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و بر میخاستند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و پیاپی غضب و خشم من زیاده میشد چون مجلس منقضی شد
نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری است بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید ما وفا بوعده خود کردیم پس آن وقعه بیادم آمد لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت
میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزانهای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال که بود هم بیاد من داده بود خمس آنرا
گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب علیه السلام شک نکردم پس حسین ناصرالدوله گفت من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم بآنحضرت
و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب نوشت بدست حسین بن روح داد و سوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا او را
فرزندی بدهد پس حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو حق تعالی در این زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی
محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از نسل بسیار از محدثان و فقها بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قائم علیه السلام
بهم رسیده ام و استادان او و الحسین و مدح میکردند و میگفتند سزاوار است کسی که بدعای آنحضرت بهم رسیده چنین باشد و شیخ صدوق محمد بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است
که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از آن کی خواهد بود پیش از آنکه سوال کنم حضرت فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که حضرت
آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت نگردانیده و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و برکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین
و بسبب او باران از آسمان فرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن رسول الله کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد کودکی بر دوش داشت مانند ماه شب چهارده
و سه ساله مینمود گفت ای احمد اینست امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمی نمودم این نام و کنیت موافق نام و کنیت حضرت رسولست و زمین را پر از
عدل خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه
گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی هست که خاطرم مطمئن گردد پس آن کودک
بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیه رسول خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای احمد گفت شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم
و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من با آنچه بمن انعام کردی پس بیان کن که سنت خضر و ذوالقرنین که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او
طول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من آنقدر طول خواهد کشید که برگردند از دین اکثر آنها که قایل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را از او در روز میثاق
گرفته باشد و در دل او نقش ایمان را نوشته باشد و او را موید بروح کرده باشد ای احمد این امریست از امور غریبه خدا و سریست از رازهای پنهان خدا و غیبی است از غیبهای او

پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکرگذاران باش تا در قیامت در علیین رفیق ما باشی ایضا از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام رفتم بر روی تختگاهی نشسته بود و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر در آن کشیده بودند گفتم ای سید کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار
برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تو گمان داشتی هشت ساله یا ده ساله بود با جبین گشاده و روی سفید و دیده های درخشان و دستهای قوی و موهای پیچیده و بر خد راست روی خالی بود
و کاکلی بر سر داشت و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس داخل
حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره چیست داخل شدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان روایت کرده است که همه گفتند
امام حسن عسکری پسر خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از
من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم بعد از چند روزی حضرت امام حسن عسکری از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از
محمد بن صالح قنبر که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلام حضرت صاحب از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت
گشت پس حضرت صاحب غایب گردید و بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از آنحضرت نیافت تا آنکه جده و مادر امام حسن علیه السلام برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آن خانه
دفن کنند چون خواستند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه منست در اینجا دفن نکنید حضرت صاحب ظاهر شد و گفت ای جعفر این خانه از آن تست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه
از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده که ولادت حضرت صاحب علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که نام او نام من و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی است و او است حجت و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت رفتم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام در مرضی که از آن مرض بعالم
قدس ارتحال نمود نزد او نشستم در این حال عقید خادم را گفت آب مصطکی برای من بجوشان پس مادر حضرت قدح آورده بدست آنحضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارک او
لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح از دست گذاشت و عقید را گفت داخل اینخانه شو و کودکی در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است
و انگشتهای سبابه را بر آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را می طلبد پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی
حضرت آورد و چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان و موهایش پیچیده و دندانهایش گشاده بود و چون امام نظر بر او افکند گریست و گفت ای سید اهل بیت خود
آب بده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعا حرکت داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد و چون آب را آشامید فرمود مرا
برای نماز مهیا کنید پس دستمالی در دامن حضرت افکندند و حضرت صاحب آنحضرت را وضو داد و یکمرتبه سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس حضرت صاحب گفت ای فرزند
توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی م ح م د پسر حسن و تو فرزند رسول خدائی و تو خاتم امامان طاهر
و پاکیزه و رسول خدا بشارت داد بتو و امامت خود را و نام و کنیت ترا بیان کرده و این عهدیست از پدران من که بمن رسیده است و در این ساعت برحمت حق انتقال
نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت امام حسن علیه السلام پدرم را طلبید و فرمود ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان
و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند که چون
حضرت قائم علیه السلام متولد شد بر دو زانو نشست و انگشتان شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گمان کردند ظالمان
که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن میداد خدا شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرد که یک شب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود یرحمک الله
من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی ترا بشارت دهم در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه روز و ابوعلی خیزرانی از جاریه امام حسن عسکری روایت کرده است که چون حضرت قائم
علیه السلام متولد شد نوری از آنحضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و سایر بدن مبارک آنحضرت
میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بخدمت حسن عسکری نقل کردیم حضرت خندید و فرمود که اینها ملائکه اند از آسمان فرود آمده اند که تبرک بجویند بآنحضرت و اینها یاوران
آنحضرت خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما روایت کرده اند در کتابهای غیبت بسند معتبر از بشر بن سلیمان برده فروش که
از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بود در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم امام
علی نقی صلوات الله علیه بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است

حضرت رسول با حال دو پیوسته محل اعتماد بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا بر رازی ...
و بخرید کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود در آن زدند و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند
نامه را و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو چون کشتیهای اسیران با ساحل رسد جمعی از کنیزان در کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای
بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب را خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد
کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمودند و دو جامه حریر کنده پوشیده است ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیزک از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان
بر آن و نوای شنید از پس پرده صدای رومی از آن جا بر سید و پس بدانکه بزبان فرنگی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت من سیصد اشرفی میدهم قیمت
این کنیز و عفت او مرا در خریدن او راغب کردانید پس آن کنیزک بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی مرا رغبت بتو نخواهد
کرد مال خود را ضایع مگردان و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید من برای تو چه چاره کنم البته میباید ترا بفروشم پس آن کنیزک میگوید که تعجیل
میکنی البته باید مشتری بهم رسد که دل من با او میل کند و اعتماد بر وفا و امانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که با من نامه ایست که یکی از اشراف و
بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را باو بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی
شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت آنچه حضرت فرموده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس کنیز در نامه نظر کرد
بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم
تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را خریدم و کنیز شاد و خندان شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را
بیرون آورد و میبوسید و بر دیده های خود میچسبانید و بر رو میگذاشت و بر بدن خود میمالید پس من از روی تعجب گفتم میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت
بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن بسپار و دل برای شنیدن فارغ دار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصرم و مادرم از فرزندان شمعون
بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیهما السلام است ترا خبر دهم بامر عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در
قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر از صاحبان قدر و منزلت و هفتصد کس از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سران
هر کرده های قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که ساختند در هنگام ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کردانیده بودند و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاهای
خود را بر بلندیها قرار داده و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد و چون کشیشان انجیلها را بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها سرنگون بر زمین افتادند و پایهای
تخت خراب شده بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت ای
پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر آنکه دین مسیح بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که
تخت را باز دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت این برادر دفع نحوست او از او کند
بکند چون چنین کردند و این برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بانجیل خواندن کردند همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر مثل نحوست آن برادر بود و سر این کار ندانستند
که این از سعادت سروری است نه از نحوست آن دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا برگشت و پرده های خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم
که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی میسود در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله با وصی و داماد خود حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و جمعی از امامان و فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح
بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود یا روح الله آمده ام که ملیکه
فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آنکسی که تو نامه اش را بمن دادی پس عیسی
نظر افکند بسوی شمعون گفت شرف دو جهانی بنزد تو آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم ترسیدم که کشتن او

نقل

خواب را برای پدر و مادر خود نقل کردم و آن گنج یگانه را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد
فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره ام کاهیده میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه
من حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال نمود و هیچ سود نمیداد پس از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی هست که آنرا بعمل
آورم در این دنیا گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند دفع نمایی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امید
دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس از
چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت اند پس مریم بمن گفت این خاتون
بهترین زنان مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلام پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که امام حسن بمن جفا میکند و از دیدن من ابا می نماید پس آنحضرت فرمود
که چگونه فرزند من بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک میآوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی
و حضرت مسیح و مریم از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو آید بگو اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ پس باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء
مرا بسینه خود چسبانید و دلداری نمود و گفت اکنون منتظر فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و این دو کلمه طیبه بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی
آنحضرت میبردم و چون شب آینده در آمد بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دل مرا اسیر محبت خود کردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا
داری فرمود که دیر آمدن بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم آمد تا آنکه حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجر را بوصال
مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال علاج نفرموده باشد بشر بن سلیمان گفت چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت و تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بهیئتی
که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلایه لشکر مسلمانان با ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار ما این بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است
که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت بحصه او افتادم از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت عجب است از تو که اهل فرنگی و زبان عربی
را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی که زبان فرنگی و زبان عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود
که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن میآموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گفت که چون آنرا بسر من رای بردم بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت بکنیزک
خطاب کرد که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا
چیزی را که بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو دهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم
و مال نمیخواهم حضرت فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه شرق و غرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که ای فرزند از کی بعمل خواهد آمد
فرمود از کسی که حضرت رسالت پناه ترا برای او خواستگاری نمود پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام گفت آیا
آنرا میشناسی گفت از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته که او بدیدن من نیامده پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود برو و حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه خاتون
داخل شد حضرت فرمود که این آنکس است که میگفتم حکیمه او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود ای دختر رسول خدا او را بخانه خود ببر و واجبات و سنتها را یاد او بده
که او زن امام حسن عسکری است و مادر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان
عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی امام حسن عسکری بخانه من تشریف آورد و نگاهی تندی به نرجس خاتون کرد پس عرض کردم که اگر شما را خواهش
بهم رسیده است او را بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدل کند بعد از آنکه پر از جور و ستم
شده باشد گفتم پس بفرستم آنرا نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه خاتون گفت جامه های خود را پوشیدم و بخانه برادرم علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم
پیش از آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا نمود گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده ام که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار

صاحب برکت خدا میخواهد که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت کند که ترا واسطه چنین امری گرداند حکیمه خاتون گفت بروزی بخانه خود باز گشتم و زفاف
او معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم بعد از چند روز او بعد اکبر را با زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والده مطهره او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در غروب عالم
بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری در امامت جانشین گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من
پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون من و صاحب من و هرگز نگذارم که کفش از پای من بکنی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت کنم و منت بر دیده خود دارم چون حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه این سخن از من شنید گفت ای عمه خدا ترا جزای نیکو دهد پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیزه خود که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود ای عمه امشب
نزد ما باش که درین وقت امشب متولد میشود فرزند گرامی که حق تعالی بواسطه او زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم رسد ای سید من
فرمود از نرجس نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم که در نرجس هیچ اثری حمل نمی بینم حضرت تبسم نمود و گفت چون اثر صبح
میشود بر او ظاهر خواهد شد مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغیری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت از برای
طلب حضرت موسی علیه السلام و حال این فرزند نیز شبیه است بحال موسی علیه السلام و در روایت دیگر آمده است که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلوی باشد و از رحم بیرون
نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت نزد نرجس رفتم و این احوال را گفتم گفت ای خاتون
هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد
و درین شب پیش از شبهای دیگر بتهجد برخواستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس خاتون از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب
طلوع کرده بود و نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است در این
حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از نرجس پرسیدم که
چه حالت داری گفت ظاهر شد آنچه مولایم فرمود پس چون شروع کردم بسوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواندن شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد
و من ترسیدم حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خورد سالان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام تمام
شد نرجس از دیده من غایب گویا پرده در میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فریاد کنان حضرت فرمود برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی
دید چون برگشتم پرده گشوده شد در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب علیه السلام را دیدم که روی بقبله بسجده افتاده بر زانوها و انگشتان سبابه را
بسوی آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین ولی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس گفت
اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی بار خدایا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر امامت و خلافت
را تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس امام حسن عسکری علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا بر گیر و
بسوی من بیاور چون او را برگرفتم ختنه کرده بود و ناف بریده بود و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق
آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا ندارد و پس حکیمه خاتون گفت که چون آن نور دیده سعادت را نزد پدر بزرگوارش بردم نظرش بر پدر افتاد
سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و در کف دست چپ خود نشانید و دست مطهر بر سر او
مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب استعاذه فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیت موافق احادیث معتبره در
شان آنحضرت و آبای بزرگوار او وارد شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را
پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیه اللعنه و لشکرهای ایشان از امامان آنچه حذر
میکردند و میترسیدند برگشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر علیه السلام صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و جمیع امامان فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در آنحال
مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و بعد از چهل روز بسوی ما بیاور مرغ آنحضرت را برگرفت و بسوی آسمان

پرواز کرد و سایر مرغان از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن فرمود که سپردم ترا بکسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود ساکت شو که شیر از غیر پستان تو
نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو برمیگردانند مانند حضرت موسی که بمادرش برگردانیدند چنانکه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد
پس حکیمه خاتون پرسید که این چه مرغ بود که صاحب ما را باو سپرد فرمود که این روح القدس است که موکل با ائمه اهل بیت علیهم السلام است ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد
و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت چون چهل روز بگذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت
تبسم نمود و فرمود اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند
و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیرخوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حضرت حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تا آنکه چند روز قبل از وفات آنحضرت آنرا ملاقات کردم بصورت مردی کاملی و او را نشناختم به برادرزاده خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد
او بنشینم فرمود این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر را صلوات الله علیه هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه است که میخواهم سوال کنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید
و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم از حیرتی که مردم را عارض شده است
گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدای تعالی زمین را خالی نمیکند از حجتی که یا ناطق باشد و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام
امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسین را علیه السلام بر سایر ائمه داده است و فرزندان حسین را زیادتی بر فرزندان حسن علیه السلام داد و ایشان را مخصوص گردانیده بامامت
چنانکه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشان را به پیغمبری و وصایت هر چند موسی بهتر از هارون بود و حجت بود بر هارون و فرزندان هارون و همیشه داد بعد از
موسی تا روز قیامت و ناچار است امت را از حیرتی که بشک افتند اهل بطلان و خالص گردند شیعیان تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات
حضرت عسکری علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری علیه السلام فرزندی مانده است تبسم کرد و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد پس کی حجت خواهد بود بعد از او من گفتم که بعد از حسنین
علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من خبر ده مرا که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت آنرا بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان
نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلام مشتاق لقای آنحضرت شدم رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و پرسیدم که مولای
من کجاست فرمود که سپردم او را بکسی که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده
بر روی من خندید و تبسم نمود پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بآنحضرت بردم زبان در دهان مبارکش گردانید فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب الامر علیه السلام شهادتین ادا نمود و صلوات
بر حضرت رسالت و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت فرمود پس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود ای فرزند بخوان آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است
ابتدا کرد بصحف آدم و بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریت موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند
پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسراپرده های عرش رحمان بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا
ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم
و در دم بسبب شفاعت و هدایت یافته تو بندگان را می آمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید آنرا بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که در حفظ و حمایت
و محافظت من است از شر دشمنان تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو بر پا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت امام
حسن عسکری او را دیده اند و از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی رحمه الله گفته است از ابو الادیان که گفت من خدمت امام حسن عسکری میکردم و نامه های آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در
بیماری که از آن مرض بعالم بقا ارتحال مینمود مرا طلبید و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن
وقت غسل دهند ابو الادیان گفت ای سید هرگاه که این واقعه هایله روی نماید امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامت
گفت هر که بر من نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مرا مانع شد که بپرسم کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها
باهل مداین رسانیدم و جوابها را گرفته برگشتم و چنانکه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را

دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده‌اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امامست پس امامت نوع دیگر شده است
این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را می‌شناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور می‌نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون
آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده‌اند بیا و نماز کن جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری را علیه السلام کفن کرده و بر روی
نعش گذاشته پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند چون خواست تکبیر گوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عم پس
بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و متوجه من شد و فرمود ای بصری بده جواب نامها را که با تو است
پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت دیگر مانده است بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه
حجت بر او تمام کند که او امام نیست و کی بود آن طفل جعفر گفت والله هرگز او را ندیده‌ام و نمیشناسم پس در این حال جماعتی از قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن علیه السلام چون
دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه چند هست و مالی چند بگو که نامها از فلان و فلان
چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم کنیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آنحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت با شما نامه
و همیانی هست که در آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی است که بطلا روکش کرده‌اند آن جماعت نامها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که
نامها و مالها را بگیری او امام زمانست و در آن حضرت امام حسن علیه السلام همان همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد خلیفه بناحق آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد
خود فرستاد که صیقل کنیز امام حسن علیه السلام را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت باین سبب او را بابی الشوارب
سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبیدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیزک از خانه قاضی بیرون رفت
بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب برداریم یکی را سوار شویم و یکی را جنیبت و سبکبار رویم
بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری را علیه السلام بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلامی سیاهی بر در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که در آنخانه بیابید سرش را
بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که در اینخانه کیست گفت صاحبش و بهیچگونه التفات بما ننمود
کرد چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم
حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان حجره ایستاده است و در انتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای حصیر مردی ایستاده نیکوترین مردم بهیئت و مشغول نماز است
و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا دست دراز کردیم و آنرا بیرون کردیم بیهوش شد بعد از ساعتی
آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بهمین منوال گذشت پس متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله ندانستیم بنزد کی می‌آییم
حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کرده پس بهیچوجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی در دل بهم رسید برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش
کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را بنزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کرده‌اید یا بکسی گفته‌اید گفتیم نه
پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را بدیگری نقل کرده‌اید همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت
کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر من رأی آمد و در خانه امام حسن عسکری را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون
از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست داشت و بسیما گفت چه میکنی در خانه من سیما بلرزید و گفت جعفر کذاب میگوید از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست باز میگردیم پس از خانه
و علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایت که آن شخص نقل کرد که آیا راست است گفت کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت
و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده‌اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن علیه السلام بود سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحاب ما بود با خود بخدمت آنحضرت برد که از مسائل
سؤال کند سعد بن عبدالله گفت چون بدر دولتسرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول طلبید داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن میان صد و شصت
از طلا و نقره بود که هر یکی را از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامان آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و دو
گیسو بود و نزد آنحضرت گوی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بجهت آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود که می‌نوشت

میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می‌انداخت که طفل از پی او برود و خود کتابت میفرمود و چون احمد همیان را گشود نزد آنحضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود این هدایا
شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای نجس پس حضرت حسن علیه السلام
فرمود که ای ابن اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا حضرت صاحب حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که از فلانست که در فلان محله
قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر میراث رسیده بود و چهارده اشرفی قیمت نه جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه اشرفی
حضرت امام حسن علیه السلام فرمود راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرامست تا بیرون کند فرمود در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که در فلان تاریخ زده‌اند
و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده و یک دینار موافق شده ناقصی است که یک دانگ و نیم و حرام است و در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در
فلان سال و فلان ماه آنقدر ریسمان بجولاهی که از همسایگانش بود داد که از یک من و نیم ریسمان کرو کرده بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا برد و آمد و چون صاحبش گفت که آنرا دزد برده
سخنش باور نکرد و تاوان از آن گرفت ریسمان باریکتر از آن بهمان وزن داد که آنرا بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت جامه است و حرامست چون کیسه را احمد گشود دو دینار
بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود برداشت و باقی را تسلیم کرد پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که این مال فلانست که در فلان محله
قم میباشد پنجاه اشرفی زر در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را کیل زیاده کرد
و گرفت و مال آنها در میانست حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که بصاحبش بسپارند که ما نمیخواهیم و اینها
حرامست تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود چون سعد بن عبدالله خواست مسایل خود را بپرسد حضرت حسن عسکری علیه السلام فرمود از نور چشمم بپرس آنچه خواهی و اشاره کرد بحضرت صاحب الامر
پس جمیع مسایل مشکل را پرسید و جواب شافی شنید و بعضی از سؤالها از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست در بسیاری کتب ایراد
کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمه الله روایت کرده‌اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم در دست راست پادشاه او
کرسیها نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا میگردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه
مردم رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مذکور ساختیم و گفتیم این پیغمبری که نام او در کتابها مذکور است او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص
کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس همه رای بر آن قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده ماه
راه گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم جماعتی از ترکان بر خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند و حاکم کابل چون از احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آنوقت داود بن عباس
والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده‌ام و لغت فارسی آموخته‌ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمان کرده‌ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع
کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون آمده‌ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری که نامش و صفاتش را در کتب خوانده‌ام گفتند نامش چیست گفتم محمد گفتند او پیغمبر ماست که تو او را طلب
می‌نمایی شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم محمد پیغمبر است اما نمیدانم آنکه میگویید شما آنست که من آنرا طلب میکنم یا نه بگویید که او در کجاست تا بروم
بنزد او و سؤال کنم از آن علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده‌ام اگر او باشد که من آنرا طلب میکنم ایمان بیاورم گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر
گفتم نامش را بگویید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله بن عثمانست و نسب او بقریش ذکر کرده‌اند گفتم نسب پیغمبر را بیان کنید گفتند گفتم این پیغمبر نیست که من او را طلب میکنم خلیفه او برادر
در دین و پسرعم اوست در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست در روی زمین بغیر فرزندان این مرد که خلیفه او است چون فقها این سخنان را از من شنیدند بر جستند
و گفتند ای امیر این مشرک بیرون آمده است و داخل کفر شده است و خونش حلالست گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی‌تر از آنکه دارم بیابم من صفات
پیغمبر را خوانده‌ام در کتابهای که خدا به پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده‌ام و دست برداشته‌ام از عزتی که آنجا داشتم از برای طلب او چون تفحص کردم امر پیغمبر شما
آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه در کتب آسمانی خوانده‌ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود علیه السلام طلبید و گفت با این مرد هندی
مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان اعلم و اعرفند بمناظره او والی گفت چنانکه من میگویم مناظره کن با او و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن پس احوال خود را با او گفتم و مطلب مرا
مطلع گردید گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفته‌اند خلیفه او را غلط کرده‌اند آن پیغمبر محمد بن عبدالله پسر عبدالمطلب است صلی الله علیه و آله و وصی آنحضرت علی پسر ابوطالب است پسر عبدالمطلب
و او شوهر فاطمه دختر محمد است صلی الله علیه و آله و پدر حسن و حسین است و هر دو دخترزاده محمداند غانم گفت من گفتم همین است آنکس که من میخواهم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر

یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی بنیکویی و احسان کرد بمن و با حسین گفت که تفقد احوال او بکن و ازان با خبر باش پس از ایشان جدا شدم بخانه او
انس گرفتم و مسایلی که باو محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض ازان اخذ کردم پس چنین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است و بعد از
بعد ازان نبیست و امر امت بعد ازان با وصی او و وارث و خلیفه او است و بعد از وصی او با وصی و خلیفه او است و پیوسته امر خلافت خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود
دنیا پس گفتم کیست وصی محمد گفت حضرت علی و بعد ازان امام حسن و بعد ازان امام حسین و دوازده محمد و بعد ازان [illegible] شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم اجمعین و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن
آنحضرت پس همت من مقصود شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت کنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس عازم آمدیم و با اصحاب صحبت داشت و در سال دویست و شصت و چهار با اصحاب
با رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت عزم ننمایم از اخلاق او و رفیق ازان جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم و داخل سامره
شدم و رفتم به مسجد بنی عباس یا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در ان امری که در طلب او سعی میکردم ناگاه مردی بنزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم
و کسی اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد و با او روانه شدم و در از راههای غیر مالوف برد تا داخل خانه و بستانی شدیم و دیدم مولای من نشسته و ملتفت
شد بمن گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان تا آنکه مجموع او چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه برمن گذشته بود همه
را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی حج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من گفت با ایشان حج مرو امسال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت کیسه
زری که نزدیک او گذاشته بود و فرمود این را خرجی خود کن [illegible] بغداد بخانه فلان شخص مرو و آنرا از هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد ازان غانم برگشت و بحج نرفت و بعد ازان قاصدها
آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت امام آنرا برای این منع فرمود از برای رفتن بسوی حج در این سال بجانب خراسان [illegible] سال دیگر بحج رفت و
بخراسان برگشت و هدیه از برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد قولویه استاد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده
که چون قرامطه لعنهم الله حجر الاسود را از کعبه کندند و حجر الاسود را بکوفه آوردند و در مسجد کوفه نصب کردند و در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند حجر را
بکعبه برگردانند و در جای خودش نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب در آن سال اراده حج کردم زیرا که احادیث صحیحه وارد شده که حجر را بغیر معصوم و امام نصب نمیکند چنانچه
قبل از بعثت حضرت رسالت که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول صلی الله و آله آنرا نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بسبب عبدالله بن زبیر خراب کرد چون خواستند بنا زنند هر که حجر را
گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام آنرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم چون به بغداد رسیدم [illegible] بیماری عارض که ترسیدم
خود در رسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود کردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سربسته باو دادم و در ان عریضه سوال کرده بودم که
من چند سال خواهم بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود نصب نماید و جوابش را بگیری و ترا برای این
کار میفرستم ابن هشام گفت چون داخل مکه معظمه شدم مبلغی بخدام کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کن که در دست توانم دید که کی حجر را بجا میگذارد و دوازده خادم مردم را مانع
من نشوند چون خواستند که حجر را بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی
گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت در دست ایستاده و حرکت نکرد پس فریاد شادی از مردم برآمد و حضرت ازانجا بلند گردید و روانه شد از مسجد بیرون رفت من از
عقب او بسرعت روانه شدم و صف مردم را میشکافتم و از جانب چپ و راست دور میکردم [illegible] دیدم دکان کردند که من دیوانه شده ام و چشم ازان برنمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود
تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت اطمینان و آهستگی میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجایی رسید که غیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود
بده آنچه با خود آورده رقعه را بدو پیش دادم نگشوده فرمود که باو بگو بر تو خوفی نیست در این علت عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود و چون این حالت مشاهده کردم و کلام معجز
نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبرها با بن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت در آن
اندک آزاری بهم رسانید و وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات خود آنوقت را گرفت و اهتمام تمام در این امور بکرد مردم باو میگفتند آزار بسیار نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی
گفت این همان سالیست که مولای من مرا وعده داده پس در همان سال و در همان علت بمنازل رفیعه انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار [illegible]
که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال سیصد و سی و هشت صدای حضرت صاحب صلوات الله علیه شنیدم که از نواحی شیعیان مردم
دعا میکرد و از ان جمله [illegible] روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر

همدان شدم همه را سنی یافتم بغیر یک محله آنرا بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی بودند از سبب تشیع ایشان سوال کردم مردی پیری که آثار صلاح و دیانت ازان ظاهر بود گفت سبب تشیع
آنست که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود و در وقت مراجعت پیاده می آمد در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم گفت که چون آخر قافله رسید بیدار نشدم چون بجواب رفتم بیدار شدم تا آنکه در حرارت
گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود و بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبزی و خرمی پرگل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل او بستان شدم
قصر عالی بنظر من درآمد بجانب قصر روانه شدم چون به در قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته سلام کردم بنیکویی گفتند و گفتند بنشین که خدا اجر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا اینجا آورده
پس یکی ازان خادمها داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بدان خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته
بود برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم در میان خانه نشسته است و شمشیری درازی حمایل [illegible] از سقف آویخته که نزدیک است که بسر شریفش مماس شود و آن جوان
مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم آل محمد و منم که در آخر الزمان باین شمشیر خروج
خواهم کرد و اشاره باو شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد پس برو در افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن سر بردار تو فلان
مردی از مدینه بلاد جبل که آنرا همدان میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من و ای مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت
دهم ایشان را باین سعادت که امروز روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها
درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهری ما شهری است که آنرا اسدآباد میگویند گفت همانست برو با رشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من
داخل اسدآباد شدم و در کیسه پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادتها که خدای تعالی برای من میسر کرده بود و همیشه در
خیر و نعمتیم تا اشرفیها در میان ماهست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبری و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم مهزیار روایت کرده اند که گفت بعد از حج
کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر برسم و میسر نشد در میان رخت خواب خود خوابیده بودم و صدای شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بحج که بخدمت امام زمان
زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم و فرحناک خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیقی بیرون رفتم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه راه شدم
چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدیم و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی
بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی مردد بودم و متفکر تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال
از بخشنده بی زوال سوال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمایی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوش روی خوشبویی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده
یکی را برکمر بسته بود و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود که از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب و گفت
را میشناسی گفتم او برحمت خدا واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار می نمود و از شیعیان و مولیان ما بود آنگاه
علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم گفت خوش آمدی ای ابا الحسن گفت چه کردی او علامتی که در میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام گفتم با منست گفت بیرون آور بسوی من پس
انگشتر نیکویی که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش او بود چون نقش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه اش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای
ای محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن
عسکری را علیه السلام طلب کنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار چون ثلث از شب بگذرد بیا بسوی شعب
بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلثی از شب بگذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آنجوان را در آنجا
دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه روانه شدیم تا از منی گذشت چون به پایان عقبه رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز
بکن پس با آنجا نماز شب را بجا آوردیم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار شد و من نیز سوار شدم تا بالای
عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی می بینی نظر کردم بقعه سبز و خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه دیدم از مو که نور از تمام آن
روشنی کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر آی که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدم گفت دست از مهار
ناقه بردار و او را رها کن گفتم ناقه را بکه گذارم گفت این حرمیست که داخل او نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود ازان مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتم تا نزدیک خیمه منور رسیدم گفت [illegible]

تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو که ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم حضرت را دیدم بر روی نمدی نشسته و نطع سرخی بر روی نمد افکنده و بر بالشی تکیه کرده
سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود و رویش مشاهده کردم مانند پاره ماهی از ظلمت سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل و کشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده
بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه و کشاده و دندان و بینی کشیده و گونها هموار و برنیامده در نهایت حسن و جمال و بر گونه راستش خالی بود مانند فتاده مشکی که بر صفحه نقره افتاده و موی سیاه
بود نزدیک نرمه گوش آویخته از پیشانی نورانیش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن و لطف پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت
بنی عباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود که پدرم صلوات الله علیه از من عهدی گرفته است که ساکن
نشوم از زمین مگر در جایی که پنهان تر و دورتر جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهالت تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات
عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا کرده است ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعادی دین و اطفای نایره
پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمان و وحشت نخواهد بود ترا از تنهایی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان
خود پرواز کنند و ایشان گروه چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیز اند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند
و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است باآنکه صبر نمایند بر مشقتها که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار القرار بدولت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر جهاد
دعوا و امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا مهیا گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو جولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود
بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای
قبول دین و مصلب باشند در دفع فتنهای ثقلین و در آن وقت حدایق ملت و دین بیار آید و صبح عدل درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و بهجت امن و امان در اطراف
جهان ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع دین بیایند با آشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساطین ملت را سرسبز و شاداب گردانند پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان
و اظهار ننمایی مگر بجمعی از اهل صدق و وفا و امانت پس ابن مهزیار گفت چند روزی در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکله خود را از آن جناب سوال کردم و آنگاه مراد رخصت فرمود که با اهل خود
مایل شدم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس نمودم که قبول فرماید تبسم نمود و فرمود استعانت بجوی باین مال در برگشتن بسوی وطن خود
که راه دراز در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و روایات و اخبار در این باب بسیار است و این رساله مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبد الله کوفی
روایت کرده است که او احصا نموده است عدد آنجماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلای ایشان از آن جماعت عثمان بن سعید
عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبد الله اسدی
و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن ابی حابس و ابو عبد الله کندی و هارون قزاز و نیلی و ابو القاسم
بن دلیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزادکرده امام علی نقی علیه السلام و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب نوبختها و صاحب صره مهر و از قم
از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور حسن بن هارون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از جبره زیدان
حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هارون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی
و ابو جعفر رفوکر و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو نفر و از شهرزور پسر خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از
نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن وجنا و از اهواز حضینی
و آنچه در کتب معجزات مذکور است زیاده از اینها دیده میشوند و خبر را که این جماعت مختلف نقل کرده اند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد
و ناچار است که حضرت استیفا کند مدتهای غیبتهای همه را و حق تعالی میفرماید لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است
و از عبد الله بن الفضل روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر صاحب باطلی شک کند گفتم چرا فدایت شوم فرمود ما را رخصت نداده اند که
علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق بوده و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر از ظهور آنحضرت

چنانچه حضرت خضر علیه السلام بیان کرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امر امری است از امور خدا و سری است از اسرار خدا و غیبی
است از غیوب خدای تعالی و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم باآنکه افعال او همه منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه
نوشت بخدمت حضرت صاحب علیه السلام و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند اما علت غیبت پس
حق تعالی میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بد شما آید و
شوید بدرستی که نبود احدی از پدران مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن
من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع از آفتاب است در وقتی که غایب گردیده باشد آنرا ابر از دیدها و بدرستی که من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه
ستارها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلف مکنید امری را که شما تکلیف دانستن او نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی بزودی ما را فرج کرامت کند که فرج شما
در آنست و السلام علیک یا اسحق و بر هر کس که متابعت و هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول خدا که آیا منتفع خواهند شد بحضرت قائم علیه السلام
در ایام غیبت قائم علیه السلام در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا براستی به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند و باو روشنی مییابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم باآفتاب
هر چند ابر آنرا پوشیده باشد مولف گوید که تشبیه بآفتاب در اینجا اشاره است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوضات و کمالات و خیرات برکت ایشان بخلق میرسد
و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنهها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ
و خاصه و عامه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستارها امان اهل آسمان اند دوم که دیده دلش بنور ایمان اندکی منور شده باشد میداند
که هر گاه ابواب فرج بر کسی بسته گردد و چاره کار خود نداند یا مطلب دقیقی و مساله مشکلی برو مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و بدایت بر رو
مفتوح میگردد سوم آنکه همچنانکه آفتاب که ابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء آن آنا فانا منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند و همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج
و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند چهارم آنکه چنانچه مسطور بودن آفتاب بسحاب گاه
است که از برای عباد اصلح است و همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان اصلح باشد از ظهور او بوجوه بسی که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اگر
دیدهها را ممکن نیست و بسیار باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بدیشان می آورند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار
مانند یهود و مشرکان و ممکن است که اگر شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در روز ابر بعضی مردم آفتاب را از فرجها ببینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان
بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت قائم علیه السلام را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز در غیبت اول نخواهد دانست جای آنرا مگر خواص شیعیان
و در غیبت دوم نخواهد دانست مکان آنرا مگر مخصوصان موالی او و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود یعنی هر یک که بمیرد دیگری بجای او
در خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبا و اطهار او علیهم السلام مانند آفتاب در عموم النفع اند کسی بغیر کوری بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق او کوران باطن فرموده است وَمَنْ کَانَ فِی هٰذِهِ
أَعْمَىٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِیلًا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم علیه السلام قائم شده
باشد انکار او کردن بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بی صورت است باآنکه مثل آنرا از همه عامه در وجود حضرت خضر قایل شده اند و در عمر حضرت نوح بر زیاده از هزار سال قایلند و موافق
روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال بن الصاید را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا نزول حضرت عیسی علیه السلام
قایلند و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام قایلند چه استبعاد دارد که حق تعالی مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او دانند و اوراق
زمانه آنچه میگویند در وجود امام غایب چه فایده است این سوال بی وجه است زیرا که بسیار غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد رسول خدا مدتی
در غار ماند ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر او نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت او
انتظار ظهور آنحضرت بودن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست چنانچه روایت شده از حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد خدای تعالی فرمود انتظار فرج
و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان او غیبت او قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که
حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا کرده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده است که جهاد کنند

وپرسش روزی رسول صلی الله علیه و آله بشیر و بشارت نماید مخلصان حق و شیعیان ما بند راستی و دعوت کنندگان خلق را بسوی این خدا پنهان و آشکار و فرمود انتظار فرج کشیدن بزرگترین عبادت بهترین
و ابقا از آنحضرت منقولست که هر که ثابت باشد بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی او را ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که انتظار
ظهور حضرت قایم علیه السلام کشد و بمیرد مثل کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم علیه السلام با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه مثل کسی است که در خدمت رسول
صلی الله علیه و آله شهید شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنکه ثابت بمانند بر امر ما در آن زمان و کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود
آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسرّ من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمایید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را
و پس از شما عفو میکنم گناه را و شما را می‌آمرزم و پس برکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمی‌بودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یابن رسول
چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و حدیث درین باب زیاده از حد احصاست با آنکه از کجا معلومست که منافع آنحضرت ظاهر امروز نیز بسیار رسد
که ادراک نمایند چنانچه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج می‌آید و مردم را میشناسد و مردم آنرا نمی‌شناسند چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف علیه السلام این مستیان شباهت خوک چرا انکار میکنند برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد حضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران
او بودند آنرا نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان در میان ایشان تردد کند در بازارهای ایشان
راه رود و پا بر فرشهای ایشان گذارد و ایشان آنرا نشناسند تا آنکه خدای تعالی او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه حضرت یوسف را رخصت داد که خود را به برادران خود شناسانید و متکلمان میگویند
که بر حق تعالی واجبست که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجبست و اگر مردم آنرا خایف گردانند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد شد و جمعی که تقصیر نداشته باشند
ثوابهای عظیم فایض خواهند گردید خصوصاً در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار منتشر گردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم
گردانیده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی بر شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی
چند از راویان احادیث اهل بیت مقرر گردانیده است که نفی میکنند از دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و در توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله علیه
به شیعیان رسیده که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان احادیث که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه یاریشان و او دلایل و نصوصی که بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم اصلاح یابان بخشان بنزد
وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ **مقصد نهم در اثبات رجعت** بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم
علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه چشمشان بدولت ائمه خود دیدها روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان از دنیا بایشان برسد و بدان از برای
عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف دولتی که نمی‌خواستند که باهل بیت رسالت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در
احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت
کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان از علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین
درین مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رساله بنوده درین مسئله تالیف نموده اند چنانچه از ارباب رجال ذکر کرده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای
امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده بیرون نوشته ام هر که خواهش باشد بآن کتاب رجوع نماید و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است **اول** آنکه حق تعالی فرموده است وَیَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ
اُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا یعنی در روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام که این آیت در رجعت است که حق تعالی
از هر امتی فوجی را زنده میگرداند و آیت قیامت آنست وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود مراد از آیات امیرالمؤمنین
و ائمه علیهم السلام اند **دوم** آنکه حق تعالی فرموده است وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ اَنَّ النَّاسَ کَانُوا بِآیَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ یعنی چون واجب شود
عذاب بر ایشان یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوردیم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است
که مراد از دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد که عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهم السلام با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مومن خواهد زد و نقش
خواهد بست که او مومنست حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف

روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهم السلام خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مومن خواهد زد یا در میان دو دیده اش نکته سفیدی بهم رسد که
تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان تا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مومن و انگشتر را بر بینی کافر میزند سیاه میشود جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته
میشود کافر و بعضی از قراء که آیت تُکَلِّمُهُمْ را بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث خاصه و عامه متواتر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر در منابر فرمود که منم
صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که با او داغ کنند و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان **روایت کرده** که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین است ابن ماهیار در کتاب ما نزل القرآن فی آل محمد
از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد که شما گروه شیعیان گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلام است من گفتم ما تنها نمیگوییم یهود چنین میگویند معاویه فرستاد و اعلم علمای
یهود را طلبید و پرسید که در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می‌یابید گفت بلی معاویه چه چیز است گفت مردیست معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معاویه گفت الیا به نزدیکست علی
سوم قول حق تعالی اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ اِلٰی مَعَادٍ یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب گردانیده قرآن را هر آینه ترا برمیگرداند بسوی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد
رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت **چهارم** قول حق تعالی وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَاِلَی اللّٰهِ تُحْشَرُونَ یعنی اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرد هر آینه
بسوی خدا محشور میشوید **منقولست** بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله اراده ولایت علی و ذریت اوست علیهم السلام هر که ایمان باین آیت داشته باشد و او را کشته شدنی و مرگی
اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد تا در راه ایشان کشته شود و **ایضاً** فرموده در تفسیر قول حق تعالی کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد **پنجم** قول خدای عز و جل وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَحِکْمَةٍ ثُمَّ
جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِکُمْ اِصْرِی قَالُوا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَاَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ یعنی
بیاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را هر آینه داده بودیم بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید باو و یاری کنید او را گفت آیا
اقرار کردید و قبول نمودید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبر بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانکه
سعد بن عبدالله در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود یعنی ایمان برسول خدا خواهند آورد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت
فرمود که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از وست جمیع ایشان را برمیگردانند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصایر از کتاب واحده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و بی نظیر
و متفرد بوده در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و مرا و ذریت مرا از آن نور آفرید پس تکلم دیگر نمود و از آن
روحی بهم رسید و او روح را در آن نور ساکن گردانید و او نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مایم روح برگزیده برگزیده خدا و کلمات که در قرآن ذکر کرده است و مایم حجت خدا بر خلق تمام
کرد و ما پیش از خلق ایشان در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم
و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را بر خواند و گفت یعنی
ایمان بیاورید بمحمد صلی الله علیه و آله و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر کنیم و بتحقیق که من یاری کردم
محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بانچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان نصرت و یاری من نکرده اند پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در
رجعت یاری من خواهند کرد و مابین مشرق و مغرب همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد گردانید از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است در پیش روی من شمشیر خواهند زد
بر سرهای مردهها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مردهها که خدا ایشان را زنده گردانده گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند
لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یَا دَاعِیَ اللّٰهِ و در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سر کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه
حق تعالی تا آنکه حق تعالی وفا بوعده که ایشان را داده است در قرآن که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ تا آخر یعنی خدا وعده داده است آنها که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که
البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانکه خلیفه گردانیده بود آنها که پیش از ایشان بودند و البته تمکین گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند
مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از اعدای از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا بر گشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب
حملهها و انتقامها کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده و برادر رسول خدا و امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا و جنب خدا
صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مایم اسمای حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را

در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و بامنست تزویج اهل بهشت و باختیار منست عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم اذان گوینده در اعراف و منم که ظاهر میشوم
خروج می‌کنم ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مومن و کافر از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مومنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیا و
پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و میزان عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که در ما بین آنهاست و منم آنکه خدا حجت با و تمام کرده است در
خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران
و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من کرده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم
هادی این امت و منم آنکه هر چیز را میدانم بعلمی که خدا بمن داده است رازهایی که خفی به پیغمبرش وحی کرده است او رازها را به پیغمبران پنهان از من گفته است و منم خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه
و حکمت خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سوال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته می‌چشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر یا پستتر پیش از عذاب بزرگتر شاید برگردند
حضرت صادق علیه السلام فرمود عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت و مراد برگشتن زنده شدن رجعت است
ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت است
و دیگر در قیامت و یک میرانیدن در دنیاست و دیگری در رجعت بیست و ششم انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستی که ما البته
یاری میکنیم رسولان خود را و آنها که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که می‌ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را و علی
بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود یاری دنیا در رجعت خواهد بود که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا و کشته شدند بلکه این یاری
در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل برجعت نموده اند بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که شیطان از خدا سوال نمود که او را مهلت دهد تا روزی که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا بوقت معلوم چون
آن روز شود ظاهر گردد شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده تا آن روز که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرت است
راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامی در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران آن زمان او با او برمیگردند تا حق تعالی مومنان را بر کافران غالب گرداند و مومنان
از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز حضرت امیر المومنین علیه السلام برگردد با اصحابش ملاقات در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل او واقع نشده
گویا می‌بینم اصحاب حضرت امیر المومنین علیه السلام را که صد قدم از پس پشت برگردند و پاهای بعضی در میان فرات داخل میشود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا
صلی الله علیه و آله حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش او ابر بیاید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش باو گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی
میگوید آنچه شما نمی‌بینید من میبینم میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول برسد و حربه در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی
پرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلبش متولد شود هر سال یک
فرزند پس در آنوقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین علیه السلام
خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بسند دیگر از حضرت باز روایت است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین است و آنقدر پادشاهی خواهد کرد که ابروهای او بر روی دیده
آویخته شود و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده که برگردند در رجعت ارواح مومنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه
کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشند آنها را بخشم آورند و اگر کشته باشند بعوض بکشند پس ... بعد از دشمنان خود در زندگانی کنند و بعد از آن همه در یکشب بمیرند
و ایشان بنعیم برگردند و دشمنان به بدترین عذابها بازگردند ... روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی جعلکم انبیاء و جعلکم ملوکا یعنی
شما را پیغمبران گردانید و شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریت او بودند و پادشاهان ائمه اند علیهم السلام راوی گفت چه پادشاهی بایشان داده اند فرمود پادشاهی
بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده از شهر بن حوشب که گفت حجاج بمن گفت که در قرآن آیه‌ایست که تفسیر او مرا عاجز کرده است و آن آیه اینست و ان من
اهل الکتاب الا لیومنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می‌آورند بحضرت عیسی علیه السلام پیش از مردن و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن

یهودی و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او حرکت میکند تا بمیرد من گفتم ای امیر معنی او نیست که شما فهمیده اید پس گفت چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی‌ماند
هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی علیه السلام می‌آورند پیش از مردن و حضرت عیسی نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از کی شنیده گفتم از حضرت امام
باقر علیه السلام شنیده‌ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته ... در تاویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب
میکنند آنچه احاطه نکرده اند بعلم او و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت گفت این آیت در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند
میگویند نخواهد بود و به سند معتبر دیگر ... که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره ایشان خواهد بود چنانچه فرموده است ان له معیشة ضنکا ... علی بن ابراهیم
از حضرت باقر و صادق علیهما السلام ... که هر قومی را که حق تعالی بعذابی هلاک کرده در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است و حرام علی قریة اهلکناها
انهم لا یرجعون و در اخبار معتبر وارد شده در تاویل این آیت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن
لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب تسلی آنحضرت گردد زیرا که
فرعون و هامان ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند نظیر ایشان در این امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قمع و قتل اهل بیت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را چنانچه که ولادت موسی را مخفی کردم و آنرا از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن آنرا ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب
گردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قایم را و اولادش را پنهان خواهیم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهیم ساخت و در رجعت ایشان را بر دشمنان غالب
خواهیم کرد که انتقام خود را بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالت اند و بگردانیم ایشان را
امامان و برگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین بر ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار دهیم ایشان را در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون
یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اینها آنها که غصب حق آل محمد کردند از ایشان یعنی از آل محمد صلی الله علیه و آله آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین علیه السلام
و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه عقب را ... و دیگران از اخبار از امام محمد باقر علیه السلام ... که حضرت امام حسین صلوات الله علیه
در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گفته که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات
کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت
ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما نزد پیغمبر خود میرویم پس می‌مانیم در آنعالم آنقدر که خدا خواهد پس اول
کسی که زمین شکافته میشود از او و بیرون می‌آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می‌افتد با بیرون آمدن امیر المومنین علیه السلام و قیام قائم علیه السلام پس بر من نازل میشوند گروهی از جانب حق تعالی
که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می‌آیند محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا بر اسبهای
خدایی ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر خود بدست قائم میدهد پس بعد از آن
خدا خواهد می‌مانیم پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه از آب و چشمه از روغن و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق
و مغرب فرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی
امیر المومنین علیه السلام و گویند راست گفته خدا و رسول در وعده‌ها که داده پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام معارضه در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم
که آنرا فتح کنند پس هر حیوانی حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو در روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم از یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس
هر که مسلمان شود بر او منت نهم و هر که اسلام را نخواهد خداوند خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را
در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد ببرکت ما اهل بیت او بلا از آن دفع شود و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه از بسیاری
میوه ما بشکند و میوه‌های زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشاییم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند
پیغمبران را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کرده اند و بخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال اهل خانه خود را بداند از
ایشان بداند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده که مامون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که چه میگویی در رجعت حضرت فرمود رجعت در امم سابقه بوده است و قرآن بآن ...

ناطق است و رسول خدا فرمود که می‌باشد در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل که یکدیگر موافق اند و مانند پر های تیر که با یکدیگر مساوی اند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی علیه السلام
از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز بگذارد و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته اند و در امیر المؤمنین میگویند و این نام مخصوص حضرت علی بن ابی طالب است
و هنوز تاویل این نام و معنی او بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل او کی خواهد آمد فرمود که او وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند آنرا چنانکه حق تعالی
فرموده است و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا علم خود را بعلی بن ابی طالب علیه السلام پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و امیر
و پادشاه همه خواهد بود اینست تاویل امیر المؤمنین و معنی او و در کتاب سلیم بن قیس هلالی [illegible] از ابن ابی عیاش که گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی
از اهل بدر از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل و او گفت بعد از آن که گفت من عرض کردم و آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفت این علم خاصی است که باید امت بدانند که رد کنند علم
خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از ایشان شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد در رجعت تفسیر شافی و اضحی تا آنکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده از
یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود که بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که کی خواهد بود فرمود در دنیا خواهد بود و پرسیدم که کی رد میکند دشمنان را از حوض فرمود من بدست خود دوستان خود را آب
خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه خواهم کرد پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه نمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که او دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها
میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین او کیست که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو که او کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت
و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم یا امیر المؤمنین کیست فرمود که آنست که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم الکتاب
و گفته است و الذی جاء بالصدق و صدق به او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نام او را بگو گفت ای ابی الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان
و اهل زمین بیاوری که او را اطاعت من بکنند و در امیر المؤمنین می نامند و سرهای عالیقدر ان و اهل میدانند پس صحبت کنم ببعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است
در محمد صلی الله علیه و آله هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق که او را هر چیزی که او را ما صعب است و ادعای احادیث ما دشوار است و مشتابه آنها را او اقرار بآنها نمیکند مگر ملکی
یا پیغمبری مرسلی یا بنده مؤمنی نجیبی که خدا امتحان کرده باشد دل آنرا برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت همه مرتد شدند مگر آنها که خدا ایشانرا از برکت اهل بیت
نگاه داشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبد الله [illegible] از جابر جعفی از حضرت صادق که حضرت علی علیه السلام را علیه السلام در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش امام حسین علیه السلام با علم خود خواهد آمد
تا انتقام از بنی امیه و معاویه و آل معاویه بکشد و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کرداند و هفتاد هزار کس از سایر مردم با ایشان ملاقات کنند
در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس حق تعالی ایشانرا بر دیسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین علیه السلام رجوع کند با
رسول خدا صلوات الله علیهما و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود چنانکه پیشتر پنهان کرده بودند
از ترس و عبادت خواهند کرد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد بعد برابر دستش جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی
وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند آنرا بر همه دینها هر چند مشرکان نخواهند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام [illegible] که اول کسی که بدنیا بر گردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او
و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود پس همه را بکشند مثل آنچه ایشان کرده اند چنانکه حق تعالی فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم
اکثر نفیرا یعنی گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران ایشان و گردانیدیم لشکر شما را زیاده از لشکرهای ایشان دیگر شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در
دو مجلس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از حضرت ایوب علیه السلام است
و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب و اولاد ایشان زنده کرد و جمع کرد و بروایت چنانچه از برای حضرت یعقوب علیه السلام اولاد او را جمع کرد و شیخ
کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزندم را بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگری حق تعالی عطا کرد که او اول کسی
باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبد الله بن شریک عامری باشد و او علمدار او خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلام [illegible] که گویا می بینم عبد الله بن شریک عمامه سیاهی به
سر دارد و دو سر عمامه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند و کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت
بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من باو باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست که اگر در اینوقت نشود
در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب خطب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده و در ضمن آن خطبه فرمود که ضبط میکنند احادیث ما را اکثر فقهای حسین

با علمهای متین زرین پس ای عجب و کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطه الخمیس پرسید که این تعجب است که مکرر میفرمایید و حضرت فرمود که چون تعجب نکنم از آنکه
چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنند با جواهند زد بر حق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم که در میان بازارهای کوفه راه میروند و شمشیرها
برهنه بردوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و اینست آنچه معنی خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة قوما
کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردانید خدا از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از مصاحب
قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده از حضرت باقر که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر آن حد بزند و انتقام فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که در وقت قیام قایم علیه السلام بیرون شود در ماه جمیدی الاولی و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان
و بدنهای ایشان را در قبرها و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که می آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر از سر خود میفشانند و از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می آید با قایم علیه السلام
از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد و پانزده نفر از قوم موسی علیه السلام از آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و عدالت بحق میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف
و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده و نعمانی نیز از حضرت
باقر علیه السلام که چون قایم آل محمد صلی الله علیه و آله بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از آن علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قایم آنست که بدنی در پیش قرص آفتاب ظاهر شود و منادی ندا خواهد کرد که ای امیر المؤمنین برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ابن شیخ
روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله که چون حضرت قایم علیه السلام خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و آواز دهد که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شو
و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی در نعیم الهی باشند و در زیارت جامعه مشهور و اکثر زیارات منقوله از زیارات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت
و اعتقاد باو مذکور است و در تهجد مصباح و سایر کتب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور
آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج بیرون آورد و در عهد مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون
آور مرا از قبر در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه را برهنه کرده باشم و لبیک گویم کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق علیه السلام
زیارت بعید حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را [illegible] و در آن روایت مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل
نیستم مگر آنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه الصلوة و السلام [illegible] در آن زیارت مذکور است که
یاری من از برای شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما و من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را
و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا نخواسته باشد و بسند صحیح در روایات دیگر همین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه بسند معتبر زیارت دیگر از برای
حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا او را مبعوث گردان در مقام پسندیده که انتقام ما را از برای دین خود
بکشد با دشمن خود و اهد رسی که تو آنرا او وعده کرده و تو پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و کلینی در صفت قبض روح مؤمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
حدیث طولانی که پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد و بالی ایشان از طعام ایشان و از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان
تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا زنده میکند او را ایشان را پس با او می آیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آنوقت شک میکنند اهل باطل و مضمحل میشوند منافقان و از این
جهت بود که رسول خدا امتی [illegible] و آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که وعده گاه ما و تو وادی دار السلام است یعنی نجف اشرف و در دعای که در سرداب غیبت خوانده علیه السلام
مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا باطاعت قایم علیه السلام قیام نمایم و در خدمت او باشم و از غیر او اجتناب نمایم و اگر مرا پیش از آن دنیا ببری پس بگردان مرا از آنها که
از آن جماعتی که بر میگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و تمکن میکنند در ایام او و در زیر علم سعادت تشنه او می باشند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان
روایت او در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون می آید بسوی ابو القاسم علاء که در روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است
این دعا را بخوانند و دعا را فرمود تا آنکه ترجمه اش اینست در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که پسندیده است و اعانت کرده شده است بغربت در روز بعثت و عوض شهادت
با او داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار کردند مردم با او در برگشتن او و ضیاء از عترت او بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود را بکنند و جبار

راجع گردانند و تا آخر دعا فرمود که ما پناه به خدا می آوریم و انتقار کشیدن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید ابن طاوس رحمة الله علیهم به سندهای خود روایت کرده اند از ابوبصیر که گفت سوال کردم

از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ یعنی قسم میخوردند به خدا به مبالغه تمام که خداوند مبعوث نمیگرداند آنها را بلکه زنده میگرداند وعده را

بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که ایشان چه میگویند یا تو چه میگویی در این آیت گفتم مشرکان میگویند یا دعوی میکنند که مرده ها را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که مالک و زیان کار

باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند به خدا یاد میکنند یا به لات و عزی ابوبصیر گفت فدای تو شوم پس معنی آیت را بفرما حضرت فرمود چون قائم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان ما را

برای او زنده کند شمشیر بر دوش گذاشته مهیای جنگ یاری آنحضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که مرده باشند گویند فلان و فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت

قائم اند جمعی از مخالفان با ایشان گویند ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگویید شما این زمان دولت شماست هر دروغی که میخواهید میگویید والله زنده نشده اند تا قیامت زنده نخواهند شد حق تعالی

در این آیه حکایت قول ایشان فرموده است و ایضا کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ

یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که البته فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره به قتل امیرالمومنین علیه السلام و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن علیه السلام وَلَتَعْلُنَّ

عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان و بزرگی حضرت فرمود اشاره بقتل حضرت امام حسین صلوات الله علیه فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا یعنی هرگاه بیاید وعده انتقام خون امام حسین علیه السلام بَعَثْنَا

عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ یعنی فرستادیم بر شما بندگان را از ما که صاحب بأس و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در میان خانه ها برای کشتن

کردن شما حضرت فرمود اشاره بجماعتی است که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از آمدن حضرت قائم پس نخواهند گذاشت کسی را که اعدای آل محمد کشته باشند مگر آنکه او را خواهند کشت

وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و بوده وعده کرده شده اشاره بقیام قائم علیه السلام است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد

اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مومنان شک در آن نکنند و بدانند که شیطان و دجال نیست

و حضرت قائم در آنوقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه السلام در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل

دهد و کفن و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بخواباند زیرا که امور وصی را بغیر وصی متوجه نمیشود مولف گوید اگر کسی گوید که حضرت امام حسین علیه السلام را کی غسل خواهد داد جواب گوییم

که چون آنحضرت در این نشأه شهید رود در مرکه بود احتیاج بغسل ندارد یا آنکه بعد از آن حضرت که به دنیا بر گردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند و تا تنوع صور منتهی شود و این آیات اگر چه

ظاهر در شأن بنی اسرائیل نازل شده است و اما آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر او در این امت واقع میشود و حق تعالی از قصص برای تنبیه این امت ذکر کرده است با بن وقایع

که در این امت خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مردی از اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از قائم سیصد و سیزده سال

گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت از دنیا برود گفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج و فتنه بسیار

خواهد شد پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین است علیه السلام و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر بگیرد که مردم

بگویند که این از ذریت پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت پس بعد از آن سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت

کرده اند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که خدا بمن شش چیز داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق منم صاحب رجعتها و دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم

سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی از حضرت صادق علیه السلام که روز و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده را زنده کند و زنده را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و بر پا دارد دین را

که از برای خود پسندیده است و کلینی از علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داده او را با امام حسین علیه السلام پیش از آنکه

حضرت فاطمه علیها السلام حامله شود و با آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را به آنچه با امام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خود و فرزندان

پس عوض داد او را بعد از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته شود پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او

پادشاه روی زمین گرداند چنانکه قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در روی زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را

وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت پیغمبرش کرد که اهل بیت

تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبدالحمید از کتاب انوار مضیئه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که گفت سوال کرد

از رجعت که آیا حقست فرمود پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود حضرت امام حسین علیه السلام که بعد از حضرت قائم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد نفر

با او خواهند بود چنانکه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل و کفن و حنوط داده در قبر

دفن خواهد کرد و ایضا فضل بن شاذان روایت کرده از حضرت باقر که چون حضرت قائم ظاهر شود و داخل کوفه گردد حق تعالی هفتاد هزار صدیق را از پشت کوفه مبعوث گرداند که در

میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره به سند معتبر از برید عجلی روایت کرده که گفت از صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی آنرا در قرآن

صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی

او کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را نزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل علیه السلام

گفت مرا بدین احتیاجی نیست حق تعالی وحی کرد که پس حاجت تو چیست اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیای

او بولایت و اخبار دادی خلق خود را به آنچه امت او نسبت به حضرت امام حسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبر و وعده دادی امام حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها

و این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار من آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار را کرده اند چنانکه امام حسین را برمیگردانی

پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده که چنین کند پس او با امام علیه السلام بدنیا برخواهد گشت و ایضا از جریر روایت کرده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو

گردم چه بسیار کم است بقای دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید عمل کنیم

در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است در آنوقت حضرت رسول میآید و خبر وفات ما را میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام

صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود آنچه در حال حیات خود بکند و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال با ایشان و خداوند جل شانه شهید شد و از جمله اموری که باقی مانده بود

او بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری آنحضرت بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون آید

در رجعت یاری او بکنید پس گریه کنید براو و آنچه از شهادت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن براو پس او و ملائکه بر آن میگریند چون از یاران او فوت شده

و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام در تاویل قول حق تعالی يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا

الرَّادِفَةُ یعنی روزی که بلرزند حرکت کننده ها و متحرک میکرد آنها که ساکن بودند از پی او می آید آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب علیه السلام

و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون آید حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب علیه السلام و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون آید حسین بن علی است با هفتاد و دو نفر از کسی که

تاویل قول حق تعالی إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل از حضرت صادق علیه السلام که كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در رجعت ثُمَّ كَلَّا

سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت و محمد بن عباس بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول حق تعالی إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ

لَهَا خَاضِعِينَ یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میگردد

و آیت آنست که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد و نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه

مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار

که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ فرمود

دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیرالمومنین صلوات الله علیهما در ثویه که موضعیست از کوفه در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و از کتاب بشارات سید علی بن طاوس

از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید طاوس گفته است

که در کتاب طهر بن عبدالله این روایت را بسوطتر دیده ام و در کامل الزیاره بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود گویا می بینم کرسی از نور بگذارند و برای نصب کنند

قبه از یاقوت سرخ مکلل بجواهر و حضرت امام حسین صلوات الله علیه بر آن کرسی نشسته و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده باشد و مومنان آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند

پس حق تعالی خطاب کند که ای دوستان من آنچه خواهید از من سوال کنید و بسیار آزار کشیده و ذلیل و مظلوم شده اید پس هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت از من سوال کنید بر آرم از

برای شما پس چه خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم مولف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه این

در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری که در آن زمان مذکور است و گفت شهادت میدهم که تو

حجت خدا الی و شاید اول آخر و آنکه رجعت سه جهت دوران شکی نیست و در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیری از آن بابویه
رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که هر که او از رجعت خبر کند مومن است و از آنجمله ایمان برجعت را ذکر کرده و ایضا از حضرت صادق علیه السلام که اقرار کند
برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد و بمعراج و بسوال قبر و حوض کوثر و شفاعت خلق و بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مومن است بحق و از آنیست
داو از شیعه اهل بیت است و احادیث دیگر درین باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار را ایراد نموده ایم و شکی نیست که اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهر
آنست که حشر و قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بی دینیست و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده
جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث این نمیشود که اصلش که ضروری نیست کسی انکار که خلاصه اش آنست چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط
و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش که ضروری نیست کسی انکار کند خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مومنان و بعضی از کافران و منافقان و نواصب
مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المومنین و حضرت امام حسین علیهما السلام نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در باب سایر ائمه
علیهم السلام احادیث صحیحه معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا ظهور حضرت صاحب الامر
در یک زمان خواهد بود و بعضی از احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند نمود و شیخ حسن بن سلیمان قایل شده است باینکه هر امامی امامتی دارد و در زمان مهدی بوده و در داود
علیه السلام اول که ظاهر میشود زمان امامت او است و بعد از رجعت آبای کرام خود رجعت خواهد کرد و با نحوه تاویل کرده آن حدیث را که از دوازده امام و دوازده مهدی است و منقول اگر
بعدا از صواب نیست اما اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که او حقست و حق تعالی فرموده است
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم یعنی ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد
اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند از منزل خود و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود می ماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یک سال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون
طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند و چون بارها را بر زمین نهادند ندایی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید همه مردند و مردم دیگر استخوانهای ایشان را جمع کردند
و سالها بر آن حال ماندند پس پیغمبری از بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند دعا کرد پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد و شهرهای ترا آباد دان کنند و بندگان
از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا ایشان را زنده کرد و با آن
پیغمبر با او فرستاد برای جماعت که مرده بودند بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه عزیر وارد شده است که حق تعالی
او را میرانید و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند و با جل خود مرد و حق تعالی ذکر کرده قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی علیه السلام از قوم خود اختیار کرد و با خود بکوه
طور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه نبینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه رسید و همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا
چکویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای
خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردگان که زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن
و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده گردانید و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول صلی الله علیه و آله
فرموده میباشد درین امت مثل آنکه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دو پای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید درین امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند
که چون مهدی علیه السلام بیرون آید عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از موت است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی
یعنی بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت برجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی علیه السلام و اصحاب کهف فرموده نمود و فقیر محل تامل است و در مجلدات
بحار الانوار تحقیق آنها نموده ام و است و ختم کرده ام این بحث را بایراد حدیث مشهور مفضل و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت
سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام که آیا امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید فرج از او دارند یعنی صاحب الزمان وقت معینی برای خروج آنحضرت است فرمود که حق تعالی ابا نمود از آنکه
از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همه در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر که برای
مهدی ما وقتی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک کرده و بنده است دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که

بخبر ظاهر کرده و نامش بلند شده و امرش مشهور گردد و منادی از آسمان باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا حجت شناخت او بر خلق تمام شود با حجتی که بر خلق لازم ساختم و قصهها و احوالش را بیان
کرده ایم و نسب و نسبش را برای مردم تمام ظاهر کرده ایم و نام و کنیت او نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم گویند که ما نام و نسبش را نمیدانستیم پس خدا او را بر
دینها غالب گرداند چنانکه حق تعالی فرموده است و پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا
غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال
کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل که بر دارد از جمیع دینها و ملتها اختلاف را و همه دین یکی
حق بر گردد و از همه کس بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که
طلب نماید بغیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکند و او در آخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که خطاب خواهد فرمود ملایکه و مومنان از جن
و ابتدای خروجش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که شیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و بر در حضرت رسالت پناه رداء برد و عمامه
بر سر داشته باشد و در پاهایش نعل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و بآن هیئت بیاید نزد خانه
کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب درآید و دیدهها بخواب رود جبرئیل و میکائیل علیهما السلام و صف صف از ملائکه بزو نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر
تو جاریست پس حضرت صاحب الامر دست مبارک بر روی چون ماه خود کشد و گوید حمد و سپاس مر خداوندی را سزاست که وعده ما راست کرد و ما را وارث زمین بهشت را با میراث دادیم که جا
خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزد است مزد کارکنان برای خدا پس بایستند میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من
و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من در روی زمین بیایید بسوی من حق تعالی صدای آنحضرت را بایشان برساند و هر جا که باشند از مشرق
و مغرب عالم بر جای که بوده باشند بشنوند بیک آواز همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن حاضر شوند نزد آنحضرت مابین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین تا
آسمان که هر مومنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانههای مومنان درآید و جانهای ایشان با او فرح یابد و ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس صبح
شود و سیصد و سیزده تن که بعدد اهل بدر از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست دراز کند مانند دست موسی علیه السلام از نور
عالم را روشن کرده اند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل علیه السلام باشد پس سایر ملائکه
بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن بمتابعت سرافراز گردند آنگاه مردم فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند
اینها که با او پس بعضی گویند که همان صاحب بز ناست که داخل مکه شد گویند هیچ کس اصحابش را نمی شناسد گویند می شناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها ایشان
می شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که این گروه خلایق این مهدی آل محمد است بنام و کنیت
جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن عسکری علیه السلام پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حضرت حسین بن علی علیه السلام با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید
و مخالفت او منمایید که گمراه میشوید پس اول کسی که او را لبیک بگویند و اجابت کنند ملائکه اند پس مومنان جن پس سیصد و سیزده تن که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم
و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه او صدا را میشنود و متوجه میشود خلایق از صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار
شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید معاویه علیه اللعنه با او بیعت نمایید تا او هدایت نمایید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا
همه آن را تکذیب کنند که او شیطانست و گویند شنیدیم اما با ور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای او از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب الامر علیه السلام
پشت بکعبه داده گوید هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و عیسی و شمعون پس نظر کنید بمن که علم و کمال همه با منست و هر که خواهد نظر کند بمحمد
و حسن و حسین و ایمه از ذریت امام حسین علیه السلام پس نظر کند و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد منست و آنچه آنها مطلع نشده اند خبر داده ام خبر میدهم و هر که کتب
آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید از من بشنود پس ابتدا کند صحف آدم و شیث که در آن تغییر نیافته است و خواهند گفت بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم
و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام پس علمای ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییر یافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود
همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانکه در قرآنهای دیگر شده است پس دلیل قطعی باید بحجت

و برادرت
بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من بشیر او کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود را
و برادرم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه و مدینه را خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد سرگین انداختند
پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودیم و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آن شب فرود آمدیم پس
صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و چیزی بر روی زمین نماند
و برادرم ما گاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی
آل محمد علیهم السلام و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک کرد و بمن گفت ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست
آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر مالد و بحالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آنحضرت باشد مفضل پرسید که ای سید من ملائکه در آن زمان
بمردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای مفضل که با ایشان تکلم خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود گفت بلی والله ای مفضل
در آنحضرت با او کرده فرود خواهند آمد و در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آنوقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایتی چهل و شش هزار از جن
و حق تعالی آنحضرت را با این لشکر بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو دعوت نماید پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت
خود خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام گذاشته بودند
بنا میکند و آنچه زیاد در بناهای ظالمان زاد در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را از اساس اول بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که آنرا بنا نهاده ملعونیست مفضل پرسید که در
مکه معظمه اقامت خواهد کرد فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید خلیفه او را اهل مکه بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت
نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبت دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را
والی کند بر ایشان و بیرون آید و باز والی او را بکشند آنگاه یاوران خود از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که ایشان برگردند بمکه پس هر که ایمان نیاورده او را بقتل رسانند پس چون عسکر فرزند او
بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورده و بلکه از هزار کس یکی ایمان نیاورده مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پایتخت آنحضرت شهر
کوفه و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و در موضع خلوتش نجف اشرف مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله
که هیچ مومنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن شهر وسعتش بقدر
چهار میل یعنی هیجده فرسنگ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی
آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را آنچه بیک دعا مثل هزار ملک دنیا باو عطا
فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند فرمودند ای مفضل بدرستی که بقعههای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی نمود بکعبه که ساکت شو
و فخر مکن بر کربلای معلی بدرستی که او بقعه مبارکیست که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی علیه السلام رسید و او همان مکان بلندیست که مریم و عیسی علیه السلام در آنجا جای دادم
و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه را شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و
بهترین بقعه است و او بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نموده و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا هست تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام
مفضل گفت ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد شود امر عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مومنان و خواری کافران شود مفضل
پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوارم رسد گوید ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید کیستند اینها که با او
دفن کرده اند گویند دو مصاحب و همخوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و چه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم
دفن کرده اند شاید که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی دیگر در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه
رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس پرسد که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی میشناسیم بصفت باز فرماید که آیا کسی شک دارد در این که اینجا مدفونند گویند نه پس
بعد از سه روز فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آرند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند بفرماید که کفنهاشان را از ایشان بگشایند و ایشان را بحلق

نه از غیر شما

که را بر خواب میکند

بر کند

بر کشند بر درخت خشکی برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان در دل داشته باشند گویند اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم
بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب حضرت صاحب علیه السلام ندا کند که هر کس این دو صاحب و دو همخوابه رسول را دوست
میدارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعن کننده بر ایشان پس حضرت فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان والا بعذاب
الهی گرفتار شوید ایشان جواب گویند ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه از ایشان آثار بسیار
ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را از این خواری بدر آورده و بردار کشیده پس حضرت مهدی صلوات الله علیه
امر نماید بادی سیاهی را که بر ایشان وزد همگی را هلاک گرداند پس بفرماید او دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری
از اول عالم شده گناهش بر ایشان لازم آورند و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن علیه السلام
و کشتن امام حسین علیه السلام و اطفال و پسر عمان و یاران علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد در هر زمانی
و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را بر ایشان
شمارد که از ایشان شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم که حاضر باشند از ایشان قصاص نمایند
پس ایشان را امر فرماید بر درخت کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را با درخت بسوزاند و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت ای سید من آیا این آخر عذاب
ایشان خواهد بود فرمود هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیرالمومنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده
خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند
و زنده گردانند پس خدا هر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در مابین نجف و کوفه فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد
و سیزده تن از انصار مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و
از علمهای که از نزدیک و دور متوجه او میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد و
طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که وقتی چنان آبادان شود بمرتبه که گویند دنیا همین است و گویند خانهها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حورالعین و پسرانش
ولدان بهشت گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی بدروغ و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق
ریختن که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا با فتنهها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد نشان دهد که اینجا زمین او شهر است پس خروج کند جوان خوشروی حسنی از جانب دیلم
و قزوین و ما و از فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارههای
آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار و همه مکمل و مسلح پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن شود
و باو خبر رسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیدهاند پس با اصحاب خود میگوید بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست
که بر اصحابش ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی بایستد و بگوید که اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا و انگشترش و برد و زره او
که او را فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش را که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و مصحف حضرت امیرالمومنین علیه السلام
که بی تغییر و تبدیل جمع کرده پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوتش و زره داود و انگشتر
سلیمان و تاج او و اسباب حضرت عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگی صلبی نصب کند در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع در زیر سایه او باشند پس حسنی گوید
الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن
حمایل کرده باشند آنها گویند اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سود نبخشد تا سه روز پس بفرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیگر چه خواهد کرد فرمود
که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین علیه السلام ظاهر شود و با او دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر
که با آنحضرت در کربلا شهید شدند و چه رجعتی از این خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که

یک رکنش در نجف باشد و یکی در کربلا و یکی در صفای من و چهارم در مدینه طیبه گویا می بینم قندیلها و چراغهایش که از آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماهتاب پس بیرون می آید
سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده است با آنحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند
و شک میکردند در حقیقت او یا رد گفته او میشمردند و میگفتند سحر است و کاهن است و دیوانه است و کذاب است و از پیش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده و با او منازعه نموده همه را جزای خود میرسانند
و همچنین بر میگردانند یک یک از ایمه را تا صاحب الامر علیهم السلام و هر که یاری او کرده خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده پیش از آن وقت بعذاب دنیا و آخرت مبتلا کردند در آنوقت ظاهر شود تاویل آیه
کریمه که ترجمه است گذشت که نُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل
پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المومنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلام خواهند بود فرمود بلی جاریست که ایشان جمیع روی زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و
جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینیم ای مفضل آنروز را که ما امامان نزد جد خود
رسول خدا صلی الله علیه و آله باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد کردن سخنهای ما و دشنام و لعن کردن
و در بند کشیدن ما را و کشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و حبس پس گریانیدند ما را پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
گریان شوده بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بر شما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه
که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم و نامه را که برای من نوشته بودی عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود در آن انداخت و پاره
کرد و من بسوی قبر تو آمدم و شکایت ایشان بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المومنین علیه السلام غصب
کردند پس آمدند که او را به بیعت برند و او ابا کرد و هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا و رسول خدا میکنی
و میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملایکه از آسمان بیایند و امر و نهی بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند والا آتش می اندازم
در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که دور کن حماقتهای زنانه را
بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس تازیانه زد و دست مرا شکست و در شکم من زد و فرزند محسن نام من که شش ماه از من سقط شد و من فریاد میکردم
یا ابتاه و یا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المومنین دوید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت
ای دختر رسول خدا ای پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشایی و سر بسوی آسمان بلند نکنی و الله که اگر چنین کنی یک جنبنده و یک پرنده در هوا نماند
پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المومنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از ایشان که مکرر بیعت من کرده بودند
و ولایت من گرفته بودی از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون
بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر من بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزاری کشیدم
که هیچ وصی پیغمبری مثل او نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و بگوید ای جد من چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد
ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش بزنند و سرش را برای
معاویه بفرستند من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس جواب من نگفت پس روی بسوی آسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه
باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بلا و عذاب خود را پس از
منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند این معاویه لشکرها به انبار و کوفه فرستاده است و بر مسلمانان غارت کرده است بیا تا با ایشان
جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفایی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و در حضرت خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر چنین کردند که آنچه
من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی صلوات الله علیهما با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدایی که با او بوده اند و شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظر کند
بر او بگریه در آید جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره زند که زمین بلرزد و حضرت امام حسن از جانب راست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بایستد و حضرت فاطمه از جانب چپ
آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید و حضرت رسول او را به سینه خود چسباند و گوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من روشن باد در باره تو و از جانب راست

امام حسین سید الشهدا از جانب چپ و حسن حضرت فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین بر داشته بیاورند و فریاد کنان حضرت فاطمه آیه تلاوت نماید که ترجمه ظاهرش اینست این روزیکه بشما
وعده میدادند امروزیست که می باید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریست
و فرمود روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولا چه ثواب دارد گریستن برایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه ما باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد
فرمود حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند و بستمهای که بر فرزندان من کردند پس بگریند
آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است تا آنکه فریاد بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران ما و آنها که راضی بودند بستمهای که بر ما گذشته در آن
روز هزار مرتبه کشته شوند مفضل گوید عرض کردم که ای مولای جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان و دشمنان شما در آن روز زنده خواهند شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن
جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت و نشنیده اند این آیت را که وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْاَکْبَرِ فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است
و عذاب بزرگتر عذاب قیامت پس حضرت گریه کرد و فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که رجعت آنست که پادشاهی بما بر گردد و مهدی ما پادشاه شود وای بر ایشان کی ما
دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما برگردد و پادشاهی و نبوت و امامت و وصایت همیشه از ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند
این آیه کریمه را که وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و الله که تنزیل این آیت در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است
و فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس برخیزد و برخیزد جد من علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیه السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه از ستمکاران
برایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجدش از هارون الرشید
پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون و غیر او پس برخیزد حضرت امام محمد تقی و شکایت کند از متوکل از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی و شکایت کند از متوکل پس
برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی که او از فرزندان است هم نام جدش حضرت رسالت با جامه خون آلود حضرت رسالت در روزی که پیشانی نورانیش را در
جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شده و ملایکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد بزرگوارش بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت
نمودی بنام و نسب مرا ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و کجا است و یا گفتند مرده است و اگر بود
اینقدر نمی ماند پس صبر کردم از برای خدا تا حال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَاَوْرَثَنَا
الْاَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِینَ گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر گشت گفته حق سبحانه و تعالی هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی
وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ پس بخواند اِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِینًا لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ
عَلَیْکَ وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا وَیَنْصُرَکَ اللهُ نَصْرًا عَزِیزًا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو
آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا
گناهان شیعیان برادر من علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن
و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرده و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست
و گفت ای سید من اینها فضل خداست بر ما ببرکت شما پس امام حضرت فرمود که ای مفضل این خصوص تو و امثال تو از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جایی که در معصیت
خدا رخصت مطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای
کسی که پسندیده باشد و شیعیان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوانده اند که لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ مگر آنحضرت
بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و این آیه در آن زمان بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ پس حضرت صادق فرمود که پس برگردد حضرت مهدی علیه السلام
بسوی کوفه و حق تعالی بشکل ملخ از طلا برایشان از آسمان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین از طلا و نقره و جواهر و مفضل پرسید که یکی از شیعیان ما بمیرد و قرضی از برادران
مومن در ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک

دیگر انه نزول و این حدیث ازین طولانی تر است و باین قدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم باب ششم در بیان اثبات معاد جسمانی و بیان مقدمات آن و وقوع

فصل اول در اثبات معاد جسمانی و دران تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات
و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آن نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویلست و عمده اسباب ایمان
و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که هرچه از ما بشما میرسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل شما باور نرسد بظاهرش اقرار نمایید و رد
و انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد قول خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر و قیامت
بر آنست بدانکه معاد در لغت به سه معنی آمده است اول عود و رجوع بجایی یا حالی که از آن منتقل شده باشد دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بحیات برای یافتن جزای
اعمالی که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر یک بیک چیز بر میگردد و او روحانی و جسمانی می باشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن
اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در نشاه کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه
همین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که ارواح در قیامت به بدنها عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق گردد و اگر
از اهل ایمان و سعادت اند داخل بهشت شوند جسمانی و اگر اهل کفر و شقاوت اند داخل جهنم میشوند و بآتش جهنم جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاق جمیع اهل
ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای آسمانی باین ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات او در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه خاصه و عامه نقل کرده اند
که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگویی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود
بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وضرب لنا مثلا و نسی خلقه تا آخر آیات که تفسیرش مذکور خواهد شد و شکی نیست در آنکه انکار معاد جسمانی
کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه علیهم السلام است چنانچه فخر رازی گفته است انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی
و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد در آنها
تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات ایشان عاجز شده اند در چنین مسئله غامضی که قول انطار انکار جمیع عقلای است دعوی
کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از ادله قاطعه کتاب و سنت که نه خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان
دارد با آنکه حشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه هر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت
بدن باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو وارد و در قیامت که ارواح بابدان بر میگردد به بهشت و جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی
و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد باو و منکر او کافر است
اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات و الامهای عقلی پس تحقیقش دشوار است باعتقاد باو و منکر او کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن
و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قایلین بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح
خدا و محبت اوست و سعادت در ادراک محبوبات است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست
او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی و از اینکه ارواح بشری در این عالم
ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها و استمداد از قوت عالم قدس و طهارت کردند قوی ایشان زیاد میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه
اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول هر دو نه محض جمع میان آنست بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابوعلی در شفا
گفته است هر چند در کتاب نفی حشر جسمانی کرده است که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه
دیگر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند و در بستانها و منازل خود هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و
بر دور او پسته ها و میوه ها آویخته باشد بر سر او و چشمها بر دور او بجوشش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او نهاده اند و متکاهای متعدد برای او گذارده اند و هر چه خواهش کند
خدمتکاران از برای او حاضر کرده اند پیش از آنکه از ایشان طلبد و حوران سیاه چشم از باغستانها بسوی او آمده و در این نوبتها آنچه خدا خواهد و خداوند جبار ندا کند که ای دوستان من

و اهل طاعت من در پاکان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه هست گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر باشد ازین نعمتها که داریم آنچه نفس ما خواهش میکند
و دیده ما لذت میبرد از نعمتها داریم و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا بایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آن چه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا
و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو از ما بهتر است از برای ما
و خاطرهای ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مومن و زنان مومنه را بستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها
نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از آنها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که باو تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که بآن
تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب لذت ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات و تحصیل قرب او است و ابن بابویه در امالی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است که هر که
سعی نماید بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس او خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطری خطور نکرده باشد
بسوی آنچه مهیا کرده اند از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که خوانندگان
برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مزامیر شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس خدای تعالی و بروایت دیگر فرموده است که در بهشت درختی هست که
حق تعالی وحی میکند باو درخت که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای تارها را پس بلند شود از آن درخت صدای تسبیح و تنزیه
پروردگار که خلایق مثل آن صدا نشنیده باشند و ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه
و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کسی لذت
میبرد بآنچه میخواهد و همتش باو متعلق است و باو داده میشود و آنچه خدا را برای او عبادت کرده و حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف
صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکار است و صنفی از ایشان عبادت میکنند از ترس آتش جهنم پس این عبادت غلامانست و صنفی
از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمان است و شیخ مفید علیه الرحمة گفته است که ثواب اهل بهشت ابتدا بالاکل و مشارب و مناظر
و مناکحست و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهای که مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت نیابد بطعامها
و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت می یابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام و او ماخوذ است از دین نصاری که میگویند
که آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است بآنکه ترغیب نموده است عاملان را بر
عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد او میدهد و اجماع بر خلاف او منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده
که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مولف گوید که کلام شیخ مفید علیه الرحمه متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر رسیده است که جمعی از اهل بهشت
باشند که مطلقا از لذات جسمانی متلذذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او میکند زیرا که از آنکه جمعی در وقت عبادت نعمتهای
دنیا منظور ایشان نمی باشد و مع هذا از نعمتهای او لذت می یابند ممکن است که لذات جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان را در
ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات بسیار دارد و بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند
مثل حیوانات بنعمتهای آن را صرف مینمایند چنانچه در دنیا لذت می یابند بلی اگر از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از جهت میخواهند که دار
کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت از آن جهت می یابند که علامت کرامات حق تعالی و محبوب ایشان برای ایشان مهیا کرده است
و ریحان بوی لطف خداوند را استشمام می نمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و بسخنان بسیار نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را
پس بهشت در بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانیست بجای آنکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات عبادتست پس کسی که
در دنیا بجسد بی روح از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده از جهت و اسرار بندگی را یافته
است و باخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذت روحانی می یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیات

و کتاب جلاء الانوار ایراد نموده‌ایم وَذَلِكَ مِمَّا أَفَاضَ اللهُ عَلَيَّ بِلُطْفِهِ وَهُوَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیت می‌نماید که باعتقاد متکلمین صریح‌ترین
آیاتست قال سبحانه وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ سبب نزول این آیت سابقاً مذکور شد و فخر رازی ... درین آیات غرایب بسیار است بقدر امکان ذکر میکنیم بعضی
میگوییم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه شبهه نشده‌اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده‌اند و اکثر چنین‌اند و بسیاری از آیات بران دلالت دارد
مثل این آیت قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت که زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشد پس ابتدا انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی اول ابتدا
کرد با بطال استبعاد که فرمود وَنَسِيَ خَلْقَهُ یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفهٔ متشابهة الاجزاء پس تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام
از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه درین اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب آنها مستحق اکرام شده است او بر سایر
حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکند از برگشتن نطق و عقل بمحل خود چگونه که غریب است و تخصیص ایشان استخوان را بذکر از برای او بود که از حیات دورتر است و وصف
کرده‌اند آنرا به پوسیده شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی دفع استبعاد ایشان کرد با بطال علم و قدرت خداوندی که اینها را بر میگرداند پس
فرمود که از برای ما مثل میزند باستخوان یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده است و فراموش کرده است خلقت عجیب آفرینش غریب خود را در اول خلق او پس گفت بگو زنده
میکند آنها را آن خداوندی که آنها را اول کرّت از عدم بوجود آورده در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده‌اند اگرچه
بآن استبعاد بر میگردد و او بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی‌ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود و بران کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده بآنکه در اول خلق
هیچ نبود و معدوم مطلق بود و آنرا آفرید و همچنین آنرا بر میگرداند هرچند معدوم شده باشد و شبهه دوم آنست که میگوید که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشند و بعضی از آنها
در بدن درندگان داخل شده باشند و بعضی جزو با آب یا کوه زار و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و ازین بعیدتر اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل شود و اگر در حشر
اگر او جزو در بدن آکل داخل شود آکل از جهة خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و جوابش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از حین ...
و اجزای فضلیه هست که از غذا باو رسیده و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد و اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن
و آن اجزا جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهر چیز عالم است که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح دران میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و روح
دران میدمد و همچنین اجزای که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کاملهٔ خود جمع میکند پس حق تعالی دفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ
الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی آن خداوندی که از درخت تر که میان آتش و میرانندهٔ آنست آتش سوزنده بیرون می‌آورد و اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه می‌باشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند
چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی ازین دو درخت را به دیگری میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می‌آید مگر درخت عناب اما ازین دو درخت بهتر بعمل می‌آید
فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس ناگاه شما از آن آتش میافروزید أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی آیا نیست آن
کسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر است بر آنکه خلق کند مثل آنها را بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و شیخ رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست
که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و او لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد میکند بهم رسیدن حرارت
و حیات را در او پس استبعاد نکنند زیرا که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن میچکد عجیب‌تر و غریب‌تر است و اگر استبعاد میکند خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین
بزرگتر است از خلق بدنهای شما وَهُوَ الْخَلَّاقُ اشاره است بآنکه قدرت او کامل است و الْعَلِيمُ اشاره است بآنکه علم او شاملست مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است
بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیهٔ شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق
کرده‌ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و این آیت قطع نظر از آنکه کلام الهیست و راه شک را در آن نیست برهان قاطع است بر اثبات معاد زیرا که براهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب معقول
ثابت شده است که جناب اقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از آن صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمانها و زمین و حیوانات و سایر مکلفین می‌باید
برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بیرون از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی
که بایشان عاید گردد اگر نفع او دیگر باشد و منحصر باشد درین نشأهٔ فانیه و منافع این نشأه که مخلوطست با اضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فقر و تلف
و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احباء بسیار که کدورات قابل این نیست که مردم را برای او خلق کنند و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی را بضیافت ببرد در خانه که مملو باشد از انواع

مثلاً

چرا استبعاد ...

شود بدن ماکول از جهة خلق خواهد شد و اگر جمله در بدن ماکول از اجل ...

نکنید زیرا

درندگان و موذیات از شیر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها چون وارد شود طعامی نزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد که چندین زنبور بر دستش و دهانش بزنند و جمعی از آن
در برابرش ایستاده باشند و هر ساعت حمله بر او آورند و پیش از آنکه متوقع او است بعمل آید او را گردن بزنند و هیچ عاقل ضیافت چنین را نمی‌پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شایسته
را باو بعمل آید و او را وعده کنند که چون این آزارها بکشی ترا بمنصب عظیمی بر افرازیم و انعامات چند بتو میدهیم و چند روزی آزار بکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت
بود مطلقا آنرا ستایش میکنند بجهة آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی باشد فصل دوم در دفع شبههای معاد جسمانی است و او موقوف بر دانستن
حقیقت روح و بدن انسان و بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده‌ام و بعضی گفته‌اند جمیل قول درین باب
اما الحال اکثر قایل گشته‌اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت اند که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه
و عالم علویست و خلق یکی از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثر و عملی هست که او دیگر را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوییدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن
بکین اعضا و اعمال بنهایت ... قوای ظاهره و لذات و آلام در حصول ادام بنهایت و صفات ملکات و فهم و عقل و علم و اعتقادات کار روح است و بدن را نتوان گفت که او
شجاع و عالم و مومنست بلکه او افعال جزئی جسمی که از بدن و اعضای او صادر شود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا برای آلتی چند اند چنانچه گویی من دیدم بچشم
و شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح ذات توهمانست و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم می‌نویسد و در حقیقت
نویسنده دیگریست و بعضی گفته‌اند از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن نیست بی‌همه اعضای ظاهر چنانچه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای او همه
و بدن در جای دیگر خود در خوابست و روح برای خود می‌آید و میرود و شهر بشهر میگردد و می‌شنود و همه کار میکند اما درین کلام بحثی است پس معلوم شد که انسان در حقیقت
روح است و بدن بمنزلهٔ آلت اوست و بعضی روح در بدن مانند چراغیست در فانوس و نور و روشنی همه از آن چراغ است و فانوس پر ظلمت اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمایی
ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه نمایی قدر و کمالش را توانی شناخت و آنوقت بدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش و چراغ تا از
ضعف و ناتوانی است از هبوب ریاح محتاج بفانوس و بیمار و نحیف و رنجور است لحاف و پوشش او ضرور است مشعل آفتاب را فانوس در کار نیست و هیچ محتاج به ...
نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که روح مومن در بدنش مثل جواهریست در صندوق و جواهر را که برداشتند صندوق را می‌اندازند و اعتنا بشأن
آن نمیکنند و در کتاب مصابیح الیقین ... کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و در شهر دیگر خواب می‌بیند فرمود که روح مثل آفتابست
که مرکزش در آسمانست و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روح ممزوج به بدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشیست بر بدن که محیط است
و حاصل خلاف در روح باین برمیگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمدهٔ آنها که جسم میدانند از متکلمان به دو قول قایل شده‌اند یکی آنکه عبارتست
ازین هیکل محسوس دوم آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقی است از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاد و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است
بانا و بمن او اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب آنست و بعضی متکلمین امامیه باین قایل شده‌اند و برین قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه براین معنی که روح
بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی می‌ماند و در قیامت محشور میشود او جزو است چنانکه بعد ازین ان شاء الله مذکور خواهد شد و آنها که جسم میدانند و حرفی جسمانی
میدانند او قول سخیف دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه و حکمااند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته‌اند
که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و بعضی از متأخرین گفته‌اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیثی صریح درین باب ندیده‌ام
و اگر بعضی اخبار نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته‌اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه
حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مخصوصهٔ حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام
و امثال آنها که دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها بر دور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه
تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از ظواهر ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ را باین معنی
فهمیده‌اند که چنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نمیتوان شناخت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پاک شوید از آنچه خدا از آن پاک شده است و حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود که تکلیف نکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم او بشما نکرده‌اند پس باید که بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدای تعالی و آنچه اکثر گفته‌اند که قول ببقای روح بعد از فنا ...

بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است و بی وجه است و ممکنست بروحی که صاحب صحایف آلهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی
از عالم سموات و از جنس عناصر قدسی و عوالم انسی در بدن از ابتدا جاری است در عضو از عضو نورش مرتب بجمیع اجزای بدن و موتش به بیرون آمدن آنست و مفارقت او ازان و جسم او مانند
جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی [illegible] که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سوالات کرد
بعد از مجاب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی او چه میشود حضرت فرمود که میرود و بر میگردد گفت چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح
مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهانست و اجسام باعیانها قایم اند مانند سنگ و آهن پس هر گاه یکی از آنها را بر دیگری زنند آتش از میان
آنها ساطع میشود و ازان آتش میگیرند و چراغ می افروزد پس آتش در میان اجسام ثابت و ضوء منعدم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بران قالب کثیفی پوشانیده اند و این
چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که او خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در ان انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و موی و استخوانها
و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای او بر میگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در دست ملکی است که آنرا قبض کرده است تا او را بوی بسپارند گفت آیا روح
اگر آفتاب در آیه پراکنده میشود یا باقی می ماند فرمود که بلکه او باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس حسی می ماند و نه محسوسی پس بر میگرداند
اشیا را مدبر آنها چنانکه اول خلق کرده بود و در مقدار چهار صد سال است که خلق در ان معدوم اند و ما بین نفخ اول است تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین
اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکنست که روح هم ازین قبیل باشد و اگر در آسمان باشند چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود
که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن بر طرف میشود و بعد ببدن باز میگردد با آن تعلق بهم رسانند و چون احادیث
دلالت بر جسد مثالی میکند ممکنست که چون روح محتاج بآلتی است در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد بگیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ آن روح و تنعمش در ان
باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیوات نیز هست و او مانند این بدن در میان او یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال
حیوات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند
نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر نفوس شریره است با شیاطین محشور میگردند و بمقتضای و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم
وحیهای شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش بدین مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آنست بلکه محتملست که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلام
در اجساد مثالیه بسیار کنند و از چنین هزار کس در یکوقت بهر نزد هر جا حاضر تواند شد و بعض بکوچ میان اخبار و آیات میتوان شد و بنا بر قول بتجرد روح و قول بجسد مثالی ضرورتست
و بدون [illegible] آیات و اخبار و جمع میان آنها در نهایت اشکالست و آنچه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر
که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند روح در بین اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید بعد بعمر منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد و درین نشأ دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان
همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان بپیغمبران ندارند و تکلیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند نه بسبب تناسخ بجسد و بسند معتبر از حبه عرنی
منقولست که شبی در خدمت امیر المومنین صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتم که در وادی السلام میگویند حضرت در انجا ایستاد چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که ماندم
شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المومنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندک استراحتی بفرما فرمود که
با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المومنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر از برای تو ظاهر شوند خواهی دید که حلقه حلقه
نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در انجا است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه روحش را
میگویند ملحق شو بوادی السلام و آن بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر منقولست از ابو ولاد که گفت بحضرت صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبز
که در دور عرش میباشند فرمود نه مومن ازان عزیز و کریم تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغان سبز کند و لیکن ارواح ایشان در بدنیست مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت
روایت کرده که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مومنان سوال نمودند که [illegible]
می باشند بصورت بدنهای ایشان که اگر به بینی بشناسی و میگویی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی مثل بدن
می باشند و اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن پس اگر مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صور جسمیه و صورت نوعیه

و هیولی اکثر حکما اینست و چون جسم متفرق میگردد میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی می ماند و در صورت جسمی و نوع دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی [illegible]
و بعضی از حکما بهیولی قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و او در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی که اتصال است
بر طرف میشود و انفصال عارض میشود و این قول بسیار متینست اما رفع شبهه استحاله اعاده معدوم بمحض این شکالیست و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای رفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی
قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هر گاه برین اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض
استبعاد است و جواب آنها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث باو شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان
صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزا اعاده بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند که باین اختیار این دو قول تفصی
اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هر گاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمی ماند هر چند صورت و اجزا باقی باشد و بعود آن
بعینه ناچار است از عود تشخص او و بعد از انعدام او تشخص مکرر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قایم است باجزای اصلیه او که از اول عمر تا آخر عمر باقیست
شخص و بعد از مرگ او تفرق اجزای او و پس تشخص معدوم میشود و بنا برین اگر بعضی از عوارض مشخصه معدوم شود و غیر اینها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه او شخص بعینه باقی باشد
چنانکه عامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر چیز فرزند آدم می پوسد و کهنه میشود مگر استخوان انتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش می پوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که ازان مخلوق شده است که
آن نمی پوسد و باقی میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنا بر آنکه
دانستی که دلیلی بران قایم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست
چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اگر کسی قایل بامتناع شده بر حکمت قول بحشر جسمانی با آنکه گویم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که آن [illegible]
بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشخص در صفات و عوارض باشد بحیثیتی که اگر او را به بینی بگویی که فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روحست اگر چه بتوسط آلات
و لهذا میگویند که آدمی را از وقتی که روح در و دمیده میشود تا هنگام پیری همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیآت و اجزای او بتحلیل رود و بدل آن بیاید بلکه اگر
از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی ازو صادر شود در پیری ازو استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی کرده باشد و آقا در پیری
درست بر او بیاید و او را تادیب کند نمیگویند بر او ستم کرده است و اینها باعتبار اینست که کار با روحست یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است و همچنانکه تشخص بحسب عرف همان شخص است عقل
تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت میکند بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه
آن شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت میکند بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب
عرف که آن شخص است چنانکه حکم میکنند بر یک آب هر گاه در دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود و بحسب شرع و عرف هر چند قایل بهیولی نشوند اطلاق شرعی و عرفی
و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یکقطره ازان بردارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین جهت شده
حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند
مثل ایشانرا و باز فرموده است در وصف عذاب جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان میشود پوستهای ایشان
بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر او از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند
بود و از احادیث خاصه در احتجاج ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیه الرحمه روایت کرده اند که ابن ابو العوجای ملحد از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از آیه بدلناهم جلودا
غیرها و گفت گناه آن پوست دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو همان پوست است و هم غیر آنست ابن ابو العوجا گفت مثل آنرا از امور دنیا بیان کن فرمود که مثل است
که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا مستمع گردانید مردم بوجود تو و با این جواب اجمالی آنست تقیه
نماید آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است بضرورت او باید ملتزم شد ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات او و خوض و تفکر ننمایند در امثال این امور
که مکلف نشده اند بتفکر و نظر در آنها که معاد را اذعان کنند امری که مطابق واقع باشد و دران معذور باشند چنانچه بیاید مذکور شد در افراد تحقیقت مرگ و توابع او [illegible]

مقصد اول دیگر اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح
روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت را تعزیه بگویم باسمعیل فرزندش پس ترحم کرد بر او بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش
را داد و فرمود انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی مرد و آنها همه خواهند مرد و کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین همه خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس
اهل آسمان می میرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید نزد حق تعالی می ایستد پس حق تعالی از او می پرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که کی
مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس باو میگوید جبرئیل و میکائیل را بگو بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول
و دو امین اند فرماید پس مقرر کرده ام بر هر نفسی که در آن روح بوده باشد مرگ را پس دو رسول نیز بمیرند بعد از آن ملک الموت بیاید نزد حق تعالی بایستد و از آن سؤال کند که کی باقیست
گوید پروردگارا نمانده است کسی بغیر ملک الموت و حمله عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را بمیرند چون آنها نیز بمیرند پس ملک الموت بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند
پس از آن بپرسد حق تعالی که کی مانده است گوید پروردگارا غیر ملک الموت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه آسمانها و زمین را بدست قدرت بگیرد و گوید
که کجا اند آنها که با من شریک قرار میدادند و کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند پس باید اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را علیه السلام موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را
اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و در این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارند زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی
بملک موت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است و اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک الموت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او بحق تعالی
عرض مینماید و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که جناب قدس الهی از آن عظیمتر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه بامر او میکنند فعل اوست
زیرا که بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه
رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او ملائکه رحمت میکنند و هر که اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه
رحمت و غضب است که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان بعمل می آورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند
و اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر کرا میخواهد بهر امری که میخواهد و چنین نیست که صاحب علم هر علمی
برای مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم او ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت او بر فهم او از خاصان
اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خدا زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در بعضی احادیث شریف اشعاری هست
بآنکه آنحضرت با پدران بزرگوارش علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح می نمایند یا مدخلیتی در آن دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده اند چنانکه در بعضی
از خطب غیر مشهوره فرموده است منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد که در این قسم امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
در جمع میان این آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که رسولان داشته باشد بهر جای کاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و حق تعالی ارواح
با آنچه ملک موت خود قبض نموده از آن قبض می نماید و در حدیث معراج بطریق بسیار وارد شده است که حضرت رسول ملک موت را در آسمان اول دید و از آن پرسید چگونه قبض میکنی همه ارواح
را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق و بعضی در مغرب اند گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از برای کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته
باشند و از هر طرف دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از برای درهمیست که در دست یکی از شما باشد بهر طرف که خواهد برگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست و تفحص این تفاصیل ضرور
نیست امثال ملک الموت نمودن و تاویل کردن بقوای بدنی یا بنفوس فلکی یا عقل فعال چنانکه حکما میکنند کفر است و بعد آنکه خلافست که آیا روح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملکی دیگر و چون
نص صریحی در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت حیوانات بقدرت حق تعالی است و اوست محیی و ممیت همه و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه
دیگر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مقصد دوم آنکه اقرار باید نمود بآنچه در اخبار صحیحه معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شداید و کیفیات او و حاضر شدن رسول خدا و ائمه
صلوات الله علیهم در وقت قبض روح مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ را برایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ برایشان و انذار
ایشان بعذاب دائمی ابدی و تفکر در کیفیت نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است یا جسد مثالیست چنانچه سابقا اشاره
باو شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و مشهور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بحارث همدانی خطاب کرد و نزدیک بتواتر است

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدان هر که می میرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میکند و مسخیه او را راضی میکند
بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خدا که محمد را بحق فرستاده که من مهربانترم و مشفق ترم نسبت
بتو از پدر تو بگشا دیدهای خود را و نظر کن که متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس باو
میگوید اینها یند رسول خدا و امامان که رفیقان تو خواهند بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند منادی او را ندا میکند از جانب رب العزت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفس که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت
ائمه خود مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او
از آنکه روحش کشیده و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمی میرد مگر آنکه رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را می بیند راوی پرسید که چون ایشان را می بیند باز بدنیا برمیگردد فرمود
چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هر دو می آیند رسول خدا نزدیک سر او می نشیند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک پای او پس رسول صلی الله علیه و آله سر نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد
ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین برمیخیزد و سر را نزدیک او می برد و میگوید ای دوست خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی در اینوقت
نفع من بتو میرسد پس فرمود این آیت در کتاب خدا هست الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو
الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آوردند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت فوز عظیم و در روایت معتبره دیگر فرمود که چون زمان محتضر بنده شود رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین
حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست و از آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی
پس دری از بهشت برای او میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا برمیگردانیم بدنیا و آنچه میخواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید بدنیا مرا احتیاجی نیست پس در آنوقت رنگش سفید میشود
و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او درازتر میشود و آب از دیده چپش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او آخرت را اختیار میکند پس
روح با او هست و او را غسل میدهند و بدن او را میگردانند و چون آنرا کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال
او می آیند و سلام میکنند بر او و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون آنرا در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند از سر تا کمر و از او سؤال میکنند از آنچه
میدانند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را بروی او میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر از نور بهشت و خنکی و بوی خوش او و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که خطاب
بشیعیان نموده فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند پس بشارت باد شما را [illegible] هر یکی از شما شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر
میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما و اهل بیت ما بود
او را دوست بدار رسول الله بجبرئیل علیه السلام میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت ما را دوست میداشت پس آنرا دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا
و رسول و اهل او را پس او را دوست بدار و با او برفق و مدارا عمل کن پس ملک نزدیک او آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی [illegible] که خود را از عذاب خدا آزاد کردی و امان
و بیزار گردیدی باد از آتش جهنم و چنگ زدی بعصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدامست مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب ملک موت گوید راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا
از آن امان داده و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان آنرا قبض میکند برفق و مدارا
و آسانی پس کفن و حنوط او از بهشت می آورند او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی از حلهای بهشت بر او پوشانند و چون آنرا در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که
از نسیم گلهای بهشت بر او داخل شود از پیش او و پس او و دست راست و چپش بگاه راه بگشایند و باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو بگویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و
جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست و زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای رضوان و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان
تا وقتی که قائم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود ایشان را مبعوث گرداند با او و تلبیه گویان و چون کافر را مرگ رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین نزد ملک حاضر شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک
آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما و اهل بیت بود آنرا دشمن دار رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل گوید این دشمن خدا و رسول و اهل بیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید این
دشمن خدا و رسول و اهل بیت رسول بود آنرا دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در زندگانی چیزی را که خود را از عذاب خدا [illegible]

و گرفت برائت بیزاری خود را از آتش جهنم و میکشند بعضی بکری که میدید ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم و آنچه از آن ترسیدی
پس جان آنرا بنهایت عنف و دشواری از بدن او میکشند و موکل میگردانند بر روح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متاذی میباشند و چون او را
در قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود در او از زبانه و بوی جهنم و احادیث درین باب بسیار است باید مجملا بهمه اینها اقرار نماید و در مقام تفحص تفاصیل آنها نباشد

فصل چهارم در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب او و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسوال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت
را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک از برای سوال او می آیند و حق تعالی روح را بر او باز میگرداند و او را می نشانند و از او سوال میکنند و جمعی را که از ایشان سوال میکنند
بعضی از ایشان بعد از سوال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سوال و ضغطه و فشار قبر در بدن است و بسیاری او در برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در چند فایده بیان میشود

فایده اول در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن و در روایات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است و حق تعالی میفرماید که گمان مکن که آنها که کشته
شده اند در راه خدا مردگانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شادی میباشند از برای مومنان که ملحق نشده اند بایشان
در عقب ایشان بآنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان زکوة فرموده است که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته
بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال خود پس فرمود کلا نه چنین است این کلمه ایست که او میگوید فایده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی است تا روزی که مبعوث شوند و در احادیث
بسیار از طریق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بدان بدن حرکت میکند و پرواز میکند
چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان گفتم
در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مومن گرامی تر است بر خدا از این چون وقت مرگ او میشود می آیند نزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان
اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت داد از برای توحید و از برای پیغمبرش بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهد و اگر زبانش بند شده حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را بعلم آنچه در دل او
از این عقاید پس او حضرت باین شهادت میدهد و شهادت میدهند بشهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشانست از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او میکند روح
آنرا بسوی بهشت در صورتی مثل آن صورت که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده تازه که نزد ایشان میرود میشناسند بآن صورتی که مثل او در دنیا داشته ابن بابویه روایت کرده
از رسول صلی الله علیه و آله کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر درختی که در زیر درختی نشسته بود و کودکی بسیار بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این پیر کیست گفت ای پدر تو
ابراهیم علیه السلام است فرمود که این اطفال که بر دور او یند کیستند گفت که اینها اطفال مومنانند ایشانرا غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان را
فاطمه علیها السلام تربیت میکند مولف گوید که این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسم مثالی هر دو دارد و احادیث در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده مانند حاضر
نمودن حضرت امیرالمومنین رسول خدا را صلی الله علیه و آله در مسجد قبا بودن حضرت امام حسن علیه السلام حضرت امیر را علیه السلام با اصحاب خود و دیدن حضرت امیر حضرت یوشع را و سخن گفتن با او
و ملاقات کردن حضرت صادق امام محمد باقر را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر او بطرق متعدده روایت شده است باین دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارد چنانکه شیخ مفید
و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی عود کرده ایشان را با آسمان میبرند و دیدن حضرت رسول انبیا را علیهم السلام در شب معراج
بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهرتر است و از صحایف الابرار فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه در صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نیست مگر تربت مومنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مومنی و همنشینی کردن اصبغ
بن نباته گفت تربت مومن را دانسته ام که بوده و خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مومن و مومنه هست در قالبها از نور بر منبرها
حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قایم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش یاد کرده که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هرآینه خواهید دید ارواح
مومنان را که حلقه نشسته اند و به دیدن یکدیگر میروند و صحبت میدارند و روح هر مومن در این وادی است و روح کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا از کتاب شفا و جلا روایت کرده است از
حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگویند روح مومن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چکنم بلا و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی
علیه السلام روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید سبب حدوث او چه بود حضرت فرمود که خدا عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و او را
خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او و گفتند اگر این را بکنیم از برای ما چه خواهد بود و تو مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من میکنید شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت

من کنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت چیست و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی آنجا میرویم گفت بعد از مرگ گفتند ما می بینیم مرده های خود را که استخوان شده اند
و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند نزد پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجب کردند
از آنچه دیده بودند پیغمبر گفت خدا خواسته است حجت را بر شما تمام کند اینچنین است ارواح شما و هرگاه که بعد از مردن ارواح شما چنین خواهند بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد و روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود
تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردند و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت با ابوبصیر که هر که بر اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رختخواب خود بمیرد
زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبر خویشان و برادران خود میروید ایشان مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید وحشت بهم
میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مومن بزیارت اهل خود می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از او میپوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر
بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت دیگر فرموده که هیچ مومنی و کافری نیست
مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مومنست می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت امام موسی
کاظم علیه السلام عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت گفت در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید گفت بصورت مرغ لطیفی بر دیوار
ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشانرا بخیر و خوبی می بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی می بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل خود بعضی هر روز و بعضی در
هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس حال مثل او بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و با او می نماید آنچه باعث سرور او است و میپوشانند آنچه
باعث اندوه است و بر میگردد با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از پروردگار خود رخصت میطلبد حق تعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از
مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان میشنود و جمع میان احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ایم و بسیار از اخبار در بحار مذکور است
حدیث معتبر منقولست که ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از ارواح مومنان فرمود در حجره چند در بهشت میخورند از طعام او و می آشامند از شراب و میگویند پروردگارا قیامت را
برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان معذب اند در آتش و میگویند پروردگارا برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را از عذاب
ملحق مکن آخر ما را باول ما پس از این حدیث متواتره معلوم شد که ارواح بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب می باشند فی الجمله فایده دوم در بیان سوال ضغطه و ثواب و عقاب قبر
بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر سوال میباشد و روح را از برای سوال به بدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سوال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سوال متواتر و ضروری است و در اکثر اخبار وارد است که نسبت بمومنان مبشر و بشیر است و
بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مومنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشانرا بثوابها و نعیم الهی و از برای مخالفان و کافران بصورتهای مهیب می آیند و ایشانرا
وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سوال قبر نیست مگر از برای مومن کامل و کافر و مشهور است که مستضعفان و اطفال و مجانین را سوال نیست و همچنین کسی را که بعد از
گذاشتن در قبر تلقین کنند از او سوال نمیکنند چنانچه در روایات وارد شده است که چون آنرا تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است سوال
قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون یکی از شما بمیرد پس خاک بر آن بریزند یکی از شما
نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و نام مادرش را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید مرا ارشاد کن ترا خدا رحمت کند پس بگوید بیاد
آور اعتقاد خود را که با آن از دنیا بیرون رفتی و شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و آنکه پسندیدی خدا را برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را امام خود
پس نکیر و منکر میروند و میگویند ما را باینجا نشستن نیست که تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را ندانند او را بحوا نسبت دهند و خلاف کرده اند در آنکه انبیا و اوصیا
علیهم السلام سوال قبر میباشد و توقف کردن در این مسئله خوب تر است و در عدم سوال اطفال را نیز عامه خلاف کرده و اظهر عدم سوالست و شیخ مفید رضی الله عنه در شرح عقاید صدوق گفته است که
که ارواح بعد از موت بر دو نوع است بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب نمی یابند از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از کسی که میمیرد در دار دنیا او
در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که میمیرد و او ماحض باشد ایمان را محضا یا ماحض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از هیکل که دارد بمثل او در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت
و چون حق تعالی اراده نماید که ایشانرا محشور گرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن آنرا و برمیگرداند روح او را به بدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال کامل را یابد پس مومن
بعد از موت خود منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل او جسد باشد در صورت پس او را در بهشتی از بهشتهای دنیا میبرند و متنعم می باشند در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود و روح او از جسد

ادبچه‌ای مثل او بعینه و میبرند او را بسوی آتشی که معذب باشند باو تا روز قیامت و شاهد در مومن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مومن آل یس باو گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای
کاشکی قوم من علم هم میرسانیدند با آنچه آمرزید پروردگار من مرا و بآنکه او کردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش برایشان
عرض میکنند بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوعی دیگر آنست که سوال عذاب و عقاب ایشان نمی‌باشد و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام
وارد شده است که سوال قبر در جهت مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشند یا محض کفر و باقی را سوال و رجعت نمی‌باشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم
ارواح ایشان را با بدنهای ایشان از زمین تا آسمان میبرند و تنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته‌اند و این مخصوص ایشان است و در غیر ایشان نمی‌باشد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و هر که صلوات فرستد بر من یک مرتبه صلوات میفرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد
بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار فرستد و هر که خواهد کم پس بیان کرد آنحضرت که آنحضرت بعد از بیرون از دنیا صلوات بر او را میشنود و میشنود
مگر آنکه نزد حق تعالی زنده باشند و همچنین ائمه هدی سلام کننده بر ایشان از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است
که شهیدان نزد خدا زنده‌اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکان را که در آن روز کشته شده بودند و در
آنجا بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه بد بودید از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید پس من وعده
پروردگار خود را حق یافتم پس عمر بآنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مرده‌ها که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو از آنها شنواتر نیستی و
نیست میان ایشان و میان ملائکه که ایشان را بگیرند بگرزهای آهنی مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان
صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در گردن مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شده
حضرت او را در میان کشته‌ها دید و فرمود او را بنشانید چون نشاندند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود یا باطل پس فرمود او را بخوابانید
بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس یکی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر
سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها از جمله اخباری است که دلالت میکند برای آنکه بعضی از مرده‌ها برمیگردد بسوی او روح او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که میمیرد چنانکه
با تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام شیخ مفید علیه الرحمه و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سوال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان
خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر روایت کرده است که سوال کنی از کسی میشود که محض رد و واقع شود
بسند از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می‌آیند که مسمی‌اند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیده‌ها مثل برق خاطف زمین را میشکافند به
خود و مویهای ایشان آویخته که در میان آنها راه میروند و سوال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مومن است میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او میپرسند که
چه میگویی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید از محمد رسول خدا از من میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس باو گویند بخواب خوابی که در آن
پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میکردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می‌بیند و اگر میت کافر باشد او دو ملک با هیبت تمام بر او داخل میشوند و شیطان از پیش او …
و دیده‌های او از مس سرخ است و چون سوالها از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط میکنند بر او نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری
بسوی جهنم میگشایند و جای خود را در جهنم می‌بیند و ایضا از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق علیه السلام که کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد
یا کسی که کفر خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و اعتنا بشان نمیکنند گفتم از چه چیز سوال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان ایشان است پس
و مومن میپرسند که چه میگویی در حق فلان پسر فلان میگوید امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خدا دیده‌ات بخواب استراحت کند و دری از بهشت بروی او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت بخو
باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میگویی در حق او پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیده‌ام او را نمیدانم کیست پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم بروی او میگشایند
و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سوال میکنند از مومن در قبر که کیست پروردگار تو میگوید خدا و میگویند
چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بران
میگویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برای او میگشایند که از نسیم بهشت و گلهای او باو میرسد پس میگوید پروردگارا قیامت را

را قایم گردان تا شاید با اهل و مال خود برگردم و از کافر می‌پرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد صلی الله علیه و آله میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند
میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب او را نداشته باشند پس میگدازد چنانکه قلعی را میگدازند پس روح
روح را باو برمیگردانند و دل آنرا در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را دور گردان … گوید این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان بسیبیان بخدا و رسول باعتبار
ایمان با ائمه حق و توسل ایشان بظنی تقلیدی بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه ملاقات میکنند
آنرا صاحب قبر فرمود که دو ملک که آنرا منکر و نکیر گویند می‌آیند نزد صاحب قبر و از او سوال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم و شنیدم که مردم میگفتند
رسول خداست نمیدانم حق بود یا دروغ پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید که او رسول خدا بود و آورد بر ما دین
حق پس جای خود را در بهشت می‌بیند و قبر آنرا فراخ میگردانند و میگویند بخواب در نهایت استراحت و میگویی و ابن بابویه از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده است که چون مومن میرد
مشایعت میکنند جنازه آنرا هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون آنرا داخل کنند نکیر و منکر می‌آیند و او را می‌نشانند و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار
من خداست و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر منست و اسلام دین منست پس قبر آنرا بقدر آنچه دیده او کار کند … و طعام از بهشت برای او می‌آورند و داخل میگردانند بر او نسیم گل بهشت را و اینست معنی قول
حق تعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند با او هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند میدهد
جنازه خود را که برگردانند او را بعدای که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتی بودی بدنیا پس از مومنان میشدم و میگوید برگردانید مرا بسوی دنیا شاید عمل صالح
بکنم در آنچه گذاشته‌ام پس زبانیه جواب او میگویند کلا این چه سخن است که میگویی و ملکی ایشان را ندا کنند که دروغ میگوید اگر برگردد هر آینه خواهد کرد آنچه او را نهی کرده‌اند چون آنرا داخل قبر کنند
و مردم از آن مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او به بدترین صورتها و آنرا بنشانند و سوال کنند از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی
بر آن بزنند که همه چیز از آن بترسند باز از آن سوال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند
حمیم جهنم است از برای او می‌آورند و اینست مراد قول حق تعالی و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و از آنچه در قبر از آن سوال
میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا از امامت ائمه صلوات الله علیهم سوال میکنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که من رفتم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود علی بن حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل جهنم شد پرسیدند از آن از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر آن زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود که او را در قبر
نشانیدند و از آن سوال کردند از ائمه علیهم السلام تمام را گفت بنام من رسید توقف کرد پس ضربتی بر سرش زدند که قبرش مملو شد از آتش و در بصایر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک نزد او می‌آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس چیزی که سوال از آن از پروردگار او است و پس از آن پیغمبر او و پس از آن ولی او و امام او
و اگر جواب گوید نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار خود را شناخت و پیغمبر را و ولی را نشناخت چونست حال او فرمود مذبذب است نه از اینها و نه از آنها
هر کرا خدا گمراه کرد دیگر هرگز از برای او راه نجات نیابی پس گفتند برسول خدا که یا رسول الله کیست ولی ما فرمود ولی شما در این زمان علی بن ابوطالب است و بعد از آن وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا باو
حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند گمراهان چنانکه پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیا رفتند که پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه ذلت و خواری
با برسد و ضلالت ایشان او بود که آیات را که اوصیا باشند نشناختند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست اصحاب صراط راست
کیست یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و ترک و انقطاع ایشان او بود که میگفتند در کار نیست ما را شناختن اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعبیر و سرزنش کرد ایشان را بآنکه نشناختند
و اصحاب صراط اوصیا اند که بر صراط می‌ایستند و داخل بهشت نمیشوند مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که آنرا شیعه خود ندانند و ایشان را … باشد
زیرا که ایشان عرفای الهی‌اند که مردم را بایشان شناسانید و گواه گرفت در وقتی بر ایشان در وقتی که پیمان ما را از ایشان گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا
که فرموده است و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف مابین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیماهای ایشان و ایشانند گواهان بر دوستان
و دشمنان خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پیمان گرفت از مردم
که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا آخر دو آیه پس یعنی چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه
بر این گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده‌اند و نافرمانی رسول کرده‌اند و در اطاعت اوصیا او تقصیر کرده‌اند که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان نکنند

در آنروز سختی را از خدا پنهان میکردند و ابن شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام بعالم اعلی رحلت نمود حضرت
امیرالمؤمنین گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیده های ترا نگریاند گفت والده ام فوت شده حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است چرا که اولاد
خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید و در خانه ابوطالب درخت خرمایی بود و سبقت میگرفت در بامداد از برای من میچید و از پسران
پنهان میکرد و از برای من پس حضرت خود متوجه تجهیز او شد و پیراهن خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم آهسته میگذاشت و بتأنی میرفت و پای برهنه بود و در
نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادتین تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر و نه
عقیل پسر تو علی بن ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه‌ها دیگر نمیکردی فرمود اما تأنی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و اما هفتاد
تکبیر از برای او بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند اما در لحدش خوابیدم از برای او بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت واضعفاه پس در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد
اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای او بود که روزی در حال حیات خود قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده
محشور گردد اما آنکه با او گفتم ابنک ابنک برای او بود که دو ملک آمدند از او سوال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار منست و گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر منست
گفتند کیست ولی و امام تو شرم کرد از آنکه بگوید فرزند منست پس با او گفتم بگو فرزندم علی بن ابی طالب است پس خدا دیده او را باین روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت
امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید که مخصوص کسی باشد که علم بامامت او نیز بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای اظهار جلالت
چنانکه از حدیث اشعار باین دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه
تا قبر او و ازدحام مینمایند با او در اطراف قبرش پس چون بقبرش رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود
و خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را گشاده میکند آنقدر که چشم کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک نکیر و منکر و سوال میکنند از تو کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو
میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان منادی از آسمان ندا کند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش
بگشایید و از جامه های بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما آنچه نزد ما است و آنچه از برای او بهتر است پس با او گویند بخواب مانند خواب نو داماد خوابیدنی که در آن پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه
عذاب مشایعت او کنند تا قبر او و زمین با او گوید لا مرحبا بدجایی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو بر روی من راه رود و البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میکرد و میفشارد او را
تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیگر ... پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند به بدترین صورتی که بر من داخل شدند و او را مینشانند و روح او را بسوی او برمیگردانند و میگویند پروردگار تو
کیست مضطرب میشود و میگوید شنیدم که مردم میگفتند میگویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام میپرسند و نمیتواند جواب بگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش
و بپوشید او را جامه های از آتش و بگشایید برای او دری از آتش بسوی او تا بیاید بسوی ما آنچه نزد ما است بدتر است از برای او از آنحالت پس چند ضربه گرز آتش بر او میزنند که هر ضربه آتش از قبرش بر او
میکند و اگر آن گرز را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارها و عقربها و الحق میکنند و میدرند و شیطان او را بغم ... و میآورد و صدای عذاب او را
میشنوند هر که را خدا خلق کرده مگر جن و انس ... میشنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا
تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش اینست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت گمراه میکند و بخود وامیگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد
و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ موضع قبری نیست مگر هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایت دیگر منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم
منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی مرحبا و اهلا تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت
تا آنکه فرمود که از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن مردی بیرون می آید که دیده های او از آن نیکوتر چیزی ندیده باشد پس میگوید منم اعتقاد نیکو که داشتی و عمل صالح که
میکردی پس میگیرند روحش را در آنجایی که در بهشت با او مقرر شده بود و بگذارند و بگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشبویی او را میابد تا مبعوث شود
در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا و لا اهلا ... بدرستیکه استخوانها ... را بحال اول برگرداند دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از آن مردی بیرون آید
که هرگز ناخوش صورتی و قباحت منظری ندیده باشد پس گوید من اعمال بدم که میکردی و اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در جایی که با او مقرر شده بود در آتش بگذارند و پیوسته نفخی از آتش
بجسدش برسد و الم و حرارت آن را در جسد خود بیابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او نود و نه مار عظیم که او را بگزند و گوشتش را بخورند که اگر یکی از آن مارها بر روی زمین ...

نرسد و بعضی عامه از ابوهریره روایت کرده اند در تفسیر حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است که دو ملک نازل
میشوند و سوال میکنند از رب او و از نبی و از قبله و از امام و امام علی علیه السلام و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از ولایت علی که جواب نمیگویند در وقتی که از امام او
میکنند و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا دو ملک هست که ایشان را ناکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سوال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او
و امام او اگر جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب آنرا بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی اعمال نیز سوال میکنند چنانچه کلینی از حضرت ... بسند معتبر
علیه السلام روایت کرده است که سوال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر با آن چهار دیگر که هر نقصی که در شما باشد
که تمام کنم و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و نیکی و احسان بر او مشرف میشود
و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند که سوال کنند صبر میگوید بنماز که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیف را که حجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت آنرا بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل میکنند تلقین میکند
آنرا که بگوید خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن بهره و شادی و ذخیره آخرت منست و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران
منند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را تلقین کردی و واجب شد از برای تو اعالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسند معتبر صحیح از آن حضرت روایت
کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ
و یکی در پیش رو و یکی در عقب و یکی در بالای سر و یکی در پایین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر است پس سوال یا عذاب از هر جهت می آید آنکه در جانب راست ایستاده مانع میشود پس آنکه
از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میگوید که شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب صاحب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در
پیش رو است گوید من روزه ام آنکه در عقب سر است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین پا است گوید من نیکوئی و احسان به برادران مؤمنم پس آنها گویند با او که تو کیستی از همه ما خوشروتر
و بهتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم صلوات الله علیهم و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت هر جمعه در مسجد رسول مردم را
موعظه میکرد و از جمله موعظه این بود که ای فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو نزدیک است که ترا دریابد و ملک موت قبض کند روح ترا و بروی بسوی تنها پس برگردانده شود
بسوی تو روح تو و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو و بدرستیکه اول چیزی که سوال میکنند از دین تست که با او اعتقاد داشته و از کتاب تست که تلاوت میکردی
و از امامیست که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده بودی و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را
پیش از امتحان و سوال اگر مؤمن و پرهیزکاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیاء و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میکند
بصواب پس جواب را نیکو میگویی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوروی و خوشخوی و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشد زبانت مضطرب
و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ... بنزل جهنم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب او فی الجمله جای جمیع مسلمانان است و او
تابع سوال قبر است و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نمی باشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امریست ما بین
ثواب و عقاب ما بین دنیا و آخرت و این رد قول کسی است که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت ... و حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند که نمی ترسم بر شما مگر برزخ اما وقتی که در قیامت کار
باشد ما اولی هستیم بشفاعت و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود که او را
غسل دادند و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد و گاهی جانب راست جنازه را میگرفت و گاهی جانب چپ و چون بقبر رسید حضرت
خود داخل قبر شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر آن درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد گفت میدانم که او در قبر می پوسد ولیکن خدا دوست
میدارد کسی را که کاری کند محکم کند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد حکم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه بسعد فشار قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری
چند کردی که از برای دیگری نکردی فرمود که چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من نیز با ایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم گفتند
با آنکه نسبت بعمل آوردی فرمودی که ضغطه با او رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و در روایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب با او کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید گفت یا سعد ... چون از ... سوال

کرده فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او می‌باشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول زوجه عثمان
رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیده او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد
پس فرمود که من ضعف او را دانستم و از خدا سوال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلام سوال کرد از کسی که او را
بردار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود که پروردگار زمین
و پروردگار آسمان یکیست وحی میکند خدا بهوا پس بفشارد او را از فشار قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت عیسی
گذشت بر قبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد از سبب آن وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از آن بالغ شد و راهی
و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزند او و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا که ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره است از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن
نعمتهای خدا ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب جمعه
در روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب از او دور گردد و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون از کافر سوال کنند در قبر گوید نمیدانم ضربتی بر او زنند که هر که را
خدا خلق کرده است بشنود سوای انسان و مسلط گرداند بر او شیطان را و دیدها مانند مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط گرداند بر او مارها و عقربها در قبرش تاریک شود و او را
فشار دهد که دندانهای هر دو طرف داخل یکدیگر شود و در روایت دیگر فرموده که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید ضربتی بر او زنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس
پس دری از جهنم روی او بگشایند و باو گویند بخواب به بدترین احوال پس جای او را بر او تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش بیرون رود و خدا مسلط
بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتی که خدا او را مبعوث گرداند و از بدی احوالش آرزوی قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده که پیش از پیغمبری گوسفند نچرانیده باشد و من نیز چرانیدم گوسفندان را قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در رعایت امنیت
میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه همه میترسیدند و پرواز میکردند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافر ضربت میزنند
که جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و میترسند پس در آنوقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه بخدا میبرم از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر
کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت کردن است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در مجالس بسند از حضرت باقر
روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر بر او داخل نشود و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمده عذاب در بول است و در علل الشرایع بسند
صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته
کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یکروز نماز
بی وضو کردی و بر ضعیفی مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق
سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می‌یابد فرمود که پناه میبرم بخدا از آنچه بسیار کم است کسی که از آن رهایی یابد بدرستیکه رقیه رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله بر سر قبر ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده‌های حق بینش فرو ریخت و بمردم گفت که بیادم آمد آنچه از آن ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او
و از خداوند رحیم سوال کردم که او را بمن بخشد از فشار قبر پس خدا آن مظلومه شهید را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او
کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد
و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود مگر برای آنکه با اهلش بخلقی بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد
حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که
همه شیعیان ما داخل بهشت شوند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست گفتم بخدا والله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت
پس همه داخل بهشت خواهند شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز قیامت
و اینکه از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمی باشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح را با عالی بدن او

برگرده

بر میگردد و سوال میکنند از آن آنچه میداند از عقاید حق او جواب گوید پس دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود در او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم کجاست ضغطه قبر
فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل میشود در قبر
زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با منست میدانم با تو چه کنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان این
اخبار در غایت اشکال است و ممکن است حمل بر مؤمن کامل اگر کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم هم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان خواب دیدن دعا
بعمل آمده باشد و گوییم مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات
بضغطه خفیفه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه سعد اشعاری بخفت او هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت
گردد چنانچه ابتلای او به بلاهای دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول صلی الله علیه و آله
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم از مؤمنان واقع شده و این وجه قریبی است اگر چه در بعضی اخبار بعدی دارد و در حدیث کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم
که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه حساب و عذاب از میت دور میشود ما دامی که تر است و عذاب در یکروز و یکساعت میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم بر میگردند
و جریده را از برای آن قرار داده اند که در این ساعت نفع بخشد و هر گاه در آنوقت خشک شده باشد بعد از خشک شدن هم عیبی ندارد مؤلف گوید توجیه این حدیث دو احتمال دارد اول عذاب جسمانی در ساعت
اول میباشد دویم ابتداء عذاب در ساعت اول میباشد هر گاه حق تعالی در آنوقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن اقتضای عذاب نمیکند و این ظاهر است

محل ارواح است و جسد مثالی در عالم برزخ

کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه میگویند روح
او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستی او بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بخدمت صادق علیه السلام عرض کرد که برادرم در بغداد است و میترسم که
در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا که خواهد بمیرد هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح آن را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود که پشت
کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده که ارواح مؤمنان در درختی می باشند در بهشت بصفت بدنهای یکدیگر را میشناسند و
از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میآشامند و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و هر گاه روحی
از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس جمعی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینان بهم رسانید هر یک از یاران و اصحاب خود سوال میکنند
و اگر میگویند زنده است امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند باید بسوی جهنم میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و وعده ما را بعمل
بیاور و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کردم که مردم میگویند آب فرات
از بهشت بیرون می آید این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می آید و چشمها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود خدا را بهشتی هست که آن را خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آن
بیرون می آید بسوی او و بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه‌های او میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح
طالع شد از بهشت بیرون و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و می روند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و آشنایی
می نمایند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و بخورند از زقوم او و بیآشامند از حمیم او در شب
و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آن را برهوت میخوانند و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا می باشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و همدیگر را میشناسند و چون شب
میشود باز بآتش بر میگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که توحید خدا و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله قایلند از مسلمانان
و گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشند و
عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی از آن بر او داخل میشود تا روز قیامت پس حسنات و سیئات او را حساب میکنند یا به بهشت میبرند یا
بجهنم پس ایشان موقوف می باشند بامر خدا و همین معامله میکنند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود
تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبر ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و دود و شراره و فوران حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان
بسوی جحیم جهنم است و در آتش میسوزند پس بایشان گویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم

وایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع
و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت می بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی
از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را آنجا برند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه
و بامداد و پسین نمی باشد وایضا روایت کرده در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ یعنی پس آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتشند و ایشان را در آن ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در آن خواهند بود مادامی که بوده باشد آسمان و زمین فرمود که این در آتش
دنیاست پیش از قیامت و باز فرمود که آنها که سعید و نیکبخت اند در بهشت اند و در آن خواهند بود تا دایم باشد آسمانها و زمین که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را آنجا می برند عَطَاءً
غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این عطای است که ممنوع و مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها و زمین مبدل و برطرف میشود پس باید که
در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر ایشان
در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان درین باب چه میگویند راوی گفت میگویند این در آتش خلد است و بعد از مردن تا روز قیامت ایشان را عذابی می باشد حضرت فرمود که پس ایشان
از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست که بامداد و پسین چنان می باشد و قرینه دیگر برین آنکه بعد از این میفرماید که روزی که قیامت قائم میشود
میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها وایضا از حضرت امام حسن مجتبی روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه جمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر
خلایق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول صلی الله
صلوات الله علیهم فرمودند که بدترین آبها بر روی زمین آب برهوت است و او وادیست در حضرموت که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند وایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که در عقب وادیست که او را وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمی باشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی است که آن را بلهوت میگویند
و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند وایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد
حضرت فرمود از کجا آمده ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم که تاریک که صورتش نمیتوان دید بوم و هام و جغد بسیار است حضرت فرمود که میدانی آن وادی چیست گفت
والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح کافران در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله
من امری عظیم دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی که از چاه احقاف که مردم از برای شفا برمیدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی
برداشتم که از آن آب در قدح در مشک بریزم ناگاه دیدم از هوا مانند زنجیر زیر آمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو دهم دیدم مردی
در زنجیر در گردن اوست چون خواستم قدح آب باو دهم او را کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس رفتم آب بردارم باز دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب ده که در این ساعت میمیرم چون قدح را
بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد من سر مشک را بستم و آب ندادم حضرت صلی الله علیه و آله گفت او قابیل پسر آدم است علیه السلام که برادر خود را کشته و این عذاب اوست
تا روز قیامت و در بصایر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حوض کوثر که فرموده است او از مابین شام است تا صنعای
یمن میخواهی آن را ببینی گفتم بلی فدای تو گردم پس دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف او را نمیتوانست دید مگر موضعی که من و حضرت در آنجا ایستاده
بودیم که جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از یکطرف او آبی می رفت از برف سفیدتر و از یکطرف دیگر شیر میرفت و در میان آنها شراب میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده
بودم چیزی از آن نیکوتر و خوشتر تا آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو گردم این نهر از کجا بیرون می آید فرمود اینها از چشمهاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشند
چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب درین نهرها جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و مویها بر سر آنها آویخته بود که هرگز با آن خوبی ندیده بودم و در
دست هر یک آینه بود که هرگز با آن خوبی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت امام نزدیک یکی از حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که او خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز
با او خم شد و ظرف از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد باز آن را با داد و اعاده فرمود که باز پر کند او باز درخت باز خم شد و پر کرد و بآنحضرت داد و او بمن شفقت فرمود
بیاشامیدم هرگز شرابی بآن خوبی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه او مشک بود و چون در کاسه نگاه کردم سه لون از آن شراب گفتم فدای تو گردم مثل امروز ندیدم هرگز ندیده بودم و گمان نمیکردم
که چنین چیزی میسر باشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی از برای شیعیان مهیا کرده است و مومن چون از دنیا برود روح او را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای او

وار

و از شرابهای او می آشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را میبرند بوادی برهوت و همیشه در عذاب آن می باشد و از زقوم او باو میخورانند و از حمیم او در حلقش میکنند پس پناه
برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبدالله بکر روایت کرده است که با حضرت صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که او را عسفان میگویند
پس گذشتیم بکوه سیاهی بوحشتی از جانب راه گفتم یابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوهی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود
که این کوهیست که آن را کمد میگویند و او وادی از وادیهای جهنم است و در این کوه قاتلان جدم حضرت امام حسین صلوات الله علیه می باشند و خدا ایشان را در آنجا سپرده است و از زیر ایشان جاری
میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و از جب و خون و از فلق و آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشتم
مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند و نظر میکنم بسوی قاتلان جدم و میگویم پس بابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب شما بود که ما را کشتند چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را
کشتید و از حق خود محروم گردانیدید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای
این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم و در آنجا حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرات خاک و هر ملکی موکلست بامری که از آن
مفارقت نمیکنند و برقی در کتاب محاسن روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان
و ایشان در عرصهای بهشتها پاکند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقهای
بهشت بیاورند که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده او از یاقوت زرد باشد و بر ناقها جلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار بر آن ناقها زینت و حلهها
در بر و تاجها از در دار بر سر که او تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارهای آسمان که از نزدیک و دور بدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر میکند
جبرئیل را و ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستند پس ملائکه هر آسمانی استقبال کنند تا آسمان پایین تر ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن وادیست در پشت کوفه
یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریهها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روحهای ایشان را از آنچه نمیخواهند که
آنچه نمیخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگردد و ببینند آنها را از ایشان پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشان است با ایشان می نمایند و بزیارت قبرها که بدن اصلی ایشان در آنجا
میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند جبرئیل علیه السلام در میان ایشان ندا کند که برگردید بسوی غرفهها پس برمیگردند چون حضرت علیه السلام این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای
تو شوم این از برای مومنست حال کافر چونست فرمود بدنهای ملعون چند در زیر خاک و روحهای خبیث چند اند که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذب اند و از بها
و هولهای آنها بر سر بدنهای خبیث ملعون ایشان که در زیر خاک اند مانند کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند پیوسته او بدنها خائف و هراسانند و روحها معذب اند بانواع عذابها
و پیوسته در زندان تنگ آتش محبوس اند و روح و راحتی نمی یابند تا وقتی که قائم ما ظاهر شود پس ارواح خبیثه ایشان را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند و حضرت قائم گردن ایشان را میزند و میروند
بسوی آتش در قیامت بجهنم میروند و ابد الآباد در آنجا معذب خواهند بود مولف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلد نیستند که در آسمانهاست و از احادیث دیگر
ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و احادیث بیشتر معتبرترست و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول درین ابواب آنچه باید البته اعتقاد کرد از اخبار مستفیضه و براهین
قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است و اگر محض ایمان دارد منعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت الهی بر او تمام نشده
مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد سنیان می باشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند و یا اگر اطلاعی دارند نمی توانند ببلادی آمد که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از عوام سنیان که محبت اهل
بیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین را و امثال اینها را در برزخ سوالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر
موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و بسیاری از مردم را روح با ایشان برمیگردد در قبر با جمیع بدن یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب سوال و جواب داشته باشند
و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای او ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه از بعضی
مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه به اجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در بدن
می باشد و ممکنست که روح را المی واقع شود بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع میشود باعتبار تعلق که سابق با او داشته و میداند که با او عود خواهد کرد چنانکه از اخبار ظاهر میشود و بآن
و اگر اخبار در باب ثواب و عذاب قبر و تنگی و گشادگی و حرکت روح و طیران در هوا و آمدن بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام و شکلهای ایشان و معارضات ایشان با عذاب و غیر آنچه درین
باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار ادراکی است که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکنست تصحیح بعضی از اخبار بقول تجسم روح بدون آن باید

مثالیه اما چون ابدان مثالیه در احادیث معتبر بسیار وارد شده است و منافی شرع و عقل نیست البته قایل باید شد و قومی که گمان کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ
ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان او و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی او قایم شده است چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قایل او شده اند بسیاری از
مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین و شیخ مفید رحمه الله در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض
کفر داشته باشد و منعم نمیشود هر میتی بلکه منعم میشود کسی که محض داشته باشد ایمان را و غیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت وارد شده است که سوال قبر مخصوص این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده
است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن چنین وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مومن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و منعم میدارد او را تا روز قیامت چون در صور
بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس برمیگرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را بجنت خلد برند و ابد الاباد در آن
متنعم میباشد و اما جسدی که باز میگردد در ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طبایع آدمی نماید و صورت آن را نیکو میگرداند و هرگز پیر نمیشود و با او تعدیل طبایع و رطوبت و ماندگی و سستی آن را در بهشت
نمی باشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد که مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود باو و آتشی که معذب میگردد باو تا قیامت پس انشا میکند جسدی را که مفارقت کرده است از آنها
در قبر برمیگرداند روح را باو و باو بدن معذب میگرداند تا روز آخرت جسدش را بجای ترکیب میکند که فانی نشود فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور
واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج که قرآن مجید باو ناطق است در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت
پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من بگرداند این سد را هموار و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است که تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی
بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق و قیامت و مفسران روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی و یک از ایشان چهار صد امتند و مردی
از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود ببیند و ایشان سه صنفند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند و صنفی دیگر طول و عرض ایشان مساوی است و این صنفند که هیچ کوه آهن
در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فراش میکنند و یکی را لحاف و میگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که بمیرد آن را میخورند و مقدمه
ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق را و دریای مازندران را آب میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمان
اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و بسد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن مجید است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان
نباید داد و تفحص خصوصیات ایشان ضرور نیست دویم دابة الارض که سابقا در رجعت مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است که روزی
که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب نکرده باشد در ایمان او چیزی و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که آیات طلوع آفتاب است از مغرب و دابة الارض و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع کردن آفتاب است از مغرب و خروج
دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر کس ایمان آورند و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم بسند صحیح
روایت کرده که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد در آن ایمان نفعی نبخشد چهارم دخان است که در احادیث سابقه مذکور شد و اشاره باو کرده حق تعالی فرموده است یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ
مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی روزی بیاورد آسمان دودی هویدا که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردآورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ایمان
می آوریم و بعد از آن فرموده که ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از شرایط قیامت که مردم را فرا گیرد
و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بدبوئی از آن مثل ... و زمین مانند خانه تاریک شود که در آن آتش افروخته باشند
چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجمل وارد شده است و این تفاصیل در آنجا بنظر نرسیده و بهمان مجمل
ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره بقحطی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مخالف حدیث عامه و خاصه است و در بعضی از روایات وارد شده که دخان در زمان رجعت خواهد شد
فصل ششم وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده با او صور عظیمی آویخته یعنی بوقی که یکطرف او مشرقست و طرف دیگر مغرب و از روزی که او خلق شده او بوق را در دهان
دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده گشوده و انتظار
میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور و حلول امر قیامت را پس آنگاه میدارند و زنده میگردانند بدمیدن در صور مردها را که در گرو اعمال خود اند حق تعالی در سوره کهف فرموده است
و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در سوره طه فرموده است که در روزی که بدمند در صور حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مومن فرموده است پس نسبها در میان

ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است که در روزی که بدمند در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و زمین است مگر کسی که خدا خواهد و گفته اند از شدت خوف میمیرند مگر
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صیحه عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند
و مراد نفخه اولیست که با آن میمیرند و مفسران روایت کرده اند که چون قیامت برپا شود در وقتی که دو کس جامه ها گشوده باشند و خرید و فروش کنند هنوز جامه ها را نپیچیده باشند که قیامت برپا شود
و مردی لقمه برداشته باشد هنوز به دهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانه های خود برمیگردند و علی بن ابراهیم روایت کرده
که این در آخر الزمانست صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکند پس
حق تعالی نفخه دویم را فرمود که و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بیرون آیند بسوی پروردگار یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند و گویند وای بر ما که ما را برانگیخت
و محشور گردانید از جای خواب ما این است آنچه وعده داده خدا و پیغمبران و راست گفته پیغمبران نبود مگر یک صیحه پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شده اند و در سوره ص فرموده است که
که انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر برنمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمان و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر صور بدمند پس ناگاه
ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که ایشان را چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده که دمیده میشود در صور و آن روزیست که وعید با خدا بعمل می آید و فرموده است
و گوش بده و بشنو ندا میکند ندا کننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق و راستی و آن روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه
روزی که شکافته میشود زمین بیرون می آیند بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در سوره مدثر فرموده است پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روز که چنین شود روزیست بر کافران دشوار و آسان نیست
پس از آیات کریمه معلوم شد که در نفخ صور دو البته میباشد یکی بدمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند بلکه همه و دیگر در وقت مبعوث شدن که با دمیدن همه خلایق بلکه همه زنده میشوند و بعضی از
مفسران گفته اند که سه نفخه است اول فزعست که میترسند و نفخه دویم صعقه است که میمیرند و نفخه سیم قیامت است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث بغیر دو نفخه
وارد نشده و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست و مراد از دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بی وجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند
معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال کردند که میان نفخه اول و دویم چند فاصله خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا ابن رسول الله چگونه میدمد
در صور فرمود نفخه اول بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل
را ببینند که با صور می آید بزمین میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند و چون اهل زمین اسرافیل را ببینند بگویند
خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون میاید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که بجانب
آسمانهاست پس در آسمانها صاحب روحی نمی ماند مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید با اسرافیل که بمیر اسرافیل نیز میمیرد و برین حالت می مانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را بحرکت و موج میایند
و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی او گناه نکرده باشند و بارز و هموار باشد و بنای کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه
اول بار زمین را پهن کرده و دیگر عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و باستقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار
جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز چون کسی نیست که جواب گوید خود جواب فرماید از برای خدای یگانه قهار است و من قهر کردم
خلایق را و همه را میرانیدم ایشان را منم خداوندی که بجز من خدایی نیست و نه شریکی دارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میرانیدم ایشان را بمشیت خود و من زنده میکنم ایشان را
بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدای از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر که زنده شوند و برخیزند چنانکه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت
و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس گریه بسیار کرد حضرت در آن وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم
میگفت که چون میراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانیده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر ایشان بعد از
مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانیده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف اینها پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مرتبها تاخیر میفرماید تا آنکه آسمان هفتم
میراند اهل هر آسمانی را بعد از جمیع زمانهای گذشته و اضعاف او تاخیر میفرماید تا آنکه آسمان هفتم را پس فرمود که تاخیر میفرماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را باز اضعاف
زمانهای گذشته تاخیر میفرماید پس میمیراند جبرئیل را پس بعد از اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک الموت را پس
مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب خود میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران و کجایند آنها که با من خلاف ادعا میکردند

دیگر آیه منکران این حقی را که میکردانند و زنده میکنند یعنی خلق میکنند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی می باشد بسیار طولانی شد دم این زمانها را حضرت فرمود در زمانهای
پیش از آمدن خلایق دراز تر است آیا بر آنها مطلع شدی بر اینها نیز مطلع خواهی شد مؤلف گوید این حدیث عجیب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکند بر آنکه اکثر
اهل آسمانها بیک دفعه بمجرد دمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی او جهالتی دارد معارض آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این
انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که جمعی میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی است هر چند
بر ما مخفی باشد و ممکنست در آن لطفی باشد مکلفین را که چون مخبر صادق این خبر را بعد از وقوع ایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بتنهاء و دولتهای او نگردند و علم
ایشان بعزت حق تعالی و تفرد او بتدبیر عالم بیشتر شود اما فنای ایشان قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده ها بغیر از حق تعالی میمیرند و بعد از آن در قیامت زنده میشوند اما خلافست در آنکه
اجسام با ارواح و اجسام هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند
یا هیچیک معدوم بالمره نمیشود و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را با آنها بر میگرداند و متکلمان عامه را در باب اقوال بسیار است که
ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلال کرده اند و قائلون بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاول والاخر کل شیء هالک الا وجهه
کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و قائلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه جزو جمیع اجزای متفرقه است مانند ابراهیم و عزیر
علیهما السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه آنست که ارواح معدوم نمیشوند و اکثر
متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است و دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در تفرق
اجزا چنانکه در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریحست در فنا و انعدام بالکلیه چنانچه گذشت حضرت صادق در جواب زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که
که در صور دمیده شود پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را چنانکه ابتدا کرده است مدبر آنها و چهار صد سال است که خلق قطع میشوند در آن
و این در میان نفخ صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها
و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین باشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف
احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد او نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم او و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان بر کردند
و وامانده و اعتراف کنند بانکه مقهورند و اقرار کنند بعجز از ایشان دادن از فانی کردن او بدرستی که حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن آنها
چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها زایل میگردد سالها و ساعتها پس نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور
با وست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای
تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهایی بکیر دنیا فرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میکرد نه از برای ملالی است که از
تدبیر و تصرف آنها بهم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز میگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد و یا استعانت و یاری بجوید و این خطبه
صریح است در فنای جمیع چیزها بنابراین چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و ازهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا کاه
چیزی را از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از خدا مکان بدر رفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت رواست اما اخبار را فنای مطلق بحدی نرسیده است که
افاده قطع کند پس در اخبار باید کرد در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت

فصل هفتم در بیان احوال است که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد

بدانکه آنچه حق تعالی در آیه کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهای فلاسفه راه تاویل در آنها نباید داد چنانچه فرموده است که بهم پیچیم آسمانها مانند پیچیدن نامها و فرموده است
که هرگاه شق آسمانها و برگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آنروز سست باشد که وقتی که آسمان را از جای خود دور کند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و کواکب در
مواضع متعدده فرموده است که نور ایشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزد و نور ماه و آفتاب برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بر زند مانند
ریگ ها هوا شوند و با زمین هموار شوند و زلزله عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار گردد و هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است که سؤال میکنند از تو از کوهها بگو
بگو میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی هموار که نبینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند

عالمیان

عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه جن و انس در یک چشم زدن بزیر آورد و محیط گرداند بر مردم پس ابری بزیر آید با گردی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید نفوذ کنید و بگریزید از
اقطار آسمانها و زمین نتوانید نفوذ کردن مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی گوید در این وقت رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و شیعیان تو در کجا باشند فرمود که ایشان
بر روی تلی اند از مشک خوشبوتر بر منبرهای از نور و مردم محزون میباشند و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمی ترسند پس آیه خواند که مضمونش اینست که هر که بیاورد حسنه پس از
برای او هست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن اند پس فرمود که حسنه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون روز قیامت خواهد شد جمع کند
حق تعالی همه بندگان را در یک بقعه زمین و وحی می نماید بآسمان اول که فرود بیا هر که در تو هست پس فرود می آید اهل آسمان اول بدو برابر هر که در زمین است و آسمان دویم فرود آید با دو برابر
و همچنین اهل هر آسمان بزیر می آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا کند باین آیه که گذشت پس نظر کنند بهفت طبق از ملائکه با ایشان احاطه
دارد از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت

فصل ششم در بیان حشر وحوش

حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی
الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه
مرغی که بر روی زمین بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما و از آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ می نماید و روزی میدهد و تقصیر نکردیم در قرآن مجید یا لوح محفوظ
هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این آیه محشور شدن روز قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در دنیا
و مشهور میان متکلمین عامه و خاصه آنست که ایشان محشور میشوند و قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه قصاص و تدارک مظالم ایشان بکند معتزله گفته
که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت عوض المهای که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن و غیر او بیاید و چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در
بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را چنانکه در حدیث گذشته وارد شده است و اشاعره گفته اند بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوانی شاخ دار را
برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده در دنیا آنگاه با ایشان میگوید بمیرید همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که با ایشان برساند آنچه مستحق
ایشان از اعواضها بر المهای که بایشان رسیده است در دنیا انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق او بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض
دائمست میگویند که ایشان منعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند که عوض منقطع است یعنی خدا عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابوهریره که رسول خدا
فرمود که حشر میکند حق تعالی خلایق را در روز قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد که در آنروز حق بی شاخ از شاخ دار میگیرد پس میگوید خاک شوید
همه خاک میشوند و از جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا یعنی کاش آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت من روزی در خدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود که میدانید که چه سبب اینها شاخ بر یکدیگر زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا میداند در میان ایشان روز قیامت حکم
کرده کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود یا ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید
آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناه بنده ایست که حق تعالی در دنیا بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا احکم و کریم تر است که بنده خود را دو بار عقاب کند دویم ظلم بندگانست
بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه خلایق شود قسم یاد میکند و میفرماید بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی باشد یا مسح یکی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار
حیوان بی شاخ را باشد پس انتقام میکشد حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را مبعوث بسوی حساب سیم گناهیست که خدا پوشانیده باشد
بر بنده خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود پس ما نیز برای او خایفیم که او را از برای خود امیدواریم و از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را مؤلف گوید که گویا این قسم گناه آنست که
مرتکب شده باشد زیرا که کافر از دنیا و در آخرت هر دو عقاب میشماید و خوف میترسیم و خوف بر آن باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است پس مده که فرموده است
و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است در قیامت چهار کس سواره خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خود که
او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای و علی بن ابی طالب بر ناقه از ناقههای بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا گفته اند در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که
هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشر کرداند که هر صاحب سمی بیش خود آن را کند و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که
حضرت رسول ناقه را دید پایش را بسته و بار بر پشت آنست حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصمی خواهد کرد و از حضرت صادق علیه السلام

روایتست که هر شتری که به سه حج رود ... دیگر بهشت حج یا آن بکشند آنرا از چهار پایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نیکو کنید قربانیهای
خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست در بهشت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از بهایم در بهشت
نمی باشد مگر حمار بلعم بن باعورا و ناقه صالح علیه السلام و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف صلوات الله علیهم و ازین باب اخبار بسیارست پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود
که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمهای که برایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت
میشوند و آنها ثواب مکلفات برمیگردد و محشور شدن جمیع مخلوقات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گذاشته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند
اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم مگر نادری از ایشان ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات مستفاد
ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان مثاب بایمان و اعمال صالحه اما اختلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند و اکثر را اعتقاد آنست
داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند که ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از حضرت امام علیه السلام
پرسیدند از مؤمنان جن که آیا در بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را حظیرها هست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و جمعی از روایات ایضا
مذکور شد و مجمل باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات
سوره رحمن که امتنان نعیم بهشت بر انس و جن هر دو کرده است و این روایت دلالت بر خلاف او میکند و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان که حق جمع کرده است حوریان را پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند که معنی آیه آنست
که حوریان که خدا ایشان را بجهت آدمی آفریده آدمی با او مقاربت نکرده و آنچه برای جنی بهم رسیده جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولیست

فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان

بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا واتبعتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آورده اند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق بخشیم با ایشان
ذریت ایشان را و کم نکردیم از اعمال پدران ایشان باین سبب چیزی را و احادیث بسیار واقع شده که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران
ایشان به بهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران
و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواندند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت
فاطمه علیها السلام تربیت میکند و بهدیه میدهند به پدران ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قاصر بودن فرزندان از عمل پدران پس ملحق
میسازد پسران را به پدران تا دیده های ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که تزویج میکنید زن خوش روی را که فرزندی باو
بهم رسد که من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت و نمیدانی که فرزندان در زیر عرش حضرت رحمان می باشند و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند حضرت
ابراهیم علیه السلام و تربیت میکند ایشان را حضرت ساره خاتون علیها السلام در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا کند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از مادر و پدر و خویشان ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد والا بحضرت فاطمه علیها السلام
میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت او مؤمن بمیرند پس حضرت فاطمه علیها السلام بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از حضرت منقولست که حق تعالی اطفال مؤمنان را
بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام میدهد که غذا بدهند ایشان را از درختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و در قصری از مروارید و چون قیامت شود ایشان را جامه های
خوب بپوشانند و خوشبو گردانند و بپدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس آیه را خواندند که گذشت و ایضا در بعضی
از کتب معتبره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج با آسمان هفتم پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد و گفت کجاست پدرم حضرت ابراهیم
گفتند او با اطفال شیعیان اهل بیت و چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم علیه السلام در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چندی از آن پستانها می مکند
و چون پستان از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم علیه السلام برمیخیزد و پستانها را بدهان ایشان برمیگرداند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام کرد و از احوال حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

سؤال کرد حضرت گفت او را در میان امت که گذاشتم گفت نیکو خلیفه که گذاشتی و حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند و از خدا سؤال کردم که ایشان را
بمن بسپارد که تربیت ایشان میکنم و هر دو بعد که یکی از ایشان می مکد طعم جمیع میوه ها و نهرهای بهشت را در می یابد مؤلف گوید ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه علیها السلام و بعضی را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام
یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلافست بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند که حق تعالی
در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر می ماندند از اهل سعادت بودند ایشان را داخل بهشت میکند و اگر میداند که از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند
داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست در میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و اکثری گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمه الله
و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را ثواب و عقاب خواهد کرد و اینها موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است
چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که او
میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق منتفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم
که حجت بر ایشان تمام نشده باشد بعد و در خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز بر او حجت قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ
نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ یا در زاد پس هر یک از ایشان را خدا حجت تمام میکند و پیغمبری برایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید بایشان که پروردگار شما امر
کرده است که داخل این آتش شوید هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون
روز قیامت شود اطفال و مرد پیری خرفی که سن آن از او رفته باشد و جمعی که در فترت در میان دو پیغمبر مرده باشند و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که
حجت بر ما تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند بآنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده و دیوانه حضرت فرمود خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی میافروزد و میگوید داخل شوید هر که داخل شود بر او برد و سلامت خواهد بود و هر که
داخل نشود حق تعالی میفرماید که من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا بسند مثل او روایت کرده است در باب گنگ و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است
در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند بر ایشان برد و سلامت خواهد بود و هر کرا که خدا میداند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند داخل
نمیشود پس خدا امر میکند ایشان را که بآتش برند گویند پروردگارا امر میکنی که بآتش ... و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خدای جبار میفرماید که من شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من
میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبدالله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا عذاب میکند خدا
خلق را بی حجت حضرت فرمود معاذ الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان و چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی که آنرا فلق میخوانند و بدترین آتشهای جهنم است
در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن او آسمانها پاره پاره گردد و نور ستاره ها برطرف میشود و دریاها
خشک میگردد و کوهها برطرف میشود و دیده ها تاریک میشود و زنان حامله فرزندان را میافکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند
پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آتش می اندازد و بر او برد و سلامت میشود چنانکه بر حضرت ابراهیم علیه السلام و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را
در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که آنرا برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرده و امتناع نموده از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث بسیار در این باب هست و
عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمة الله علیه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند در آخرت تکلیف نمی باشد و جواب گفته است جزای مؤمنان بهشت است و جزای کافران
جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود ... لازم چیز اکه بعضی از گمراهان اهل خلاف داخل بهشت گردند زراره گفت فدای تو شوم
چگونه میشود فرمود که امام ناحق میمیرد و امام بعد از آن از روی تقیه جماعت است و دعوای امامت نمیکند پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات ... از حضرت امام علیه السلام
روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردانند بر دور ایشان پسران که همیشه پیاده و مقبول که حضرت فرمود که
پسران اهل دنیا اند که حسناتی نداشته که ایشان را ثواب دهند و گناهی نداشته اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت
و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این دو آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که میگویید در اطفالی که پیش از بلوغ

فرمود که سؤال کردند از احوال ایشان از رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا داناتر است بآنچه بایشان خواهند کرد و فرمود که دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخن مگوئید و علم ایشان را بخدا واگذارید
که حاصل در این باب آنست و مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادلست و جور و ظلم نمیکند و در باب مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده
یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهند کرد پس یا تکلیف ایشان را خواهند و ثواب و عقاب بر ایشان مترتب خواهد شد چنانکه
در اخبار بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محی الدین عربی که از صوفیه اهل سنت است باین قایل شده است بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهند
یا به بهشت میبرند و در درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود چنانچه در احادیث وارد شده است علم ایشان بخدا باید
گذاشت که آنچه مقتضای عدالت حق تعالی است با ایشان سلوک میکند و جور و ظلم نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بجوری نخواهد بود که دشوار باشد
بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت می یابند از خدمات مرجوعه بایشان والله اعلم **فصل نهم در بیان میزان و حساب و سؤال و مظالم** بدانکه خلافی نیست
میان مسلمانان در حقیت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ
مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران
و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون فرموده است و در باب کافران
گفته است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره انبیا فرموده است میگذاریم ترازوهای عدالت از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال
بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آنرا میآوریم در میزان عمل او و ماکافیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز ثقلت و خفت موازین را فرموده است پس در اصل شکی نیست و انکار او باعث کفر است
اما در معنی او خلاف است اکثر مفسرین و متکلمین خاصه و عامه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن می سنجد و حسنات
را در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرض اند و وزن نمیدارند و قایم بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند که صحایف اعمال را میسنجند و
عامه از ابن عمر روایت کرده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفها را وزن میکنند و بنابرین حق تعالی صحیفها را در خود اعمال وزن قرار
داده و بعضی گفته اند اعمال حسنه متصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای سیاه تاریک و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بتجسم اعمال قایلند و میگویند باعتبار
اختلاف نشأتین انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا باب شیر مقصود میشود و این بحث از طریق عقل بسیار دور است با معادی که اهل اسلام قایلند موافقت ندارد
زیرا که ایشان نفوس را بعد از بدن قایلند و اختلاف نشأة قایل نیستند و با انحال قول بانقلاب حقایق بعید است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب او اقوال و افعال و اخلاق او
چیزی خلق کند از عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قایل باشند و اینجا اختلافیست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت او که آیا همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جدا است بر تقدیر جدا
بودن هر کس را یک ترازوست یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوها متعدد ده و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافیست و جمعی از
متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند بآنکه میزان کنایه از عدلست و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بروجه عدالت و میگویند که کافی تحقیق افراد عدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن
ترازوست و اگر اعتقاد بداریم کشیدن کی باور میکند و میتوان گفت که خود چیزی چند را آوردی و سنجیدی و این اشیا را ظاهر کردی من چه دانم که این بروجه عدالتست پس فایده در کشیدن
نیست و مؤید اینست آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال جسم نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند
داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد ایشان را نداند و خدا را هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که میزان چه معنی دارد فرمود عدالت پرسید که چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین بود
موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول خدای تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ
لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر چیزی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را
بصاحبش رسانیدن و او معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال در آنجا گذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض
را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدر او
کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت او موازین اند و مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم
میکنند در آن باب بعدل و صواب و در محاورات میگویند فلان نزد من در میزان فلانست و مراد که نظیر او است و آنچه حق تعالی در حساب و وقوف فرموده است مراد آنست که او را باعمال

باز دارند و هر گاه چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمی شود و هر گاه خدای تعالی عفو کند از آن فارغ میشود و نجات و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان
رستگاران اند و هر که سبک باشد موازینش یا بگناه طاعتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیان کار جانهای خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن بلغت عرب نازل شده و حقیقت و
مجازی که شایع است در لغت ایشان و مولف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات و همه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکلست اما چون روایات در این باب متعارض است باید
باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان که اند وجزم بآحد الطرفین مشکلست و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم و عبادات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان در آنها مجملا واجبست و در
آیات بسیار وارد شده است که سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشان است سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان و بر
ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که خدای تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم
زدن و در روایات دیگر بقدر دوشیدن شتر گوسفندی و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که خدا مشغول نمیکرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانکه مشغول نمیکرداند او را روزی دادن احدی
از روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که اینها حق اند بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام
را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متوجه حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است
تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است که پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر آنها و فرموده است
وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و شاهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و حضرت صادق علیه السلام فرموده که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بی حساب بهشت میروند و سؤال بر همه
خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سؤال میکنند و اما از غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که
حق تعالی میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان مگر آنکه توبه بر ایشان واجبست
شده باشد و داده باشیم و نداده باشیم در روزی و ما بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که او را کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید راست میگوید بنده من بگذارید داخل بهشت شود
و او غنی مینماید تا آنقدر عرق از آن جاری میشود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و او فقیر با او گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از
تقصیرات ظاهر میشد و خدای میبخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب
حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر آمد و گفت یابن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست واحدی از مخلوقین بر آن مطلع نشده است و بر من گرانست و او را
از آن جلیل تر میدانم که بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود خدا حساب بنده مؤمن خود میکند و او را بر یکیک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه
پیغمبر مرسلی را و بعضی گناهان او را از ان نیز مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او گردد پس گوید بسیئات او که حسنات شوید اینست قول حق تعالی فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی بدل میکند خدای گناهای ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بسند معتبر از شیخ طوسی فرموده است که مؤمن گناهکاری میآورند در روز قیامت و در مقام
حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخواند چون اقرار بهمه گناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل
کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنرا از برای مردم چون مردم میگویند این بنده یک گناه نداشته پس امر میکند آنرا به بهشت برند و اینست تاویل این آیت و این مخصوص گناهکاران از شیعیان ما است و در کتاب
در عیون الاخبار از حضرت رضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب همه خلق را میکند مگر کسی که با خدا شرک قرار داده باشد که او را حساب نمیکنند و بجهنم میفرستند و ابن بابویه بسند های معتبر روایت کرده اند
که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمحمد ابی بکر و اهل مصر نوشت که فرمود هر که عمل کند خالص
کند از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت با او عطا میفرماید و مهمات آنرا در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال
نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا وسیع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب ایشان را با او در آخرت و حق تعالی میفرماید
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو است و زیاده بر این جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست
مگر آنکه خدا را بر آن حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است آنرا یا در نعمتی تقصیر کرده است در شکر او و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر آن حجتی هست که باز میدارد
بنده را در قیامت نزد خدای تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را و حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی
باشند عملها حق تعالی شر او را بخیر بر طرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی با او زیادتی آنرا ثواب و اگر بنده را اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده

و شیعه است و عقیده اش درست است خدا او را می‌آمرزد برحمت خود و اگر خواهد تفضل میکند بر او بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدای تعالی ما را وکیل
گردانید بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا است از خدا سوال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آنچه از ایشان است و آنچه حق ما است بایشان می‌بخشیم پس حضرت این آیه را خواند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم
و در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من اول کسی ام که بنزد خدا می‌آیم در قیامت پس می‌آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت پس امت من
پس خدا سوال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا یعنی فرمود که گوش را سوال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده‌اند که سه چیز است
که بنده مومن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را اعانت نماید و فرج خود را بآن حفظ نماید از حرام و در عیون الاخبار از رضا روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام
فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سوال کرده میشوید در قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و از آن نعمت
دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که چنین تفسیر کرده‌اید و خلافها کرده‌اید بعضی گفته‌اند آب سرد است و بعضی گفته‌اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته‌اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این
اقوال نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد حضرت در غضب شد و گفت خدا سوال نمیکند بندگانش را از چیزی که برایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بر نعم
از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخدای عز و جل چنین نسبت توان داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت
ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند و آن را نعیم گفته زیرا که بنده هرگاه وفا بآن کند آن او را میرساند بنعیم ابدی بهشت ابدی که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار خود
از امیر المومنین علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی بدرستی که اول چیزی که سوال کرده میشود بنده را بعد از مردنش شهادت بوحدانیت خدا است و آنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول او است و آنکه تو ولی
و صاحب اختیار مومنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده‌ام از وصایت پس هرکه اقرار کند و اعتقاد کند اینها را میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند
معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و
بی عیب و بر روشی که اول خلق شده بودند و در یک جا ایشان را باز دارد که بایستند در عقبه محشر و از دحام بسیار شود و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از آن عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگردد
و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از احوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خدا ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و در آن حال
خاشع و بندهای ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آنجا که صدا آمده پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که غیر من خدای نیست حاکم عادلم که ظلم نمیکنم
و امروز در میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمهای مردم را بحسنات و سیئات تقاص میکنم و بر بخشیدنهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد
او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش ببخشد و من آن را ثواب بدهم پس بچسبید بیکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هرکه ستمی بشما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس است
گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود از ایشان میکنند و مدتها بر این حال میمانند پس حال ایشان شدید تر میشود و عرق ایشان بیشتر میگردد و بر ایشان ... و عرق
آوازهای ایشان می‌آید فریاد و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای
پروردگار خود را بشنوید پس چون خاموش شوند ندا برسد که حق تعالی میفرماید که اگر خواهید مظلمها را بیکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی‌بخشید من مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد شوند
و مظلمها را می‌بخشند بامید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر از آن است که ببخشیم پس ندا برسد برضوان خازن بهشت قصری از قصرهای جنت الفردوس
را بیارای بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان در نظر ایشان جلوه ده پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند همه
آرزو کنند که آن قصر از آن ایشان باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مومنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه
احدی از مسلمانان بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مهیای حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعقبه حساب درآیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها
بر پا کرده و پیغمبران و امامان که شاهد و گواهان بر خلقند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا رسول الله
هرگاه از برای مرد مومن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می‌اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او نزد کافر هست پس کافر را عذاب
میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفرش دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرد فرمود که از حسنات ظالم بقدر
حق مظلوم میگیرند و می‌افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه کند مظلوم فرمود که از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم می‌افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است

که در روز قیامت صاحب قرض می‌آید و شکایت میکند از آنکه قرض گرفته است اگر حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند والله اعلم
و مولف گوید که از آیات و اخبار معلوم شد که حقیقت اصل حساب و سوال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از کی سوال و حساب میکنند و کی را بیحساب به بهشت یا جهنم میبرند معلوم نیست
و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سوال میکنند و حساب می‌نمایند و جمعی را اعتقاد آن است که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانکه در حدیث خاصه و عامه وارد شده است که از برای
حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در حدیث سابق گذشت که مومن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی احادیث گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری
از اعمال وارد شده است که عامل آن بی‌حساب به بهشت میرود پس آنچه در باب بی‌حساب بیشتر وارد شده است مخصص عمومات حساب خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان محمول خواهد بود و جمع میان احادیث دیگر
به دو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمومنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که گذشت و حساب
کردن در غیر امور ضروریه باشد از اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا از قدر ضرورت جمع کردن و غیر آن در بخیل او ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است
در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن و در بعضی روایات وارد شده که عریان محشور میشوند چنانچه قصه فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد شده است
که نیکو کنید کفنهای مرده‌های خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مومنان مطلقا یا غیر مومنان کامل باشد و ثانی در باب مومنان کامل ایشان باشد و در باب فاطمه
بنت اسد و خواب دیدن حضرت رسول از برای او و از برای مزید و اطمینان او باشد **فصل یازدهم در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و بعضی از احوال قیامت**
حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را تو ای بسیار داننده غیبها و فرموده است که هر آینه سوال خواهیم
کرد آنها که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده است و البته سوال خواهیم از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردارهای ایشان و فرموده است که چگونه
حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم برایشان گواه و فرموده است که روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان
فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید گواه بر مردم و فرموده است که از برای ایشان است عذاب عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان
بآنچه ایشان بجا میکردند و آیات در این باب بسیار است و در احادیث بسیار وارد شده با سندهای صحیحه منقول است که در قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان
میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما و ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول حق تعالی یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزی است که نفع میدهد راستگویان را راستی ایشان حضرت فرمود
که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بحساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار میکشند پس بایستند نزد عرش حق تعالی باز دارند حق تعالی با ایشان
خطاب کند پس اول کسی را طلبند بندای که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را طلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب علیه السلام
را طلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول صلی الله علیه و آله بایستد پس ائمه ذریت آنحضرت را با امت طلبند و از جانب چپ حضرت امیر المومنین علیه السلام باز دارند پس پیغمبر را با امت او
از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از برای سوال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد در صورت
آدمیان پس حق تعالی از او سوال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر او نموده بودم از وحی قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن او کرده بودی
از وحی خود حق تعالی فرماید که کی گواهی میدهد از برای تو بر این گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر از تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند بیاید بصورت
آدمیان با قلم بایستد پس حق تعالی میفرماید که آیا قلم رقم کرد در تو آنچه که من او را الهام کرده بودم و امر باو نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا آن را رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را طلبند بیاید
بصورت آدمیان با قلم بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا رسانیدم آن را بجبرئیل پس جبرئیل را طلبند بیاید و در پهلوی
اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید بجبرئیل که آیا اسرافیل رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آن را بجمیع پیغمبران و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه امر کرده
بودی از امر تو و ادای رسالات تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم
محمد بن عبدالله قرشی عربی بود که حبیب تست حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اول کسی را بخوانند از فرزندان آدم از برای سوال محمد بن عبدالله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد
و مجلسی در آن روز قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم
از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید بلی ای پروردگار من رسانید جبرئیل جمیع آنچه را وحی کرده بودی آن را بسوی من پس حق تعالی فرماید